

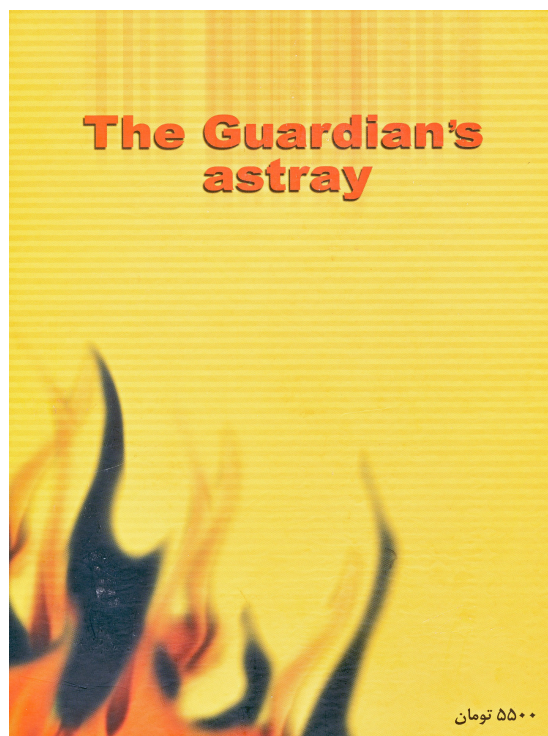


# رهبران ضلالت

قسمت دوم :

بخش سوم :

دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری



- مظهریت تکثیر خدا و امام در دین ابداعی
- رکن رابع ضلالتی دیگر در ایام غیبت

تالیف :

علی امیر مستوفیان

به نام خدا

اللهم عجل لولیک الفرج

[www.bahaismiran.com](http://www.bahaismiran.com) پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدبیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

درضمن این پایگاه ( اینترنتی بهائیت در ایران [www.bahaismiran.com](http://www.bahaismiran.com) ) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

[bahaismiran@bahaismiran.com](mailto:bahaismiran@bahaismiran.com)

[bahaismiran@gmail.com](mailto:bahaismiran@gmail.com)

[info@bahaismiran.com](mailto:info@bahaismiran.com)

[bahaism1@yahoo.com](mailto:bahaism1@yahoo.com)

*[www.bahaismiran.com](http://www.bahaismiran.com)*

## فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۳	فصل اول پیدایش بابیت و بهائیت
۵۰	ای کاش خدایان نمی مردند
۵۱	منابع و ماخذ

# بخش سوم

## دعوت کنندگان به ضلالت

### در ایام غیبت کبری

تألیف: علی امیر مستوفیان

چاپ اول 1386

## مظهریت تکثیر خدا و امام

### در دین ابداعی

آئین یارسان که به «اهل حق» شهرت دارد و پیروان شناسائی آن جدلهای محققانه زیاد توام با رد و قبول شده است، قرنهاست که به صورت دین موروثی عده ای خاص در ایران و ترکیه و سوریه بوده و در هر منطقه ای به نامی خوانده شده اند. در ترکیه به آنها «علوی» در سوریه «نصیری» در شهرهای مختلف ایران به نامهای دیگر، مثلاً در اطراف مشهد «علی الهی» در تبریز «گوران» در ارومیه «ابدال خانان» در لرستان «غلات» و... (تصوف از کوپیناری: ۱۵۶) مطرح بوده و هستند. (برای دانستن مطالب ضروری نسبت به اینان به کتاب «سیری کوتاه در مرام اهل حق» نوشته آقای محمد مردانی از موسسه دفاع از حریم اسلام در قم استفاده کنید.)

مجدد این آئین، فردی به نام «سلطان اسحق» می باشد که نور علی الهی معتقد است چون بعد از علی امیر المؤمنین - سلام الله علیه - قدم به عرصه دنیا گذاشته «تکمیل {تر} از جامعه علی» است (آثار الحق: ج ۱ ص ۵۳۷ گفتار ۱۷۲۶) که برای شناسائی موقعیت او فقط باید به نوشته های «اهل حق» اکتفا کرد. زیرا در جای دیگری نشانی از او نیست و اگر هم باشد بر گرفته از اعتقادات همین طائفه خاص مذهبی یا بهتر بگوییم مسلکی می باشد.

این مجدد از مناطق «اورامان»، «جوان رور»، «گوران» و کوهپایه دالاهو تبلیغ مرام خویش را آغاز کرد و تا سال ۵۸۸ یا بنابر قولی ۶۲۸ (سروردهای دینی یارسیان: ۴۷) یا ۸۱۲ (شاهنامه حقیقت: ۴۲) و خلاصه بر اساس عقیده ای نیمه قرن هشتم هجری (برهان الحق: ۳۹) بعد از ۱۳۴ (برزگان یارسیان: ۲۳) یا ۳۰۰ (نامه سرانجام: ۲۵) سال عمر در روستای اورامان مرد.

او برای ادامه یافتن مرام خود در زمان حیاتش هفت خاندان به نامهای «شاه ابراهیمی» و «یادگاری» و «خاموشی»، «میرسوری» و «باویسی» و «مصطفائی» «حاج بابوعیسی» را بنیان گذاشت که بعدها چهار خاندان دیگر در قرن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم به نامهای «آتش بیگی»، «شاه حیاسی»، «باباحیدری»، «ذوالنور» به آن افزوده شد و امروزه مجموعه صورت یازده خاندان مطرح می باشند. (برهان الحق: ۶۹ تا ۷۲)

خاندانها با جزئی اختلافاتی (سیری کوتاه در مرام اهل حق: ۴۴) را مورد استفاده قرار دهید. بر اساس سنت خاص خود بانامی مشترک و بزرگانی که در تمام خاندانها مورد احترام هستند و اماکن مقدسه ای که بین ایشان از قداست خاصی برخوردار است (از کتاب «سیری کوتاه در مرام اهل حق: ۴۵» بهره مند شوید). روزگار گذراندند. در میان این یازده خاندان دوده شاه حیاسی که فتح الله جیحون آبادی معروف به «نورعلی الهی» پس از پدرش حاجی نعمت الله مدعی ریاست آن بود، چون تحت الشعاع دیگر خاندانهای اهل حق قرار گرفته بود و به هیچ ترتیب و وسیله ای نمی توانست شهرتی بر آنچه دارد بیفزاید، دست به ابتکاری که نزد اهل حق، گناه محسوب می شد، زد. نورعلی برخلاف سنت جاری در اهل حق ناگفتنی های این طایفه را که فقط بین پیروان مطرح می شد فاش کرد و مهمترینکه اعتقادات سنتی طایفه اهل حق را تصفیه و پاکسازی کرده، به نام پیروان مبانی اعتقادی و دستورالعملهای اهل حق، گفتاری تازه بر زبان راند و در راستای عقائد خود را با عقائد شیعه امامیه اتصال داد و طائفه خویش را اهل حق شیعه معرفی کرده، برخلاف آنچه در اهل حق اصل و اساس است مدعی شریعت شده، بعدها فرزندش بهران الهی که سالها با پدر مخالف بود، وقتی بساط آقائی را آماده بهره برداری دید، نام فرآورده پدرش را مکتب نور الهی گذاشت و مدعی تشیع شد. در حال که عقاید و تعالیم ارائه داده شده آنها با اسلام و تشیع سازگار نیست، گفتارهای آثار الحق و نوشته های برهان الحق برخلاف معتقدات اهل اسلام خاصه شیعیان می باشد. (سیری کوتاه در مرام اهل حق: ۱۲) مقدمه دانشمند محترم مرحوم داود الهامی. قابل دانستن است این نوآوری که بنابر ادعای نورعلی «دین ابداعی» به شمار می آمد، او را از موقعیتش در اهل حق منحرف نکرد، بلکه ادعای تشیع را با زبانهان اعتقادات خاص، البته به صورت بازسازی شده، که مشاهیر و بزرگان اهل حق معتقدند مغایر با اصول حق می باشد، توأم نموده زین بنای «دین ابداعی» نمود. و برای جلب توجه عامه

مردم و مطرح، بل شاخص شدن بین خاندانهای اهل حق شرفیاب حضور پیشوای عظیم الشان عالم تشیع حضرت آیه الله الاکبر حاج آقا حسین بروجردی - قدس الله روحه العزیز - شد، از اعتقادات اهل حق توبه نموده، مذهب تشیع را به عنوان فرقه ناجیه پذیرفت.

بنابر مشاهدات علمی دانشمند محقق جناب حاج سید محمد علوی طباطبائی پس از آنکه توانست سودمور نظر و شهرت طلبی را به خود در مسیر طرح کردن مقصودش کسب کند، توبه را شکست (سلوک در تاریکی تالیف استاد خلیفه مازندرانی: بهترین اثری که می توان مکتب نورالهی را شناخت) و به ترویج مرامی پرداخت که نه شباهتی به «اهل حق» داشت و نه به تأیید اسلام و تشیع می رسید، او فرآورده اش را به نام «دین ابداعی» شناساند ولی بعدها که مصادف با دوران ریاست فرزندش بهرام الهی می باشد به اسم «مکتب نورالهی» شهرت پیدا کرد.

## تأسیس دین ابداعی

### با دعای مسلمانی

از نقل شواهدی برای ادعای مسلمانی نورعلی الهی مؤسس دین ابداعی، صرف نظر نموده، شماره به مطالعه مقدمه کوتاه آثار الحق جداول و مجموعه گفتارهای او در هر دو جلد که فرزند او بهرام الهی تنظیم نموده است حواله می دهیم. تا از حجم رساله حاضر کاسته باشیم.

دین ابداعی دارای دو کتاب رسمی است و بر اساس همین دو قانون نامه، «مکتب نورالهی» را نه می توان ادامه دهنده مسلک اصیل او «اهل حق» دانست و نه شیعه اش نام گذاشت. زیرا در هر دو قانون نامه ای که نورعلی فراهم آورده آراء و عقائد و دستوراتی برخلاف اصول «اهل حق» و «تشیع» روح اسلام اصیل دیده می شود. به همین لحاظ بزرگان و مشاهیر، رهبران اهل حق «برهان الحق» را که نورعلی مدعی است جوهرکشی تمام کلام های حقیقت است (آثار الحق: ج ۱ ص ۴۹۸ گفتار: ۱۵۸۵) پذیرفته و مطالب آن را بایشترین آرای خاندانهای مختلف می دانند و پیشوایان دینی تشیع نیز مطالب آثار الحق را نه تنها مغایر تشیع بلکه اشاعه آنرا حرام دانسته، خرید و فروش آن را، مگر برای اهل دانش و تحقیق جائز ندانسته اند. (برای به دست آوردن آرای پیشوایان روحانی تشیع و روسای خاندانهای اهل حق به کتاب «سلوک در تاریکی» نوشته استاد خلیفه مازندرانی از انتشارات مهتاب تهران مقابل دانشگاه رجوع شود).

برای دانستن ساعت و روز و سال، علت و انگیزه تأسیس «دین ابداعی» بهتر است به گفته مؤسس آن توجه کنیم، او می گوید: «در تاریخ ۱۳۵۱/۱۱/۱۸ شمسی، یک دست غیبی همیشه در کار من و بچه هایم

هست، آنچه که مامی خواهیم شرط نیست، آنچه او برای مامی خواهد همان می شود. مثلاً من هیچ قصد و نیتی در تشکیل دادن این جلسات ذکر و تأسیس مکتب {را} نداشتم، همان دست غیب آمد و خودش درست کرد» پس از اینکه با چنین تزویری به اقداماتش جنبه الهی و آسمانی می دهد اضافه می کند: «بعد از آنکه در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی بازنشسته بودم، تصمیم داشتم در منزل بنشینم و فقط مطالعه کنم، سال بعدش که به زیارت عتبات رفتم، مناجاتم این بود: خداوندان من می خواهم تحت توجه تو یک دینی داشته باشم که واقعی و خداپسندانه باشد تا شعار خود قرار دهم و به آن عمل کنم». معلوم می شود نه تنها به مسلک اجدادی خود «اهل حق» بودن اعتقادی نداشته، بلکه نسبت به تشیع همان اسلام ناب محمدی نیز معتقد نبوده است؛ زیرا می گوید: «مناجاتم این بود خداوندان من می خواهم تحت توجه تو یک دینی داشته باشم که واقعی و خداپسندانه باشد» اسلام را دین واقعی، خداپسندنی دانسته، تا اینکه در پی همین اعترافات می گوید: «شب در خواب حضرت علی را دیدم به من فرمود: دین تو ابداعی است ولی نیک ابداعی است» در این موقع پرده عوض شد و دیدم دو نفر آمدند با هم صحبت می کنند یکی به دیگری می گفت: «ابداعی معنایش این است که فلان کس (نور علی الهی) پیغمبر هم شد و هر چه بخواید خواست خداست» حال قبلا چه بوده که «پیغمبر هم شد» ادعای بعدی است موضوعی که می باید تحقیق کرد و یافت. ولی موضوع مهمتر اینست که آن دو پشت پرده غیب به هم گفته اند: «هر چه بخواید خواست خداست». (آثار الحق: ج ۱ ص ۶۴۵ گفتار: ۱۹۴۳) یعنی مقام و مرتبه «ما یطق عن الهوی» می باشد که در انحصار حضرت ختمی مرتبت است. جای دیگری می گوید: «اصولاً من و خانواده ام در هیچ کاری اختیاری نیستیم، از عالم اعلی تصمیم گرفته می شود». (آثار الحق: ج ۱ ص ۶۴۷ گفتار: ۱۹۴۸) بعد اضافه می کند «این مکتب (دین ابداعی) هم از آنجا سرچشمه گرفت و حالاً در برابر خدا در یک مسئولیت بسیار دقیقی قرار گرفته ام. کاش خدایه همین قناعت کند و مرا در مقابل یک مسئولیت دقیق تری قرار ندهد! ولی می ترسم که به اینها اکتفا نکنند». (آثار الحق: ۱/۶۴۶ سطر آخر گفتار ۱۹۴۳)

دقت کنید چطور به او هام خیالات خویش جنبه الهی می دهد که مسلمانین شیطنت کار هر شیادی نیست. جای دیگری خواهد دوباره دین ابداعی را به تأیید علی بن ابیطالب - علیه السلام - برساندمی گوید: «دوباره روش خودم به نجف رفتم و از علی - علیه السلام - پرسیدم: در خواب به من فرمودند: دین تو دین ابداعی است ولی نیک ابداعی است». (آثار الحق: ج ۱ ص ۶۴۴ گفتار: ۱۹۴۰) دقت به دو موضوع حائز اهمیت است: نخست اینکه چرا دین ابداعی خویش را به تأیید علی مرتضی رسانده؟ زیرا می دانسته اگر آنچه را آورده، مدعی شود به تأیید آن وجودنازنین رسیده است، خود بخود به تأیید امامان شیعه که همیشه معارض رهبران ضلالت بوده اند هم رسانده است.

موضوع دیگر، تهمتی نابخشودنی به انسانی می زند که تمام دقایق عمرش را در راه ترویج و تأیید اسلام صرف کرده حتی شهید شده است. زیرا به آنچه نورعلی الهی آورده عنوان «دین» آنهم از نوع نیک آن داده اند. آن وقت عجیب است که مردم را بانام عشق و رزی به علی-علیه السلام- فریب داده بانام آن بزرگوار به اطاعت خود وادار می کند.

ولی گویا علی را هم قبول نداشته زیرامی گوید: «در زیارت نجف که بودم سؤال کردم خداوند این رویه ای که من اتخاذ کرده ام آیا شتابی دارم یا نه؟ شب حضرت مولا آمدند و فرمودند: دین تو ابداعی است ولی نیک ابداعی است. در این موقع پرده عوض شد و دیدم دونفر آمدند {این دونفر برای بار دوم است که می آیند} و بهم صحبت می کنند. یکی به دیگری می گوید: دیدی که خود ملا آمد و دین فلان کس (نورعلی) را تصویب نمود. پس فلان کس {نورعلی الهی} پیغمبر شد به آنها گفتم این دین برای شخص خودم و فرد خودم است نه به کسی راهنمایی کنم و نه...» (آثار الحق: ج ۱ ص ۶۴۴ گفتار ۱۹۳۹) حالا اگر کسی بپرسد پس چرا به نمایش در آورده اند؟ و چرا بهرام الهی به این گفته پدرش توجهی ندارد؟! داستانی است شنیدنی که این زمان بگذار تا وقت دگر.

## انکار اسلام

### با ادعای پیامبری جدید

در اینکه آئین آسمانی اسلام، آخرین دین الهی و حضرت محمد بن عبدالله (ص) آخرین سفیر خداوندی و پیامبر آسمانی به شمار می رود شکی نیست و او که ادعای مسلمانی دارد به این دواصل مهم معتقد است، اسلام آخرین دین برگزیده خدا و پیشوای عزیز الوجودش خاتم پیامبران الهی می باشد.

پس نیازه اثبات ندارد تا دلیل عقلی و نقلی بیاوریم آورنده هر مسلکی که به ابداع خود اطلاق دین می نماید، منکر دینی آسمانی شده است؛ زیرا عمل چنین فردی گویای خروج او بر دین الهی و انکار خاتمیت محمد مصطفی پیشوای اسلام، آخرین دین آسمانی می باشد. چون اگر دین الهی را آخرین مرام آسمانی می دانست، به تأسیس دین ابداعی اقدام نمی کرد. چنانکه نورعلی الهی می گوید: «مرام ما، آخرین مرام است» یعنی اسلام آخرین مرام نیست و محمد بن عبدالله آخرین پیامبر نمی باشد. «و تاقیامت هر وقت اسمی از دین بیاید همین است.» (آثار الحق: ۱/۲۰ گفتار ۴۲) یعنی اسلام و ادیان دیگر دین نبوده و اگر بوده اند با آورده این مسلک، دین محسوب نمی شوند. بلکه «دین همین است که من گفته ام بقیه حاشیه و فروعات است.» (آثار الحق: ۱/۷۰ گفتار ۷۷) (۲۰۷۷)



آیا برای کسانی که با اعتقاد راسخ به اسلام و رسول مکرم آن به دین ابداعی بانام «مکتب نورعلی الهی» گرویده اند جای سؤال ندارد این انکار اسلام و پیامبری پیشوای آن با ادعای اسلامیت کارگزاران مکتب نور الهی منافات دارد؟! آیا با اطلاع از چنین نظریه غیر قابل توجیهی بازمی باید ادعای مسلمانی این گروه را بپذیریم؟! و آیا اصولاً یک مسلمان مؤمن به اسلام و پیامبری و امامت وابسته به آن می تواند با خواندن و پی بردن به چنین حقایق غیر قابل انکاری که در مکتب هست باز خویش را مسلمان بداند؟

بی هیچ شک او که به مسلمانی خود یقین دارد و پیامبر عظیم الشان آئین آسمانی اسلام را خاتم پیامبران پذیرفته، هیچگاه از کنار چنین موضوعاتی حساس و قابل اعتنایی تفاوت نمی گذرد و بطور حتم و یقین واکنشی از خویش نشان داده، خود را از اینگونه مسلکهای دین خراب کن کنار می کشد. مگر امکان دارد شخصی هر چه قدر هم عزیز و گرامی باشد به قصد خیانت به محارم آدمی بارنگ و بوی دوستی نزدیک شود، وقتی شخص به ماهیت او پی برد با باخائن خطا کار ارتباط داشته باشد؟ مگر اینکه...

## مایه های اولیه دین ابداعی

این از شرائط اصلی هر دین آسمانی است که تمامی قوانین آن از طریق خداوند به پیامبر برگزیده او ابلاغ گردد و برای اطاعت و عمل کردن امت و پیروان آن دین در دسترسش قرار گیرد و بعضاً در شرح و تفصیل فروعات آن، پیامبرش با موقعیت «وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» (نجم: ۳ و ۴ یعنی: «محمد حرف نمی زند به خواهش خود و نیست حرف او مگر وحی که به اومی رسد.» که این نه تنها وحی را از هر تهمتی مصوم می کند بلکه شأن پیامبر را در اظهار نظرهایش از هر نسبت بشری دور می سازد.) و امامان، با شأن و منزلت امامت که ادامه دهنده موقعیت نبوت است، اظهار نظرشان عیناً در کنار مقررات آسمانی قرار گرفته، نه تنها واجب الاجرامی باشد، بلکه تخلف و سرپیچی از آن حرام و معصیت است. حتی در غیبت امامان، پیشوایان دینی با مرتبه اجتهاد که استنباط احکام در چهارچوب مقررات ادله چهارگانه است می توانند در زمانی خاص حکم بر حرام شدن حلالی مانند ماجرای حرمت تنباکو صادر کنند.

ولی بدون هیچ تردیدی مسلکهای ساخته افکار علیل و مریض بشر با چنین مایه های اولیه ای فراهم نیامده اند. زیرا اگر به این حیثیت معتبر آسمانی مؤید باشند دیگر دارای دین ابداعی نیستند؛ بل شرعی ابلاغ شده از ناحیه خداوند متعال به شمار می روند. علاوه باید دانسته باشیم دوران چنین موقعیتی بعد از اسلام به سر آمده و مدعی آن دروغگوئی بیش نیست.

نورعلی الهی آنجا که می خواهد به مایه های اولیه دین ابداعی اشاره کند می گوید: «من آنچه که به درد دین می خورد و او سمش دین است از تمام ادیان جوهر کشی کرده و گفته ام و آنچه را از دستورات و احکام و سیاست و غیره که به درد دین نمی خورد حذف کرده ام.» (آثار الحق: ج ۱، ص. ۲۰ گفتار: ۴۲)

دقت در متن گفتار نورعلی الهی آورنده دین ابداعی حقایقی را از بی اعتقادی او که رسواکننده ادعایش می باشد آشکار می سازد. او در حالی که مدعی مسلمانی است درباره آئین خود می گوید: من آنچه به درد دین می خورد از تمام ادیان جوهر کشی کرده اند. یعنی در اسلام چیزهایی است که به درد دین نمی خورد و این انکار جزئیات دینی است که خداوند آنرا برای خلقتش پسندیده و پیامبر ابلاغ کرده است. البته اگر اسلام را مجزای کرد و برای آن استثنائی قائل می شدی پذیرفتیم. زیرا در ادیان دیگر، چیزهایی هست که چون نویسندگان کتب مقدسه اضافه کرده اند از دین نیست به همین لحاظ به درد دین نمی خورد. و تازه ایرادی دیگر مطرح است اصلاحه نیاز است از دینی که حاکمیت او سرآمده و کتبش تحریف شده، برای تأمین شخصی خود استفاده کند، آنهم در صورتی که اسلام را می شناسد و مدعی اسلامیت است. در حقیقت دین ابداعی {مکتب نور الهی} جوهر کشی ادیان (آثار الحق: ج ۱/ ۱۲ گفتار ۱۶) است که به تعبیر بهران الهی برای جلب توجه «دانشگاه معنوی» (مبانی معنویت فطری: ۱۶) نام گذاشته می شود و به تعبیر مؤسس آن «مکتب مادانگاه مولاست» (آثار الحق: ج ۱ ص ۱۰۸ گفتار ۳۶۶) و به راستی برای تأسیس مکتب مولامی باید به گدائی ادیان تحریف شده رفت؟!

مؤسس دین ابداعی برای رسمیت بخشیدن به ادعاهای خویش و مصونیتی همانند وحی جهت فراهم آوردن گفتارهای مدعی می شود: «هر نکته ای که از زبانم خارج شود تا عمقش را نسنجیده باشم، به طوری که نه در دنیا و نه در عقبایرادی بر آن نباشد بیان نخواهم کرد.» (مبانی معنویت فطری: ۲۴ نقل از آثار الحق: ج ۱ ص ۷۰۶ گفتار: ۲۰۷۳)

این همان دین ابداعی است که به دونفر بیرون آمده از پرده غیب می گوید: مخصوص شخص خودم است نه برای دیگری (آثار الحق: ج ۱ ص ۶۴۴ گفتار: ۱۹۳۹) ولی حال چطور می شود که در قالب و نام «مکتب نور الهی» در معرض نمایش گذاشته شده، به جذب افرادی پردازد، جهتی است جداگانه و مسلمان شیرین و شنیدنی. پدرو پسر از اینکه گفته اند «معنویت راهر گز نباید منبع درآمد یا وسیله منافع شخصی قرارداد» پشیمان شده به لحاظ اینکه در وطنه و شهرت اصیل ده خاندان دیگر اهل حق گم نشوند و به آنچه در اثر روند عادی خاندانهای اهل حق عاید می شود اکتفا نکنند، نخست باتوجه از افکار و عقاید نیاکان، خویش را به تشیع نزدیک کرده و سپس فضای آزادی را برای تأسیس دین ابداعی که بعدها مکتب نور الهی نام گرفت فراهم آوردند، تا لقمه نانی بیش از ریاست خاندان شاه حیاس بودن به کف آوردند. ولی عجیب است باز با این همه نشانه اینکه معنویت را منبع درآمد یا وسیله منافع شخصی کرده اند می گویند و می نویسند: «به گفته عیسی که می فرماید: رایگان گرفتید، رایگان بدهید.» (انجیل متی: ۵-۱۰) (مبانی معنویت فطری: ۲۴)

## سیر تکاملی دین ابداعی

نورعلی الهی پس از تأسیس دین ابداعی که آنروز «مکتب نورالهی» نام نگرفته بود چون خریداری نداشت، آنرا در معرض آشنائی فرد و جامعه گذاشت و پیروان ادیان رازدینی آسمانی به فرآورده های خیالی ابداعی کشاند. الحق که معنای «یخرجونهم من النورالی الظلمات» بود. (بقره: ۲۵۳)

مؤسس دین ابداعی تازمانی که فرزندش بهرام الهی از فرنگ مراجعت نکرده بود، تحت الشعاع تمام خاندانهای اهل حق بادر به دری از شهری به شهری مدعی سیادت خاندان و آورنده دین ابداعی بود. ولی آن زمان که فرزندش به اورسید سفره پدر را گسترده دیده و نتیجه گیری کرد بخوبی می تواند بدون اینکه ادعای تحصیل و مدرک آن را داشته باشد، سرمایه ای به کف آورده، برمشتی بر مردم آقائی و ریاست نماید. برخلاف ادعایش که می گفت باید برای شناخت و وظایف معنوی به «فرستادگان اصیل الهی متوسل شد» (مبانی معنویت فطری: ۲۹) بر اساس اقرار خودش به ظاهر «روحیه مشتاق و صادق و مصمم دانشجویان را» در نظر داشته (همان مأخذ: ۱۷) با تأسیس مکتب نورالهی بر اساس دین ابداعی که از فرستاده اصیل یعنی آسمانی نیست مورد القاء افراد پاک ضمیر نا آگاه قرارداد، درست برعکس آنکه دستور می دهد: «روح خود را در معرض انورالهی» (همان مأخذ: ۳۰) قرار دهند تا آن رابه زیر چراغی کمتر از شعله که پدرش روشن کرده است گردهم می آورد.

بهرام الهی که اندیشه های باستانی اهل حقت را بازسازی کرده و برای رسمیت دادن به آن ادعای اسلامیت آن را قابل توجه نمود با شعار بسیار تأثیر گذار که نباید معنویت را محل سودی مادی قرارداد زیر اسودمادی که به نام معنویت کسب شود از هر نوعی که باشد معنویت را خنثی می کند، (همان مأخذ: ۳۲) دامنه فعالیت مادی اش را وسعت داد. البته به جای دریافت «یک ریال» که مثال آورده (همان مأخذ: ۳۲) انسانهارا که دل درگرو ادیان داشتند به دین ابداعی پدر کشانده و با چنین سودمادی که اغلب خانواده هارا از هم پاشید (یکروز در یکی از کتابفروشی های معتبر خیابان پاسداران جهت خرید کتابی رفته بودم جوانی بسیار مؤدب و باصالت وارد شده تقاضای کتاب آثار الحق را کرد و فروشنده آن رابه او داد سپس به لعن و نفرین بهرام الهی پرداخت. فروشنده علت را جویا شد گفت: از ثروت و مکننت خوبی برخوردارم با خانمی ازدواج کرده ام که از اتباع این گروهک لعنتی است چون من با آنچه اینان بعنوان مکتب مطرح می کنند مخالفم به همسرم دستور طلاق داده اند. همسر دیوانه ام تقاضای طلاق غیابی کرده، وقتی از او جویا شدم در جواب گفت: استاد یعنی بهرام الهی می گوید: کسی که با ما مخالف است شایسته زندگی کردن نیست.) کمبود اتباع دوران سرخاندان شاه حیاس بودن اهل حق را جبران کرد، بدون اینکه نامی از «اهل حق» یا «دین ابداعی» در میان باشد «مکتب نورالهی» را بر همان مبانی اعتقادی اهل حق و دین ابداعی تأسیس کرد و از حساسیت مردم که

مبادامتوجه شوندبه نام اسلام از آخرین دین الهی خارج شده اند، آنها را به همان موهومات و خرافات و خیالات اختراعی دین ابداعی سرگرم نمود.

امیداست آنهایی که می خواهند برده اندیشه مردمانی زرنگ و مزدور نباشند به چنین دانه هائی از دینی آسمانی به دامهای ابداعی شیطانی (این واقعه شیطانی را از نوشته آثار الحق که گفتار نور علی الهی است بخوانید: «در لارستان شیراز بودم تقریباً هفت ماه بود که دیگر گوشت نمی خوردم، علتش رقت قلبی بود که نسبت به کشتار حیوانات پیدا کرده بودم و ضمناً آنها را هم کمتر از انسان نمی دانستم، شبی خواب دیدم در سالن طولی هستم مرغی ذبح می کنند من سرم را برمی گردانم و رد می شوم بعد دیدم گوسفندی را ذبح می کنند و همین طور حیوانات مختلف را ذبح میکنند من راه می رفتم و نگاهشان نمی کردم و حالت تأثر داشتم تا بالاخره به بالای سالن رسیدم در آنجا مردی باریش سفید و لباس درویشی آراسته و خرقة پوشیده مراد را غوش گرفت و خیلی اظهار محبت کرد، پرسیدم تو کیستی که این قدر به من محبت داری؟ جواب داد مگر مرا نمی شناسی؟ من شیطان هستم گفتم: چرا بالباس درویشی؟ گفت برای اینکه شما از این لباس خوشتان می آید باتندی به او گفتم من باتو کاری ندارم جواب داد چطور مگر نمی دانی ما با هم برادریم» (آثار الحق: ج ۱ ص ۳۰ گفتار ۱۹۱۹) گرفتار نیابند! این پند را که برای به اسارت کشیدن انسانها همه مکتب داران مسلک ساز برای تخریب رقیب خود نه سعادت خلق نوشته و گفته اند آویز گوش سازند «اگر جوانان امروز همین یک اصل ساده را درک کنند از شر اکثر فرصت طلبانی که به لباس عرفان یا معنویت درآمده اند و متأسفانه این روزها تعدادشان روبه افزایش است در امان می مانند.» (مبانی معنویت فطری: ۳۳)

اگر باید بنا بر گفته بهرام الهی کارگردان مکتب نور الهی فرستادگان اصیل مریبان و معلمان باشند که خدای تعالی برای بشر در هر زمان مشخص و معین می نماید تا بتوان از جان و همه چیز خود گذشت برای عشق خدا و قرب به مبدأ و احساس نعمت حضور او آماجی پیدا کرد (همان مأخذ: ۳۵) پس بدون هیچ تردیدی آنچه مانند دین ابداعی ولو اگر جوهره ادیان هم باشد به لحاظ اینکه جز اسلام، زمان تأثیر گذاری آنها سرآمده، کوچکترین تأثیری نخواهند داشت. یعنی نتیجه رسیدن به خدا را که دانه دام مؤسسان دین ابداعی و شعار مکتب نور الهی است نداشته - زیرا فرآورده دست بشری جاه طلب و حسود است، نه خدا - و همانطور که بهرام الهی اشاره دارد: «تنها ایده خدا از چنان استحکام و تداومی برخوردار است که آن را از عقاید مختص به یک فرهنگ یا از تئوری ها و ایدئولوژی های متعلق به یک زمان یا مکان متمایز می کند.» زیرا هم چنان که خود او نیز اشاره دارد «تداوم و عالم گیری ایده خدانشانگر آن است که ساخته ذهن انسان نیست.» (همان مأخذ: ۴۰) پس هر چه ابداع بشر باشد و به نام «دین ابداعی» یا نام دیگرش مکتب نور الهی مطرح شود خاصیت ندارد. بلکه تولید فتنه در دین می کند.

برای نمونه به کار گرفتن «خدای زمان» (مبانی معنویت فطری: ۴۵) که بهرام الهی بعد از مطرح کردن، این چنین حل معمایش را نموده، «برای کره زمین یک خورشید بیشتر نیست ولی اثر تابش آن بر موجودات زندگی بستگی به شرایط جوی و محیط دارد به همین ترتیب خدانیز و احداست. ولی از آنجائی که شرایط

زندگی و فکری انسان ها با زمان پیشرفت می کند، اگر مطالب شناختن خدا باشیم، باید او را از دریچه زمان خود ببینیم» (همان مأخذ: ۴۵)

این طرح، شنونده یا خواننده را خواب می کند، زیرا معنائی که برای منظور از طرحش شده ناچیز است بلکه او را بیشتر به اندیشه ای گرفتار می کند که هر زمان خدائی دارد. چنانچه مقصود بهرام الهی نیز همین خطا یا گناه نابخشودنی در حق همان جوانی است که در حق او به ظاهر دلسوزی می کند تا به دام دین ابداعی بیفتد. بهرام الهی جای دیگر درباره خدای زمان می نویسد: «خدای زمان وجه الله در هر زمان آینه مظهریت مطلق، ولی مطلق» (همان مأخذ: ۱۸۸) است و منظور از مظهریت راکه همان ولی مطلق می داند «روحی خاص {فرض می کند} که می تواند آینه تمام نمای خدا بشود» (همان مأخذ: ۱۹۴) که باید یعنی لازم است با موقعیت «ولی = نماینده خدا در زمین» (مبانی معنوی فطری: ۱۹۵) در تمام دوران عمر دنیا حضورش احساس شود و مهم اینکه غیبت هم نداشته باشد. چنانکه بهرام الهی در تعریف خدای زمان هم می نویسد: «براین اساس خداوند در هر دوره ای وجهی از خود را می نمایاند که نمودار پیشرفت معنوی انسان در آن دوران است. خدای زمان همین وجه است و همین وجه مدبر کل امور است.» (طب روح: ۱۶۰)

ملاحظه کنید چطور با خلق واژه ای که در جائی منظور از خدای زمان را به «از دریچه زمان خود» دیدن (مبنای معنویت فطری: ۴۵) تعبیری کند در جائی دیگر که همان خدای زمان را می شناساند خدا را تکثیر می نماید تا خود و امثال خویش را خدای زمان بشناساند. آنهم انسانی راکه نور علی خود در مقابل عظمت خدا «مانند موجود ریزی {می داند} که از سوراخ سوزنی {هم} کوچکتر است» (آثار الحق: ج ۱ ص ۲۱۶) آنوقت چنین موجودی می تواند خدای زمان باشد که انسان های طالب کمال را گنج و سرگردان می کند؟ چنانکه بهرام الهی خود نیز به این اعتراف دارد؛ آنجا که می خواهد درباره جلوه خدا در مسیح نظر بدهد می نویسد: «اما باین حال خداوند چیزی و رای جلوه خود در قالب مسیح بود» (مبانی معنویت فطری: ۵۳) منظورش اینست که حتی مسیح با عظمت نمی تواند نشانی از خدا باشد. آنوقت بی انصافی نیست بهرام الهی پدرش را خدای زمان معرفی کند و یا اجازه دهد به خود او چنین نسبتی را بدهند. البته به نظرمی رسد این عنوان را خلق کرده و به قلم یا گفتار کشیده یا خود را نیز با همین عنوان هادراذهان وارد کند.

در صورتی که وقتی هم روح را نور الهی می داند و می گوید: «نور الهی دستورات صادره از مبدأ الهی خداوندی است» (همان مأخذ: ۵۶) اگر منظورش این نباشد که تفهیم کند پدرش یا مکتبش که پسوند «نور الهی» دارند دستوراتی صادره از مبدأ خداوندی را تعلیم یا ارائه می دهند «جهت صحیح رابه دست می دهد» و می توان آن را نوعی قوه مغناطیسی دانست که در همه موجودات به صورت کشش به سوی خدا، کارگراست و «انسان به حالت ایمان و عشق تجلی می کند» و اگر هر چه ایمان بیشتر باشد «کشش مابه سوی خداوند یکی مابه

اوبیشتر است و هرچه این کشش افزوده شود، خطر انحراف از راه راست کاهش می یابد» (همان مأخذ پیشین) با این گفتار و نوشتار از بهران الهی دیگر نیازی به طرح خدای زمان غیبت که فرد را در مسیر خداشناسی دچار فتنه ای خطرناک نمود نیست. مگر از طرح آن سود دیگری مهم تر از این ها باشد که مسلمان هست. به علاوه وقتی بهرام الهی معتقد است «برای کسب صفات خداوندی باید رضایت او را بجوئیم» و این لازمه اش آنست «که او ما را تربیت کند، باید ها و نبایدها را به ما بیاموزد» که بنا بر گفته همو «خداوند توسط فرستادگانش دستوراتی به ماداده که برای کسب صفات او عمل به آنها واجب است» (مبانی معنویت فطری: ۶۱)

نیاز به طرح خدای زمان {=مظهریت} داریم. و اگر هم نیازه یک تعلیم دهنده داشته باشیم، بنا بر گفته بهرام الهی باید: «یک راهنمای تأیید شده خدا» (همان مأخذ پیشین) باشد و مسلمانچنین تأیید شده ای مانند پدر او دین ابداعی جوهره ادیان را تأسیس نمی کند تا پیامبری خاتم انبیاء را انکار کند.

علاوه بهرام الهی می گوید: «تلفیق مذاهب مختلف منجر به پیدایش مجموعه ای متناقض می شود» (همان مأخذ: ۶۳) پس دین ابداعی که از جوهر ادیان فراهم آمده مجموعه ای متناقض را از تلفیق مذاهب مختلف درهم آمیخته تاره آوردی ایمان سوز باشد.

ولی عجیب است که رئیس وقت دین ابداعی در حقیقت مکتب دار «نور الهی» برای اینکه دین ابداعی پدرش را در مقابل آئین اسلام از چنین قانونی که خود طرح آن را ریخته مبر اساس زد می گوید: «من قاطعانه به این حقیقت رسیده ام که افکار استاد الهی مجموعه ای هماهنگ و فاقد تناقض است» (مبانی معنویت فطری: ۶۳) که نیست، بر فرض ما خوانندگان بپذیریم بین عقاید او یک هماهنگی وجود داشته باشد، این چندان مهم نیست. زیرا چنین افرادی دروغگوی فراموش کار نیستند و لذا سعی وافر دارند به تناقض گوئی مبتلانشوند. زیرا همین نشانه باطل بودن ایشان است. پس ما باید ببینیم آنچه او نقل کرده است و دین ابداعی که بر اثر گذشت زمان، مکتب نور الهی گردیده، با ادیان الهی متناقض می باشد یا نه؟

دانستن نشانه هایی از این تناقضات رابه کتاب محققانه و ارزشمند «سلوک در تاریکی» تالیف استاد فرزانه جناب خلیفه مازندرانی ارجاع می دهیم که انتشار (از انتشارات مهتاب تهران مقابل دانشگاه خیابان فروردین) آن، مکتبی نور الهی را لرزاند تا جائی که چاپخانه گراند قدر آفتاب و مرکز پخش اشجع را باقر آن های زیاده آتش کشیدند و هر کتاب فروشی که تا این ساعت کتاب «سلوک در تاریکی» را در معرض دید مردم قرار دهد تهدید به مرگ و آتش زدن مغازه اش می کنند.

ولی مامی گوئیم اگر فردی مدعی مسلمانی است، یعنی تابع آئین مقدس اسلام است چه انگیزه ای را وادار کرده، دین ابداعی را که جوهر ادیان باشد در مقابل دین الهی اسلام بیاورد؟ مهمترینکه ادعای مسلمانی هم داشته باشد!

علاوه نورالهی می گوید: «خدا به فرستادگان خود مأموریت معنوی محول کرده که قوم خود را به زبان خودشان راهنمایی و هدایت می کند» (مبانی معنویت فطری: ۷۲) پس جوهر دینی که مخصوص اتباع همان دین است برای سایر متهامفید نیست؛ زیرا بر اساس همین قانون فایده ای ندارد.

از طرفی بررسی ادیان نشان دهنده حقایقی است که دستور دنبال کردن آنرا به پیروان خود می دهد و پی گیر مجدانه آن آدمی را به حقیقه الحقایق می رساند. که از ارکان مهم آن اعتقاد و ایمان به خدای لاشریک و لامثل و نظیر و لامکان است. این همان دستور اداره کنندگان دین ابداعی یعنی مکتب نورالهی است که می نوسند: «به اصل خود رجوع کن و خدای خود را بشناس این معنی در مورد یکایک مصادق است. (همان مأخذ: ۷۹) ولی افسوس که فوراً با قید اینکه «اگر خدا هست باید خود را به ما نمایاند و همچون خدای زمان با ما رفتار کند» (همان مأخذ: ۸۰-۷۹) باز فرمول جدیدی را ارائه می دهد که مدعی است «در هر زمان صدق می کند» (مبانی معنویت فطری: ۸۰)

بگذارید بار دیگر تعریف خدای زمان را از بهرام الهی، گوینده آن بشنویم و بخوانیم «منظور از خدای زمان جلوه هدایت او برای تعلیم و تربیت است که در بعضی زمان ها طبق فهم و ادراک مردمان آن زمان جلوه گرمی شود. در دنیای سبب و اسباب آینه منعکس کننده آن جلوه را ولی مطلق و یابا اعتباری وجه الله می توان نامید.» (همان مأخذ: ۸۰ پاورقی)

اگر منظور گوینده از: وجه الله و «ولی مطلق» بر اساس «انا وجه الله الاعظم» امام-علیه السلام- است که ولی مطلق خدای باشد که خدای زمان می شناساند، ما را با گوینده حرفی نیست. چون بشر در تمامی ادوار زمان به چنین جلوه هدایتی نیازمند است، پس اگر غیر معصوم را که در نوشته های اینها به «اولیاء الله حقیقی» (همان مأخذ: ۱۱۲) یا «مردان خدا» (همان مأخذ: ۹۹) که از یاران ماهیت ماهیت راروح کل اولین مخلوق و مظهر کامل (مبانی معنویت فطری: ۱۹۳) معنی کرده اند (همان مأخذ: ۱۴۴) و در کنار پیامبران مطرح شده اند (همان مأخذ: ۱۱۲) تا به نوبه خود در زمان خویش «خدای زمان» بدانند این همان «فرمول کلی است» که معتقدند «در هر زمان صدق می کند» (همان مأخذ: ۸۰) و با عنوان «مظهریت» (همان مأخذ: ۱۴۲) برای تکثیر خدا و امام مطرح می کنند که «محل بروز ظهور و پیدایش» (همان مأخذ: ۱۴۲) می باشند و به همه افراد اطلاق می شود، جایگاهی در دین اسلام ندارد. ولی در دین ابداعی که نور علی الهی مؤسس آن است این «ولی» با تعبیر «ذات مهمان» شخصی است که مادون حق می باشد. و ذات حق بر او جلوه گرشده است

(مبانی معنویت فطری: ۱۹۵) که اگر کلمه «مطلق» پسوند آن شود منظور «وجه الله» می باشد و اگر منظور ایشان امام معصوم - علیه السلام - بود حرفی در پی نداشت ولی اینان درباره «وجه الله» چنین معتقدند: «مظہرات کامل خدا {که} هریک از آنها بر حسب صفات که خداوند میل دارد در یک دوره بخصوص بنمایاند با مظہرات دوره های دیگر متفاوت هستند» (مبنای معنویت فطری: ۱۹۵) اینجا امام تکثیری می شود و شخص معمولی راهیچ مزیتی ندارد به مرتبه «وجه الله» بودن می رسانند که هرگاه در زمین نباشد «ولی» مه نماینده خدا (همان مأخذ: ۱۹۵+ طب روح ۱۶۵) و مظہر اونسبی (مبانی معنویت فطری: ۱۴۲) در زمین است انجام مأموریت می نماید. (همان مأخذ پیشین) و زمین هیچگاه خالی از وجود اوست می تواند باشد (همان مأخذ: ۱۴۳) و دلیل می آوردند «که وجود برای کره زمین مثل روح است برای جسم، اگر روح نباشد جسم می میرد. اگر «ولی» نباشد کره زمین آناسقوط می کند و تجزیه می شود» (همان مأخذ: ۱۴۳) این ادعا را که در حضور جاهل به مسائل اعتقادی و اصولی دینی دارد از جمله شئون امام حقیقی آسمانی نموده اند.

چنانکه امام باقر - علیه السلام - می فرمایند: رسول خدا فرموده اند: «من و دوازده تن از فرزندان من و تو یا علی میخ ها و کوههای زمین می باشیم به وسیله ما خدا زمین را میخکوب ساخته که مبادا ساکنانش را هلاک کند و چون دوازده تن از دنیا بروند بدون مهلت ساکنانش را هلاک کند» (اصول کافی مترجم: ۱/۵۳۴)

ابی حمزه ثمالی می گوید از امام صادق پرسیدم: «آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟» فرموده اند: «اگر زمین بدون امام ساعتی باقی بماند اهلش را هلاک می کند.» (کمال الدین و تمام النعمه: ۳۰۸ کتاب الغیبه طوسی: ۲۲)

این «ولی» در دین «ابداعی» را که در کنار پیغمبر و امام با عنوان مظہریت قرار می گیرد همان راهنمای الهی می داند «انرژی الهی را جذب و تنظیم می کند و به رهروان و کسانی که اعتقاد به گفتار او دارند انتقال می دهد. انرژی الهی مانند نیروی برق با فشار قوی است و ولی بارانمایی مأمور از جانب او مانند یک ترانسفورماتور است بدین معنی که به ما امکان می دهد از انرژی الهی، با ولتاژی متناسب با ظرفیت خود برخوردار شویم، اگر راهنما از طرف خدا مأموریت نداشته باشد، یا اگر اصلا راهنمایی نداشته باشیم نمی توانیم نور خداوندی را آنچنان که باید دریافت کنیم.» (مبانی معنویت فطری: ۱۴۷)

حالا واقعا اینان با چنین ادعاهائی که در انحصار پیامبران و امامان است، مسلک داری می کنند و این همه اختراعات اعتقادی دارند انتقال دهنده انرژی برای کسانی که آنها را شناسند هستند یا همان بشر زهر آگین به شمار می روند که قاعده و قانون «مظہرات» را اختراع کرده تا خویش را در «دین ابداعی» دارای چنین مرتبت و منزلتی معرفی کنند و مدعی شوند خداوند در آنان ظهور می کند. (برای دانستن چنین رتبتی به کتاب برهان الحق: ۶۳۳ جواب سؤال ۲ رجوع کنید.)



## راهنمای الهی

### یا بشر زهر آگین؟! کدام یک؟

هر دو از اصطلاح از گفتار بهرام الهی که تدوین و منتشر گردیده، انتخاب شده است. (مبانی معنویت فطری: ۱۴۷ و ۱۵۱) حال آنان که مانند نور علی الهی از تبار خود «اهل حق» به ظاهر جدای شوند و ادعای اسلامیت شیعی می کنند، لکن دین ابداعی جوهره ادیان در مقابل دین اسلام که ادعای پذیرفتنش را دارند می آورند و بی اعتقادی خویش رابه کامل بودن اسلام به امضای رسانند بشر زهر آگین نیستند؟! به قول خودشان «از بین خطرانی که در کمین انسانهاست خطر این افراد از همه مهلک تر» (مبانی معنویت فطری: ۱۵۱) نیست؟

اگر بشر زهر آگین بر اساس معرفی بهرام الهی «کسی است که با گفتار و رفتار خود ما را از معنویت حقیقتی دور می کند» (همان مأخذ پیشین) کسی که فرد را از دین اسلام به دین ابداعی می کشاند، اسیر موهومات و اختراعات خویش نموده، از معنویت دور می سازد و به تعبیر بهرام الهی «بی آنکه خود شخص آگاه باشد او را {با ادعای مسلمان شیعه مذهب بودن} مسموم ساخته و برای اون نقش یک بشر زهر آگین را بازی کرده است» (همان مأخذ پیشین) آیا این بشر زهر آگین می تواند مدعی باشد که راهنما به شمار رود و هر وقت «وجه الله» نباشد او نماینده خدا در زمین محسوب می شود؟ (همان مأخذ: ۱۹۵)

آیات تعبیر بهرام الهی که می نویسد: «روح چنین کسانی چنان سیاه و مدرس شده که دیگر اثری از معنویت در آنها باقی نمانده» (همان مأخذ: ۱۵۱) شامل پدرش بنیان گذار دین ابداعی نمی شود؟! که با تأسیس دین ابداعی از جوهر ادیان (آثار الحق: ج ۱ ص: ۱۲، ۶۴۵، ۷۰۶) به نامهای «دانشگاه معنوی» «سیر کمال» «مکتب مولا» و «اصول عقاید» (مبانی معنویت فطری: ۱۶) معرفی کرده، مردم رابه مکتبی بخواند که ثمره روح سیاه مدرس است؟ نسبت به حق و پیامبر برگزیده حق و دین حق نفرت نورزیده اند؟ مسلماً جواب هر انسان منصفی که به مرض غرض مبتلانیست مثبت است.

پس چنین افرادی که به تعبیر بهرام الهی «بحق نفرت می ورزند و نابود کننده ایمان و اخلاق و مذهب و معنویت حقیقی هستند بشرهای زهر آگین» می باشند که «در لباس عرفان و معنویت و اخلاق (مانند کارگزاران مکتب نور الهی) فعالیت می کنند، ظاهری سخت دلنشین دارند، خوش برخورد و جذابند» و «کسی گمان بد به کارشان نمی برد» اینان همان «زهر آگین بشرها» هستند که مدافعین واقعی باطلند که خود دست به هر کار زشت و ناحقی {مانند تأسیس دین ابداعی می زنند} (همان مأخذ: ۱۵۱) از بهرام الهی و وقتی کتاب تحقیقی وبی نظیروبی سابقه «سلوک در تاریکی» بررداندیشه ای که از روح سیاه برخاسته منتشر می

شود چاپخانه و مرکز نشر رابه آتش می کشند. آیا این مدعیان مکتب دار همان صاحبان معنویت انحرافی نیستند که نوشته اند: «اگر کسی معنویت انحرافی را فریبگیرد و به آن عمل کند سیستم دفاعی اش «خودی» را «غیر خودی» تلقی می کند.» (مبانی معنویت فطری: ۱۷۳)

این موهومات و اختراعات همان واکسیناسیون سرم درمانی معنوی است که شما شاگردان خود را در صورت لزوم از نظر معنوی واکسینه می کنید (همان مأخذ: ۱۷۳) و به راستی با وارد اید این موهومات اختراعی نور علی الهی که مجموعه ای از آنچه به دین ابداعی مربوط می شود «منبع صحیح» است (همان مأخذ: ۱۷۵) که به آن دعوت می کنید و می خواهید اتباع خود را به آن آموزش دهید «تا اطلاعات لازم رابه ما اجازه می دهد از ابزارهای موجود در دسترس برای حفظ سلامت معنوی خویش استفاده کنیم کسب» نمائیم و «برای پیشرفت در جهت صحیح از آنها کمک بگیریم»؟! (همان مأخذ پیشین)

حقیقتاً جوهر ادیانی که تحریف شده حقایق است و یا توجیه شده به سلیقه نور علی الهی مانند داروهائی نیست که تاریخ مصرفش به سر رسیده، مسمومیت می آورد و هر کس مورد استفاده قرار دهد مسموم می شود؟ آنوقت شما چنان ناجوانمردانه تبلیغش را نموده، می گوئید اگر مورد عمل قرار گیرد «جسم نیز به تدریج رنگ روح رامی گیرد و ذره الهی تمامی خودیت و وجود شخصی را فراق خواهد گرفت.» (مبانی معنویت فطری: ۱۷۵) بنابراین گرفته خودتان، ارائه داده شده های دین ابداعی نور علی الهی همان «تسخیر معنوی زمان» می باشد که معتقدید {سخت آلوده است و این آلودگی، روح را آنچنان بی حال و تنبل و افسرده و بیمار می کند که دیگر حتی نمی خواهد حرفی از معنویت حقیقی بشنود. (همان مأخذ: ۱۵۳)}

اگر ادعای بهرام الهی در معالجه روح بیمار که می گوید: «برای رشد سالم خود به اقتضای طبیعتش باید اصول اخلاقی را همان مبدئی کسب کند که خود از آن آمده، یعنی اصولی را جذب کند که منشاء الهی دارد، خالق از طریق فرستادگانش آشکار می کند» (طب روح: ۳۵) ملاک قرار دهیم، می توان برای ضدونقیض های آثار الحق، گفتارهای پدرش یا موهومات و هرافات اختراعی که بر اساس خیالپردازیهای بی اعتبار در برهان الحق، دو کتاب دینی ابداعی است منشاء الهی قائل شده؟ مسلماً هر آنکس آنهمه انحراف را که شباهت به هیچ دین آسمانی ندارد در کتاب آثار الحق و برهان الحق بیند متوجه می شود تراوشات ذهنی خیالپردازی است که پیامبران را معصوم نمی داند (آثار الحق: ج ۱ ص ۱۴۹ گفتار: ۵۲۷) تا خودش که در مرتبه عصمت نیست بتواند ادعای پیامبری کند. (وقتی می گوید: مرام ما آخرین مرام است «ودین ابداعی» اسمش دین است) (آثار الحق: ج ۱ ص ۲۰ گفتار: ۴۲) ادعای پیامبری کرده است. (یادریافت پیامبران را که اصول بنیادین آئین ایشان است بصورت وحی نمی داند) (طب روح: ۱۳۴) تا کمبود نزول جبرائیل و وحی اوری را در دین ابداعی جبران کرده، ادعا نماید که من نیز پیام هایم را حسی دریافت می کنم.

علاوه بهرام الهی خود در اصول بنیادین پیامبران مدعی است «اگر فکر شخصی دخالت داده شود، پیام الزامات تحت تأثیر آن قرار می گیرد و خلوص {حیثیت الهی} خود را از دست می دهد» (طب روح: ۱۳۴) نه تنها بنابر ادعای او دین ابداعی «فایده معنوی مثبتی در بر ندارد {بلکه} حتی خطرناک هم می باشد.» (طب روح: ۱۳۵) وقتی تعبیر بهرام الهی را در تعریف از «اوهام» می خوانیم می گوید: «نتایجی مانند غرور، خودبزرگ بینی، شهوت جویی و غیره به بار می آورد» (همان مأخذ پیشین) به یاد ادعای پدرش نور علی الهی می افتم که می گوید: «هنوز هر وقت خدا را می بینم از خود شرمند می شوم گرچه او هم هیچ وقت به رویم نیاورده است» (آثار الحق: ج ۱ ص ۲۳ آخر گفتار ۵۳) یاد رجاهای دیگری گوید: «زندگی من و علی طابق بالنعل یکی است» (آثار الحق: ج ۱ ص ۵۹۷ گفتار: ۱۸۶۳) و جای دیگری گوید: «شاگرد واقعی علی، من هستم. زندگی من و مولا کاملاً شبیه هم است» (آثار الحق: ج ۱ ص ۶۵۱ گفتار: ۱۹۵۹) این ادعاهای خیالی که به هیچ وسیله به اثبات نمی رسد، همان اوهام نیست که بهرام الهی آن را به غرور و خودبزرگ بینی حتی شهوت جویی تعریف کرده است؟! در صورتی که جای دیگری نویسد: «راهنمایان و معلمان معنوی اگر بر حق باشند ادعایی ندارند» (راه کمال: ۱۷۹)

به علاوه دین ابداعی که مملو از نوع خرافات موهومات فوق است و بهرام الهی ترسیده در سخنرانیهای نوشته هایش نامی از آن به میان آورد؛ فقط به اینکه «جوهر ادیان» (طب روح: ۳۶) است اکتفا کرده، همان اصولی نیست که تغییر ماهیت داده اند «لایه ای غیر قابل هضم و حتی سمی پوشیده (دارند) به تعبیر بهرام الهی «در این صورت می توان آن را مرده دانست. چرا که روح خود را از دست داده است. عمل به چنین اصولی، سودی نصیب روح ملکوتی انسان نمی کند، بلکه می تواند زیان هایی به بار آورد» که اگر ادیان قبل از اسلام برای تمامی دوره ها مفید و کفایت کننده بودند منسوخ نمی شدند. عجب است کتاب «سلوک در تاریکی» که به مسمومیت های آثار الحق اشاره می کند، خریداری و نگاهداری و خواندن آن برای اتباع مکتب نور الهی حرام می شود. چاپخانه و مرکز پخش را آتش زدند و هر کتاب فروشی اقدام به فروش کرد مورد تهدید قرار گرفت. حتی شیشه های مغازه اش را به وسیله موتورسواران شکستند. آیا این همان قدرت طلبی نیست که مدعی هستند «در روح ملکوتی جائی ندارد بل مختص روح بشری است»؟! (طلب روح: ۶۳)

علاوه این دوره از «دین ابداعی» که تحت پوشش «مکتب نور الهی» می گذرد، همان ایامی نیست که بنابر گفته بهرام الهی «بهبتر است شک کند چون چنین شکی سازنده است» (مبانی معنویت فطری: ۱۷۷) و اگر شک نکنیم به دام دین ابداعی افتاده، به گمراهی کشیده شده ایم؟ آیا چنین سرنوشتی همان نیست که بهرام الهی می گوید: «کسی که اعتقاد به خدائی کاذب بندد چنگ در طنابی زده که به بوتی بی ثباتی متصل است دیر یا زود این بوتی ریشه کن می شود و او به قعر گودال سقوط می کند.» (همان مأخذ ۵۸)

آیا او که معتقد است «حق در هر لباسی ظاهر می شود حتی در لباس گدائی کثیف» (آثارالحق: ج ۲ ص ۱۰۱) بعد از گفتار (۲۰۵) همان خدای کاذبی نیست که شعارش راداده اند؟ و به راستی اینان که دین ابداعی آورده به نام «مکتب مولا» خلق را فریب داده و ادار کرده اند که خدایشان بدانند همان خدای کاذب نیستند که در لباس گدائی کثیف به تزویر، مردم را به قعر گودال بی اعتقادی سقوط می دهند؟! هر کس به او اعتقاد پیدا کند و عنان کارش را به دست او بسپارد ریشه کن می شود؟!!

## ادعای معنوی خالص

### پوششی جهت تزویر اعتقادی

طرحی که این طیف از مدعیان تربیت معنوی بانام «مکتب نور الهی» یا نشانه های دیگر ریخته برای پیشبرد معنویت انحرافی پیش گرفته اند در حقیقت با آنچه بانام «اک» و نظیر آن مطرح است تفاوتی ندارد برای فریب مردمانی است که می شود ایشان را گرفتار خویش کرد.

مسلمان کمتر کسی می تواند در میان ابداع اصطلاحات گیج کننده حتی بی معنا و پیچ در پیچ آن رافهم کرده فریب گنگ گوئی و مبهم نویسی آن را نخورد، این گروه که در اهل حق، طائفه اعتقادی خود هم بر اثر کفر گوئی یعنی خلاف آئین یارسیان گفتن و نوشتن و عمل کردن جایگاهی ندارند برای اینکه بتوانند به آنچه ابداع کرده اند حیثیت و اصالت بدهند مدعی شده اند جنبه های «علمی معنوی خالص را تشریح» (معنویت یک علم است: ۱۲) می کنند و ادعا دارند در هدف تغییری نکرده مقصود، همچنان این است که اساس یک سیستم معنوی سازگار با فطرت واقعی انسان مرحله به مرحله بنا نهاده شود (همان مأخذ پیشین) این تفکر گویای حقیقی قابل توجه است که آنچه پیامبران خاصه محمد بن عبدالله صلوات الله علیهما بعنوان آخرین دین آسمانی آورده اند سازگار با فطرت واقعی انسان نیست.

چنانکه بهرام الهی متوجه این اشکال و ایراد اساسی که منظور حقیقی او را به نمایش درمی آورد بی حیثیت می سازد شده قبل از اینکه سئوالی از ناحیه کسی مطرح شود عقیده انحرافی او بر ملا سازد می نویسد اگر سئوال شود: «انبیای سلف یک بار برای همیشه آموزشهای مفید و لازم معنوی را به انسانها داده اند و نیازی به این اقدامات ناخالص نیست» جواب می دهد: «این نظریه در صورتی می توانست قانع کننده باشد که اصول کهن بی کم و کاست بی آنکه چیزی از آنها حذف یا معنای حقیقی شان تحریف شده باشد به دست ما رسیده بود» (همان مأخذ پیشین: ۱۷)

دقت کنید چه زهر کشنده ای رابه جان خواننده می ریزد تا صید شود یا صید شده باقی بماند، نخست می گوید آنچه از گذشته به مارسیده کم و کاست دارد یعنی آنها تحریف شده اند. این ادعا به گواهی تورات و اناجیل موجود در باره یهود و مسیحیت ثابت است ولی در مورد اسلام جرمی است نابخشودنی و نویسنده یا گوینده این مسائل نمی تواند مسلمان باشد زیرا چنین عقیده و اندیشه ای ارتداد آورده از جامعه اسلامی کنار گذاشته خواهد شد. در معنا خروج بر اسلام و مسلمانی است.

منظور بهرام الهی با این تزویر اعتقادی که بنام معنویتی خالص مطرح می کند توجه دادن به ناجی بدلی است که برای پدرش و خود فراهم آورده البته او با تردستی و مهارتی خاص درک این مهم را بایک تزویر اعتقادی از انسان می گیرد. زیرا همین که شنونده یا خواننده می خواهد نتیجه بگیرد و فهم کند بهرام الهی باطن برخلاف اینکه تظاهری کند هیچگونه اعتقادی به هیچکدام ادیان دست خورده و اسلام سالم مانده ندارد و او را با ضد گفته های خود فریب می دهد دقت کنید می نویسد: «اکنون نیز تعلیمات پیامبران در مورد مبانی معنویت همچنان معتبر است اما شیوه ارائه آن نیز باید متناسب با طرز فکر و روحیه مردم این دوران باشد» (همان مأخذ: ۱۸) این درست ضد نظری می باشد که خواندید.

علاوه جای سؤال دارد جو یا شویم اگر تعلیمات پیامبران معتبر است پس دین ابداعی با این توجیهات خنک که دارید چیست؟ و مهمتر اینکه تناسب دادن تعلیمات با طرز فکر و روحیه مردم لازمه اش تحذیف است که مقدمه تحریف می باشد.

سپس چنان ظریف زمینه را برای به انحراف کشاندن معنویت آنهم در قالب «معنویت یک علم است» آماده می کند می نویسد: «در میان گذشتگان، اولیا و نوابغ معنوی بوده اند در میان مانیز چنین افرادی باید باشند» سپس فوراً اضافه می کند «ممکن است به نظر برسد که چنین استدلالی مورد سوء استفاده فرصت طلبان می شوند» (همان مأخذ: ۱۹) ملاحظه کنید چطور خویش را از ننگ فرصت طلب بودن که هست دور داشته در زمره نوابغ معنوی و اینکه مطالبش عاری از غرض است قرار می دهد. در صورتیکه در لابه لای نوشتجات او ادعاهای ابلیسانه منحرف کننده فراوان جلب توجه می کند که جنایات معنوی است. زیرا وقتی از او سؤال می کنند جنایات معنوی چیست؟ می نویسد کسی را از راه راست به راه باطل کشاند خود را بدون اذن مبدأ و بدون داشتن معلومات لازم راهنمای معنوی معرفی کردن (همان مأخذ: ۱۳۲) او که ناجی بدلی می سازد، نخست می می نویسد: ابراهیم و موسی و امام حسین از عشق الهی سرشارند، فوراً اضافه می کند: «این عشق الهی را در وجود کسانی جز انبیاء و امامان نیز می توان سراغ گرفت» (همان مأخذ: ۴۹) به این توضیح خویش را هم شأن با امامی چون اباعبدالله الحسین علیه السلام می داند و معرفی می کند یا طوری می نویسد که خواننده درباره و چنین گمانی کند، پس جنایت معنوی مرتکب شده است.

## ناجی بدلی

### در طرح ظهور منجی آسمانی

بزرگان و مشاهیر ادیان آسمانی این را پذیرفته اند که نجات دهنده ای در راه است، پس از ظهورش، عدالت و صلح به سراسر کره زمین حکم فرامی شود.

بهرام الهی ادامه دهنده دین ابداعی پدرش با اعتقاد به اینکه «منجی تمامی ادیان یک ذات واحد» به نام ناجی است» (راه کمال: ۱۷۴) او از روح کل که در ارتباط «به خدا، همچون نسبت صفت به ذات است» (راه کمال: ۱۷۴) ایجاد شده، اشرف بر جمیع موجودات است {که} «مأموریت‌های الهی از جمله هدایت مخلوق را بر عهده دارد» این منجی نیروی نظر الهی «که در همه حال مثبت و مفید است و منشاء مواهب مادی و معنوی» می باشد (راه کمال، پاورقی صفحه ۱۷۷) به او تفویض شده به «روی کرات نزول می کنند و وارد جسم این بزرگان به جامعه بشر درمی آیند تا مانند سایر افراد بشر سیر کمال معنوی خود را در قالب ماده انجام دهند غالباً به عنوان پیامبر، اولیاء الله یا مردان و زنان مقدس خود را به مردمان می شناسانند.» (راه کمال: ۱۷۷) دقت بر متن بالا که از نظر گذشت نشان دهنده یک تزویر اعتقادی است که زمینه ساز ناجی بدلی می باشد.

طرح منجی بدلی زیر نام «زمین هیچ وقت خالی از نماینده خدانیست» (راه کمال: ۱۷۶) برای جایگزینی یاهم شأن سازی منجی الهی در همین کلمات به ظاهر بدون زهر و هم و خیال توجه را جلب می کند. آنجاکه می نویسد: «نظر الهی» به آنها تفویض شده، نوعی بدلی را در کنار حقیقی قرار داده، صاحب یک موقعیت دانسته، و وقتی می نویسد: «این ارواح متعالی بر روی کرات نزول می کنند» هر دو نوع را آسمانی در حقیقت الهی می شناساند و آنجاکه می نویسد: «این بزرگان به جامعه بشر درمی آیند تا مانند سایر افراد بشر سیر کمال معنوی خود را در قالب ماده انجام دهند» بطور کلی آنها را هم شأن می نمایند. چنانکه در نام بردن و به نمایش گذاشتن آنها «پیامبر» و «اولیاء الله» را در کنار «مردان و زنان مقدس» گذاشته که خود را به مردم می شناسانند. اغلب مردان خدا را که هم جنس مردوزن می داند (مبانی معنویت فطری: ۱۴۳ پاورقی شماره ۲) صاحب مقامات معنوی (همان مأخذ پیشین: ۱۴۴) می شناساند. پس منظور او از به کار گرفتن مردان خدا لا اقل اینجا افرادی هستند که در کنار مقام پیامبری یا ولایت قرار می گیرند.

مهمتر و جالب توجه تر اینکه در متنی که از نظر تان گذشت معتقد است پیامبر و اولیاء الله در عالم ماده نیاز مند طی طریق کمالی هستند. یعنی سرمایه پیامبری و امامت را نداشته، لکن برای این مقام برگزیده شده اند و باید برای ایفای نقشی که به ایشان سپرده شده، سیر کمال نمایند. این طرح مسلک ابداعی زمینه را برای خلق بدون موقعیت پیامبر و ولی الله آماده می کند تا در کنار پیامبر و امام با ادعای چنین موقعیتی ریاست کند.

تمامی گزیده هازنوشته بهرام الهی حکایت از فعالیت مرموزانه ای می کند تا خلق عادی در خلقت ربا آنها که علت غائی آفرینش بوده اند باموریت پیامبری یا امامت در صحنه تاریخ ظاهر شده اند ربا افرادی مانند پدرش، و نظیر او هم سطح قرار دهد چنانکه می نویسد: «تمام دوران هاهمیشه عده کثیری هستند که صورت ظاهر این بزرگان را تقلید می کنند تا به قصد جلب منافع مادی مردم ربه سوی خود جلب کنند.» (راه کمال: ۱۷۸)

برای رفع تفاوتی که در چنین مواقعی جلب نظری کند و مورد سؤال قرار می گیرد چرا سفیران الهی بامدعیان خیالی در یک سطح قرار گرفته اند پیامبران و اولیاء الله را بامردان یا زنان مقدس در کنار هم قرار می دهد می نویسد: «مانند سایر افراد بشر سیر کمال معنوی خود را در قالب ماده انجام دهند» (راه کمال: ۱۷۷) بهرام الهی ماهرانه در لابه لای موضوع «ظهور منجی» مطالبی اختیاری به قید تحریر درمی آورد و تفهیم می کند و بر این عقیده است عده ای بدون انتخاب خدا یا امامان بر این منصب قرار داشته اند. دقت کنید می نویسد: «نباید انتظار داشت همه او را مشخصاً بشناسند» (راه کمال: ۱۷۴) سپس ادامه می دهد: «از آنجاکه زمان دقیق این واقعه بر همه نامعلوم است و تفاسیر گوناگون ضد و نقیض در این مورد وجود دارد، معقول آن است که کوشش انسان در هر زمان برای شناخت حق و مظاهر آن باشد که در این صورت ظهور منجی به یک اقعیت حاضر تبدیل می شود. زیرا اولی خداهمیشه در روی زمین هست» (راه کمال: ۱۷۴-۱۷۵) دقت کنید چطور عوام پسندانه امام زمان را اینگونه مطالب بی پایه و اساس نشان می دهد بهرام الهی مصمم است راه را برای ادعای ناجیان بدلی که در گذشته به نام امامان بدلی شناختیم باز کند زیرا علاوه بر نشانه هائی که ارائه دادیم آنجا که می خواهد ظهور منجی در ادیان رانام ببرد می نویسد: «بهرام نزد زرتشتیان، ایلیان زیدیه و دیان، عیسی نزد مسیحیان و حضرت مهدی نزد مسلمانان و غیره» (راه کمال: ۱۷۴) پاورقی شماره ۱)

اگر اسلام را آخرین دین می داند آخرین منجی ادیان هم مهدی روحی له الفداء است منظور از طرح «غیره» یعنی راه برای ادعای معنویت باز کردن مهم اینست که امام بدلی یا منجی بدلی را در کنار حقیقی آن قرار داده به ترویج آن پرداخته، می نویسد: «از ابتدای بشریت همواره فردی در مقام نماینده خدا روی زمین وجود داشته است که پرتو ذات الهی را انعکاس می دهد، چنین کسی را ولی می نامند و قطب معنوی و امانت دار فکر و قدرت الهی بر روی زمین است در اصل ولی یکی از همان ناجیان است» (راه کمال: ۱۷۸) برای اینکه مبادا سهمی از این طرح ناجی بدلی نصیب غیر او شود تذکر می دهد: «گاه به گاه رویدادی استثنایی به وقوع می پیوندد و آن ظهور روح کل در جامعه بشری است، در این وقت ولی دیگری از ناجیان نیست بلکه خود مظهر ذات الهی است در این حال است که سخن از ولی مطلق به میان

می آید، ولی مطلق مظهر ذات، فکر و قدرت حق است نه تنهادر زمین، حتی ممکن است در کل جهان (راه کمال: ۱۷۸-۱۷۹) موقعیت داشته باشد.

اطلاق وقتی مطلق در زبان بهرام الهی آدمی را به سوی امام آسمانی سوق می دهد؛ ولی مطالعه سطور بعد نشان می دهد که او حتی ولی مطلق را تکثیر می کند نخست عنوان «وجه الله» که معتقد است در صدر ارواح جای دارد و مظهریت مطلق است، یعنی آینه تمام نمای مشیت خدا (مبانی معنویت فطری: ۱۴۲) می باشد به اومی دهد. زیرا خواننده است که امام-علیه السلام- فرموده اند: «نحن مشیه الله» مامشیت خدائیم (ولایت متقین: ۱۲۲) پس تعمیم مشیت الهی یعنی در کنار امام قرار گرفتن است. چنانکه ولی مطلق را همان وجه الله مخصوص امام دانسته و وقتی همگانی می کند می نویسد: «در طول ۱۵ قرن اخیر با فاصله ۷ قرن از یکدیگر سه تن از آنها که به معنای واقعی کلمه {ولی مطلق} بوده اند ظهور کرده اند.» (راه کمال: ۱۷۹ پاورقی شماره ۳)

باز جهت تاکید بیشتر که مبادا خواننده از بدلی ها غافل شود، توضیح می دهد: «برخی ولی ها پیامبر نیز بوده اند اما اکثر آنها در شهرت زیسته اند و زندگی ساده ای داشته اند و خود را تنها به تعداد کمی از مردم شناساندند» (راه کمال: ۱۷۹) با این شواهد وقتی می گوید: «زمین هیچگاه خالی از وجود ولی نمی تواند باشد» (مبانی معنویت فطری: ۱۴۳ به صورت «زمین هیچ وقت خالی از نماینده خدانیست» در راه کمال: ۱۷۶) منظورش بساط و اشاعه اندیشه قانون اعتقادی لایتغیر تشیع نیست، زیرا در توضیح اختصاص یافتن ولی به فرد می نویسد: «به معنای عام که هم جنس مرد و هم جنس زن را در بر می گیرد» (مبانی معنویت فطری: ۱۴۳ پاورقی شماره ۸) و این در ارتباط با مقام امامت، جایگاهی در تشیع ندارد.

## رکن رابع

### ضالالتی دیگر در ایام غیبت

شیخ احمد فرزند زین العابدین فرزند ابراهیم که به لحاظ زادگاهش به «احسائی» شهرت یافته با مشرب ابداعی فکری و سوانح خاص زندگیش، شهرت زادگاهش را به ثبت همیشگی تاریخ رسانده و دامنه تأثیر او را به پس از حیاتش کشاند. مهمتر اینکه مقدمه تحولاتی تاریک و ننگین گردیده، در کنار افرادی که ذکر و ثنائیش گفته می گویند، مؤمنان به اصول اعتقادی الهی، چون اندیشه های او را پدر ضلالت جدید دانسته اند زبان به طعن او گشوده، افکار و آراء و سلیقه های بی اعتبار اعتقادی را با دلائل عقلی و نقلی در دو کفه ترازوی عقل و دین گذاشته به فرد و جامعه ارائه داده اند.



خوابهایی که در حیطه دون معصوم-علیه السلام-واقعا خواب است، تأثیر عمیقی در او داشت (دائرة المعارف بزرگ اسلامی: ۶/۶۶۲) که فکر کند مورد توجه عالم غیب است و حضرت غیب الغیوب او را برای رسالتی آماده می سازد. البته باید پذیریم وهم و خیال چنان دامنه وسیعی دارد که بعضا انسان نمی فهمد دچارش شده، بر اساس خیال چه لطمه ی جبران ناپذیر ایمانی را پذیرفته و بدون وقفه در این که همه وجودش را به اشغال و تصرف در آورده آن را حمایت می کند.

خیال چنبر زلفش فریبت می دهد حافظ نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجبانی

خواب و خیال به استناد گفته او چنین کرد: «از دنیا جز آن درسی که می خواندم روی گردان ساخت، از زبان هیچ بزرگی که به مجلس اومی رفتم نظیر سخنان آن مرد رانشنیده بودم و از آن پس تنها در تنم در میان مردم بود.»

خیال حوصله بحر می پزده هیات چهاست در سر این قطره محال اندیش

این رویا سر آغاز تحولی در زندگی او شده، موجب اشتغال بیش از حد او به عبادت و تفکر گردید. تا اینکه در ۱۸۶۱ قمری مقارن با آشوبهای ناشی از حملات عبدالعزیز حاکم سعودی (تحفه المستفیذ: ۱/۱۲۹) در حالی که بیش از بیست سال نداشت به کربلا و نجف مهاجرت نموده به درس مشاهیر عصر خویش راه یافت تاجائی پیش رفت که از عده ای اجازه روائی دریافت نمود (انوار البدرین از علی بحرانی: ۴۰۶-۴۰۷ دلیل المتحیرین سید کاظم رشتی: ۵۵/۵۱) و به چه کسانی نیز اجازه داد. (انوار البدرین: ۴۰۷/الباب الاقاب حبیب الله شریف کاشانی: ۵۴، الذریعه: ۱۱/۱۴۱، ۸۸، مقدمه شرح الزیارة بقلم عبدالرضا ابراهیمی کرمانی: ۲۴)

البته دانستن حقیقتی مهم که اغلب به آن اشاره ای نکرده اند ضروری است. بعضا اینگونه اجازات را ملاک صحیح بودن آراء و افکار صاحب عقیده ای می دانند که در جامعه شهرتی به هم زده است. در صورتیکه این نوع اجازات حتی اجازه اجتهاد بیان کننده مراتب علمی فردی می باشد که سالها عمرش را صرف علمی نموده مسلمانمی تواند تأیید کننده افکار و آرای اعتقادی او هم باشد. زیرا شواهدی در تاریخ داریم که عالمان برجسته ای با داشتن چنین اجازاتی راه ضلالت را پیش گرفته با تاویل آیات و توجیه روایات به ضلالت و گمراهی ابداعی خویش شهره شده اند. از طرفی شخصیت های برجسته مراکز علمی دینی با صدور اجازه ای به نام فرد مراتب علمی او را تأیید کرده، ولی مؤید نبوده اند که چنین فردی تازنده است حتما بر صراط مستقیم دین استوار می باشد.

ولذامی بینیم در همین ایام که مصمم است شخصیت سازی کند، پشتوانه ای از تأیید بزرگان حوزه نجف را پشت سر داشته باشد، در درس نخست به سایر تلامذه و سپس به مدرسین عالی مرتبه انتقال می

دهد: امام صادق-علیه السلام- شنیدم و در برخی موارد هم مدعی می شود: «شفاها از او شنیدم» (شیخ‌گیری و بایبگیری) حال چطور می توان به این خوابها اعتماد کرد، جای هیچ راه روشی باز نیست.

ولی باید به این توجه داشت شیخ احسائی با چنین زیرکیهای جالب، به مطالب خود اصالت مقدس می داد و شخص خویش را صاحب شأن و جلالت می نمود. مخصوصاً که شاگردانش امثال سید کاظم رشتی همین مطالب را بر فرض که ادعاهم نباشد اشاعه می دادند آن هم با آب و تابی که ای کاش حضور داشتیم و از نزدیک می دیدیم! می گفتند: «این علوم (آن هائی که شیخ احمد مدعی بوده اند) در خوابهای درست و پاک از ائمه خدایه آن جناب می رسید و شک و تردیدی در این نیست که شیطان به صورت های مبارکه ایشان متصور نمی توان شد» (شیخ‌گیری و بایبگیری از مرتضی مدرس چهاردهی: ۵۲) همینطور شیطان به صورت های مبارکه در خواب یا بیداری ظاهر نمی شود، ولی آن چه مهم است از کجا باید به صحت اینگونه خوابها و این که به خواب آمده به راستی امام بوده، پی ببریم. ولی چنان این ادعاها در حوزه پخش شده بود که نقل می کردند شخصیت بلند مرتبه علمی «سید علی طباطبائی» فرموده اند: «شیخ به مقامی رسیده که می گفته: سمعت عن الصادق» (همان مأخذ: ۴۶، سید مرتضی مدرس می نویسد: «آنچه در این باره نسبت به سید علی مؤلف کتاب ریاض می دهند معلوم نیست صحیح باشد زیرا مولف ریاض عالم عزیزی بوده اتفاق فقهای شیعه معتقد بود مدارم و دلائل استنباط احکام شرعیه را از راه و رسم مخصوصی که کتاب و سنت و اجماع و عقل صریح است استخراج باید کرد. و هرگاه فلان مدعی شود که من در خواب فلان راملاقات کردم به اندازه پرکاهی این استدلال ارزش علمی ندارد. (شیخ‌گیری و بایبگیری: ۴۸ پاورقی)

شیخ احسائی با اینگونه شایعات موقعیت ساز در حوزه به سر می برد تا اینکه بیماری طاعون سلامتی زندگی را در عراق به خطر انداخته او نیز مانند عده ای از فرارکنندگان، به احساء بازگشت و پس از اقامتی چهار ساله در ۱۲۱۲ به قصد مراجعت به عتبات عالیات زادگاهش راترک گفته، پس از چهار سال اقامت در ذوق نزدیکی بصره و پنج سال در بصره و روستاهای آن، عاقبت در سال ۱۲۲۱ روی مقصود به عتبات نهاد (شرح احوال شیخ احمد احسائی ترجمه محمد طاهر کرمانی: ۱۹-۲۲) و بعد از توقیف کوتاه از عتبات عازم مشهد رضوی شده، لکن در بین راه در یزد مختصر اقامتی نمود. (همان مأخذ: ۲۲-۲۳)

در این موقع شهرت و آوازه مردی خانه به دوش، که به لحاظ منظورهی مرموزانه جائی ساکن نمی شدمی رفت تا فردا از این شهرت بهره برداری کند- به دربار ایران رسید. قصه های منتشره که بسیار حساب شده فراهم آمده و جای مطرح شدنش از قبل مورد بررسی قرار می گرفت، فتحعلیشاه قاجار را طالب دیدار و ملاقات شیخ احسائی کرد. و اصولاً قصه سازیهای غیر عادی برای همین منظورهاست که دام ودانه ای بشود.

از طرف همانطور که اقتضای چنین اشخاصی است نازوانصراف هم باشیخ احسائی توام شد. آنقدر این اغراض از رفتن به تهران وباشاه ملاقات داشتن راقوت بخشید تا جائی که مخبران ولگردیزد گفته شد شیخ برای اینکه باشاه ملاقات نکند می خواهد عازم بصره شود. مردم یزدباشنیدن این شایعات، ملتسمانه از شیخ خواستند به لحاظ اینکه مبادا شاه تصور کند یزدیان مانع این ملاقات شده اند بهتر است براهالی یزدمنت گذاشته عازم تهران شوند. شیخ احمد که منتظر چنین فرصتی بود، فوراً به سمت تهران حرکت کرده، مورد تجلیل و تکریم واستقبال درباری قرار گرفت، مهمان دربار قاجار شد.

پس از مدتی اقامت وزندگی همدوش وهم شأن مقام ملوکانه بادریافت عباى ترمه مروارید دوزمبلغی هنگفت هدیه ومقرر شدن حقوق مستمری (دائرة المعارف تشیع: ۱/۵۰۰) زمزمه عزیمت شیخ به عتبات برزبانها افتاد. شاهزادگان از رفتار و ارادت فتحعلیشاه نسبت به احسائی تبعیت کردند محمدعلی میرزادولتشاه فرزندشاه، حقوق مستمری ماهانه برای او تعیین کرد و مبلغ هزار تومان هزینه سفر به اضافه به قریه بزرگ در صومعه کرمانشاه به او اهداء کرد. (همان مأخذ: ۱/۵۰۱)

خلاصه شیخ احمد احسائی پس از فروش بهشت به شاهزادگان و دریافت پول قابل توجهی (شیخیگری بایگیری: ۲۵) قصد سفرش را با شاه قاجار در میان گذاشت و فتحعلیشاه مخالفتش را به اطلاع شیخ رسانده تا در یک ملاقات خصوصی مطلبی به شاه عرض کرد، علاوه بر اینکه شاه راضی به مهاجرت او شد. ماهیت باطنی ایمانی شیخ هم به ثبت تاریخ رسید.

نوشته اند: وقتی شاه متوجه تصمیم شیخ گردید، به اقامت او در تهران اصرار نمود. شیخ در قبال آن همه پافشاری شاه؛ به او گفت: «اگر در اینجا بمانم وقتی مردم نزد من از احکام دولت دادخواهی می کنند، به ضرورت حمایت مسلمانان می باید وساطت کنم، در این حال پاسخ قبول یار دشا، یا موجب تعطیلی سلطنت است یا مایه خواری من» (شرح حال شیخ احمد احسائی: ۳۴-۳۶) پس بهتر است به رفتن من موافقت شود. دقت در مطلب فوق روحیه احسائی را به نمایش می گذارد که پناه دادن مردم را ظلم وتعدی در برابر برای خود خواری دانسته، مهمتر اینکه حقوق مردم ستم دیده ومظلوم را برخلاف مصلحت دربار می داند و خلاصه حفظ شئون خود و برقراری نظام استبدادی فتحعلیشاه قاجار را در داری مردم زجر کشیده ستم دیده ترجیح میدهد.

پس از این مصلحت اندیشی دربار ترک کرده، از سال ۱۲۲۳ تا ۱۲۲۹ به اتفاق خانواده اش با امکانات فراهم آمده دربار قاجار در ریزدروزگار را به خوبی وخوشی می گذراند و سپس به قصد زیارت عالیات وارد کرمانشاه شده مورد پذیرائی واستقبال شایان نوجه شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه حاکم کرمانشاهان قرار گرفته، ده سال در آنجای ماند. سپس به مشهد و یزد و اصفهان رفته دوباره به کرمانشاه

مراجعت می کند، پس از یک سال اقامت عازم عتبات می گردد. (دلیل المتحیرین: ۳۳ به بعد) آنچه در اینجاست باید مورد توجه قرار گیرد که دیگران از کنارش گذشته اند، مسئله سفرهای پی در پی او به شهرهای مختلف ایران است که مسلماً بر اساس سیاست و منظوری صورت می پذیرفته، یکی از جهات آن همان می باشد که سید کاظم رشتی و حاج محمد کریم خان کرمانی (هدایه الطالبین: ۳۸ به بعد) به آن اشاره کرده به عنوان گزارش سفرهای شیخ احمد به دست داده اند، این سفرها که «بزرگ داشتهای مردم و علماء در شهرهای مختلف راهمراه داشت» نشانه معروفیت وی و موجب اقبال جوامع مذهبی ایران به اومی گردید.

این نتیجه همیشه به افرادی مربوط می شده است که دارای تصمیمها و مقاصدی بوده اند که خیالاتی در سر داشته اند و در مورد شیخ احمد احسائی خوشبختانه بدون اینکه نیازی به تحقیق و بررسی داشته باشیم چند نمونه از وقایع زندگی او گویای اینست شیخ احمد با تمام خوش آوازی که او را به وارستگی و جهد در عبادات و ریاضات آنهم با قید شرعی بودن، می شناسانده (قصص العلماء: ۳۵-۳۶ و روضات الجنات: ۱/۲۱۶) مقاصدی را

در سر می پرورانیده است که زمینه این همه سیروسیاحت را فراهم آورده، موجب شهرت و آشنائی او با افراد مختلف شده است:

۱- طرح آراء و عقائد بی سابقه او مانند آنچه درباره معاد و اطوار جسم با سبکی جدید و پشتوانه به اسم «هورقلیایی» ابراز کرده است. (شرح الزیارة: ۲۶/۴-۲۷، ۲۹ شرح العرشیه: ۲/۱۸۹-۱۹۱ مجموعه رسائل الحکمیة: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰) در تشیع جایگاهی نداشته به انکار معاد جسمانی شهرت یافته است. مهمتر باید دانست این طرح در نظام اعتقادی شیخیه مبنای تبیین مسأله معراج رسول خدا و غیبت امام زمان گردید. به همین لحاظ با مخالفتهای سرسختانه کثیری از مشاهیر و معاریف عالمان دینی عصرش مواجه شده است. که علاوه بر تضعیف مبنای اعتقادی تشیع، روح اسلام اصیل، عده ای را به آن مبتلا کرده و می بینیم بعدها این اندیشه شخصی و برداشت سلیقه ای، گروهی از شیعیان را گرفتار بلبله فرقه سازی نموده به صورت نام شیخیه مطرح گردیده در خدمت قدرتهای حاکم قرارداد داده تا موجب تفرقه جامعه تشیع گردد و به حکم «تفرقه انداز، حکومت کن» در آسودگی خاطر بر جامعه اسلامی شیعی بر اساس سیاستهای استعماری حکومت کنند.

۲- طرح جایگاه امام در آفرینش است (شرح الزیارة: ۳/۲۱۷-۲۱۹، ۲۶۷ ج ۴/۴۸-۷۹ مجموعه الرسائل: ۳۲۳) با اینکه قسمت اعظم آنچه در این بخش از آراء و عقائد خویش ارائه داده، برگرفته از همان موضوعات مهمی است که در تشیع نسبت به امام مطرح می باشد. لکن در کنار آنچه شیعه، بدون اینکه جائی

برای نسبت دادن آن به غلو و عالی گذاشته باشد، احساسی چنان مسائل را مطرح می کند که او را به نمودار حق ائمه طاهرین به روش غالیان محکوم می نمایند. (آشنائی با فرق و مذاهب اسلامی از آقای رضابرنجکار: ۱۷۵)

۳- در کنار این حرکت جنجال برانگیز که بابی مشکل آفرین را در تشیع گشود و زمانهای زیادی از عمر گرانمایه رهبران دینی شیعه را برای حل معضلهائی که همراه داشت به خود اختصاص داد، مشکل فرقه سازی را که شاید چند قرنی بود، تشیع را بهتر است بگوئیم اسلام از شر و فسادهای آن در امان مانده بود، دوباره تجدید کرده از حوزه درسی شاگرد همراه و همراز او کاظم رشتی، فتنه رکنی گری و بایبگری دو اختراع بسیار خطرناک برخاسته، بر جان سالم مردم مسلمان مؤمن نشست. بلکه در خیلی موارد دیده شده است، بهائیت فرزند باییت که نواده اعتقادی کاظم رشتی می باشد، در جامعه یهود و مسیحی نیز رخنه کرده، حتی یهودیان و مسیحیان را از پابندهای خود به ضلالت و گمراهی کشانده است.

چنانکه می بینیم بعد از فوت اساتید و مشایخ اجازاتش، برای اینکه مبادا افکار و عقایدش از اعتبار او بکاهد، ادعای کشف و شهود الهام و تفویض و غلو و موهومات نموده، خلاصه در مراکز شیعه و محافل علمی قیل و قالی به راه انداخت (دائرة المعارف تشیع: ۱/۱: ۵۰) و مهمترین آن ایام سکونت او در قزوین است که منجر به تکفیرش گردید.

این تکفیر به آن صورت نبود که نقل قول شیخ احمد احساسی را شنیده بر اساس شنیده ای حکم کنند، بلکه باشخص او صحبت می کردند. حتی بعضا مانند ملا محمد جعفر استرآبادی متوفی ۱۲۶۳ که از مشاهیر علمای تهران بوده است با اینکه عالمان هم عصرش شیخ را تکفیر کرده بودند می گوید: باید با او صحبت کنم. کتابش رامی خواند. ولی بازمی فرماید باید با شیخ احمد صحبت کنم. تا اینکه در حمام بین ملا محمد جعفر و شیخ احمد ملاقات صورت می گیرد. جوای احوال یکدیگر می شوند. شیخ از ملا محمد جعفر تشکر می کند که فوراً او را تکفیر نکرده است. سپس عقائد و آراء خود را بیان می کند و ملا محمد جعفر هم وارد بحث می شود به حدی که مردم جهت تماشا به گرمابه هجوم می آورند. عاقبت علامه استرآبادی با شنیدن عقائد و آراء شیخ احمد احساسی، او را تکفیر می کند. (شیخگیری بایبگری: ۴۹)

در این صورت اگر مدعی شویم ثمره وجودی مردی مرموز که بیشتر اوقات عمرش صرف سیاحت و آشنائی با شخصیتهای روحانی و اقتصادی و سیاسی شهرهای ایران شده در هر شهر و دیاری از رجال علمی و شخصیتهای سیاسی و تجار سرشناس برای خویش طرفدارانی فراهم آورده، تا زمانی که آراء و عقائد خویش را با ایجاد مذهب تازه ای (تحقیقی در تاریخ بایبگری بهائیت: ۱۳) که البته نباید به مسلکهای ساختگی عنوان دین یا مذهب داد. ارائه دهد در گوشه و کنار ایران شیعه طرفدارانی داشته باشد که در مقابل مخالفان

صف آرائی کنند. ولذا بر اساس گزارش های تاریخ هر کجا سفر کرده بود شیعیان به شیخی و متشرعه تقسیم شدند و اختلافات حادی (دائرة المعارف تشیع: ۱/۵۰۱) رابه وجود آوردند. چنانکه بعضی از محققان پیرامون ماجرای شیخ احمد تئبجه گرفته اند: پس از آنکه شیخ و پیروان او تکفیر شدند، شیعیان دوازده امامی به دو فرقه شیخی و متشرعه ی بالاسری تقسیم گردیدند. اختلاف اصولی و اخباری فراموش گشت به جای آن اختلاف شیخی و بالاسری به وجود آمد و فکر مردم ایران رابه خود سرگرم کرد آنهارابه جان هم انداخت. (تحقیقی در تاریخ بایبگری، بهائیکری از دکتر یوسف فضائی: ۴۸)

ولی نباید فراموش کرد که این جنجال به خواست شخص شیخ احمد پا گرفت. زیرا اگر تمایلی به این شکاف در تشیع نداشت، مطالب عقیده ای خویش رابعد از مخالفت علما پخش نمی کرد و به آنها اصرار نمی ورزید تا رسمیت پیدا کند. بدتر اینکه نوشته اند: «جزء مذهب شیعه کرد و هر کس که آنها را پذیرفت از سایر شیعیان جدا شده خود را شیخی می دانست» مهمتر اینکه از ناحیه کارگردانان دستگاه شیخ احمد به آنها دستور داده شده بود که بگویند: «شیعه خالص منم و دیگران گمراهند.» (کتاب شیخ احمد احسائی: ۱۹)

در همین اوقات که شیعیان ایران رابه نفاق و دودستگی مبتلا کرده بود کتابی به نام شرح الزیاره نوشته دشمنان شیعه آن رابه نزد پاشای بغداد فرستادند به لحاظ اینکه شیخ احمد در آن کتاب ابوبکر، عمرو و عثمان رانکوهش کرده بود، پاشا، میرآخور خود رابه کربلا فرستاد مدت یازده ماه کربلا را محاصره کردند. تقریباً ۱۲ هزار گلوله توپ و خمپاره بر آن شهر ریخته، قسمت کفش کن حرم حضرت امام حسین- علیه السلام- بر اثر این کار خراب شد.» (شیخیگری و بایبگری: ۳۳-۳۴) حال چرا شیخ احمد احسائی «رکن» ساز ضد شیعه شرح الزیاره نوشته و در صورتیکه طرح جدید اعتقادی برای تقویت پدیده ولایت بدون امامت ارائه می دهد از ابوبکر و عمر نکوهش کرده؟ باید دانست سرکوبی شیعه و هتک حرمت امام و امام زادگان کربلا حل معما می نماید.

و عجیب است وقتی مقدس ترین مکان زیارتی شیعه را دچار چنین بی حرمتی کرد و شیعیان را مبتلای بدخشی می داود پاشا نمود، فرار رابر قرار بر گزید و به سوی مکه گریخت. برخلاف اینکه شیخیه معتقدند در جنة البقیع دفن گردید، در دو منزلی (همان مأخذ: ۱۳۷) راه مدینه مرد. همانجا به خاک سپرده شد. (هدایه السبیل از فرهاد میرزا: ۱۲۸) در همین موقع حساس کاظم رشتی برخلاف استادش قرار رابر فرار انتخاب کرد، منزلش از ناحیه حکومت بغداد بست اعلام می شود تا هر کس به منزلش پناه می برد از تعرض مالی و جانی در امان باشد. حالاً چطور بارگاه ابا عبدالله الحسین و حضرت قمر بنی هاشم با آن همه موقعیتی که در اعتقادات اسلامی و نزد مسلمانان دارند، جهت پناهنده شدن بست قرار نگرفت، خانه شاگرد شیخ احمد امامان خانه گردید، هزار نکته باریک ترازموا اینجاست.

در همین ایام ایران مرکز همیشگی تشیع نیز در آتش فتنه ای که شیخ احمد برپا کرده بود می سوخت. در تبریز میرزا شفیع مجتهد که شاگرد شیخ احمد و کاظم رشتی بوده ترویج مسلک شیخی پرداخت، اعیان تبریز که اقوام و خویشان او بودند مسلکش را حمایت می کردند و شعاری دادند امروز علم علمای شیعه کاظم رشتی است. (شیخیگری و بایبگری: ۳۹) در صورتیکه نسبت به کاظم رشتی به نتیجه رسیده، نوشته اند: «این مرد از استاد خود (شیخ احمد احسائی) هم مرموز تر و خطرناک تر از آب درآمد، اصل و نسب او ابداع در رشت معلوم نیست و کسی خاندان او را نمی شناسد و به احتمال قوی از روسیه تزاری به نجف رفته است. پول هنگفت و بی حسابی در اختیار داشته خرج می کرده و ریخت و پاش می نموده باینکه در تشیع، به صورت ظاهری غلومی کرده و عداوت شدیدی نسبت به خلفا ایرادی کرده است با مقامات حکومت عثمانی هم بی ارتباط نبوده و آن ها او را بزرگ می شمرده اند» (امیر کبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار: ۲۷۰-۲۷۱)

درست همان زمانی که شیخ «پارسائی و زهد فراوان از خود نشان می داد و با برخورداری از نعمت هوش و فصاحت کلام، شاگردان بسیاری دور او جمع شده بودند» مورد توجه فتحعلیشاه و پسرانش قرار گرفته بود (بهائیکری کسروی: ۹۷) بر اثر ابراز عقائدی که نه تنها در اسلام جایگاهی نداشت، بلکه با ادعای تشیع او هم سازگار نبود مورد تکفیر شخصیت های بلند پایه علمی جهان تشیع واقع شد.

شیخ که باتیزهوشی و سیاستمداری، خاصه آینده نگری در سفرهای متعدد به ایران مرکز تشیع جهان اسلام توانسته بود به شهرهای بزرگ عزیمت کند، شخصیت های زیادی از روحانیون و تاجران سرشناس را همراه خود سازد و برای روزمورد نظرش ذخیره کند، وقتی مسئله تکفیر او به شهرهای ایران رسید و دستاران و آشنایان ذخیره ای او در شهرهای ایران برابر روحانیون {مخالف او} ایستادگی کردند. کشاکش بزرگی پدید آمد و در بعضی از شهرها از جمله تبریز این جریان به یک حادثه خونین انجامید و بر تیرگیها و اختلافات مذهبی افزود» (بهائیت به روایت تاریخ: ۲۵) شکاف بین شیخ احمد احسائی و اسلام خاصه تشیع را عمیق تر کرد. بلکه زمینه را برای به وجود آوردن فرقه ای که آرزوی شیخ احمد بود فراهم آورد.

شیخ با ادعای «در کلمات من خطراه ندارد، زیرا آنچه من در کتابهایم می نویسم {ومی گویم} از پیغمبر و امامان است و آنان از لغزش مصون می باشند، و اینکه «امامان را دیده و با آنان گفتگو کرده است خویش را بالاترین مقام دینی که اجتهاد بوده بر ترمی داند و معرفی می کند» (بهائی از کجا و چگونه پیداشده از سید حسین کیانی: ۳۰) و زمینه را برای طرح مطالبی جدید و تازه آماده کرده، توجه شیعیان را با آن به خود جلب می کند. مثلاً «شوندهای چهارگانه»، یا «علل اربعه» را که افلاطون و ارسطو یاد دیگران گفته اند، بهانه قرارداد می گوید: «شوندهای چهارگانه امامان هستند، شوندهای چهارگانه آفریده شدن امامان مابوده اند، خداریشته کارها را به دست آنان سپرده است.» بعد از اینکه با سخن های ظاهر فریب و عوام گول زن، جلب نظر شیفتگان

امامت رامی نماینده مقصوداصلی خود که به یک پدیده تمام سیاسی به نام «رکنیت» پدر «بابت» و «بهائیت» در تشیع انجامید پرداخته می گوید: «این تن های مانیزاز آن امامان است از اینروهرامی هرگاه خواست به تن هرکسی که مایل باشد درآید» سپس دلیل آورده می گوید: «از این راه بود که امیرالمؤمنین توانست در یک شب درچهل منزل میهمان باشد، و از این راه بود که درجنگ جمل چون مروان تیرانداخت طلحه راکشت، اومی گفت علی مراکشت.» (بهائیت به روایت تاریخ: ۲۶)

شیخ باینگونه نظریه های عوام فریبانه زمینه را برای موضوعی که او را در آستانه ادعای «رکنیت» قرار می داد آماده می کرد و نخست مدعی شد «آقای من صاحب زمان چون از دشمنان خود ترسید گریخت و به جهان هورقلیائی رفت» (استاد محقق آقای جعفر سبحانی طرح شیخ احمد احسائی رابه «نغمه ناموزون» تعبیر می کند) (فروغ ابدیت: ۱/۳۱۴) باینگونه سخنان اختراعی بی اساس، مقدمه ای برای اینکه هرگونه ارتباط معنوی با حضرت صاحب الامر غیر ممکن است فراهم آورد تا بتواند مدعی شود، پس «باید میانه امام غائب و مردمان یک تن میانجی باشد» (بهائیت به روایت تاریخ: ۲۷) ولی چون «اوضاع و احوال اجتماعی آن روز را برای اظهار علنی این عقیده مساعد نمی دید با اشاره و کنایه به شاگردانش تفهیم می کرد (بهائی از کجا و چگونه پیدا شده؟: ۳۱-۳۲) که خود فعلا میانجی شخص حضرت اوست؛ پس «رکن رابع و ناطق واحد» به شمار می رود.

مبارزه با انحراف و ضلالت، محقق دانشمند آقای سید محمد باقر نجفی در تحقیقات وسیع و عمیق خود به این نتیجه رسیده اند: «در این خصوص شیخ کتاب یارساله ی خاصی رابه تشریح عقیده مذکور اختصاص نداد، ولی در غالب آثار خود بطور جامع و ضمنی و در عین حال پراکنده و کوتاه بر آن اشاره دارد» (بهائیان: ۹۹) که این خود از سیاستهای پنهان داری موضوع جنجالی «رکن رابع» است که در اسلام خاصه تشیع جایی باموقعیتی که امروز شیخیه برای آن قائل شده اند ندارد.

ولی می توان در آثار حاج محمد کریم کرمانی تاشیخ عبدالرضا ابراهیمی مدعیان جانشینی شیخ احمد احسائی و روسای فرقه شیخیه این مهم را ملاحظه کرد که شیخ احمد احسائی و در پی او سید کاظم رشتی را «رکن رابع و ناطق واحد» می دانند. حتی اتباع علی محمد شیرازی معروف به باب، مانند حاجی میرزا کاشانی مؤلف کتاب «نقطه الکاف» (برای شرح حالش به روضه الصفا: ۱۰/۵۴۴) نسخ التواریخ سلاطین قاجار: ۴/۳۰ و مقدمه ادوار بر او بر نقطه الکاف رجوع شود. درباره شیخ می نویسد: «همین که نهصد و پنجاه سال از اول غیبت صغری گذشت آن سلطان فضائل (حضرت صاحب الامر) مرحوم شیخ احمد زین الدین احسائی را از میان شیعیان خود برگزیده و دیده دل آن صفوه ی اختیار رابه نور معارف و فضائل خویش و آباء و اجداد طاهرین خود روشن فرموده، از اینجاست که برگزیده موحدین می فرمودند: سمعت عن



الحجه (از حضرت حجت شنیدم) خلاصه مدعی شده است که حضرت به شیخ احسائی فرمودند: «تورا مأمور نمودیم که سیر در بلاد مسلمین نموده و اظهار علم توحید حق و بیان معارف در شأن ولایت مانمائی» (نقطه الکاف: ۹۹-۱۰۷ خوانده شود) اینگونه ادعاهای بودار بطور کلی شیخ را از تشیع، اسلام اصیل جدا کرد و مجبور ساخت جهت منظورش گروه و دسته ای از مسلمانان رابه نامی خاص بخواند.

## شیخیه فرقه ای در پی احسائی

اینگونه عقائد شیخ احمد احسائی که در زمان حیاتش بطور پراکنده مطرح می شد، شیرازه می گشت تا بصورت دفتری ارائه شود و می بینیم بعد از مرگ او و سید کاظم رشتی شاگردش، به نام شیخیه در کرمان مطرح شد و اگر کاظم رشتی رادومین پیشوای این گروهک بدانیم، فرقه های گمراه «بایه» و «بهائیه» و «ازلیه» و شیخیه به شیخ احمد احسائی می رسد.

درباره شیخیه مطالب زیادی نوشته اند و بعضی بدون اطلاع از ماهیتش مدعی تشیع او شده اند. در صورتی که نویسندگانی محقق نظیر دکتر یوسف فضائی می نویسند: «نکته چشم گیر این است که شیخیه را از مذاهب دوازده امامی برخاسته با این تفاوت که در شیخیه بیشتر درباره امامان غلو شده و در باب امام غائب و معاد و اسطوره ی معراج عقاید تازه ای اظهار شده است.» (بایبگری و بهائیکگری و کسروی گرائی: ۱۹) یعنی با آنچه در تشیع رایج می باشد شباهتی ندارد.

البته این سبک کار فرقه سازان می باشد که همیشه بانوآوری در حالی که شباهتی هم با مذهب نداشته باشد خویش را از مذهبی که در آن رشد کرده اند جدا می کنند. زیرا می باید بهانه ای برای فرقه سازی و مسلک آوری داشته باشند. به همین جهت شیخ احسائی با طرح چهار موضوع اعتقادی که در مذهب تشیع جایگاهی رفیع و اساسی دارد معاد و معراج، وجود امام عصر و مقام ائمه، و نایب امام، با سلیقه شخص خود راه از تشیع جدا کرده، زمینه را برای بحث و جدل پیرامون موضوع بسیار حساس «نیابت امام» برای خود به نام «رکن رابع» باز نموده و بر اساس اینکه مؤمنین دائماً به هدایت و ولایت او {امام زمان} محتاج می باشند و خداوند هم به مقتضیات رحمت کامله ی خود، رفع حوائج مردم را بکند، امام غایب را، در محل دسترسشان قرار دهد. بنابراین مقدمه، همیشه باید میان مؤمنین یک نفر باشد که بلاواسطه با امام غایب رابطه داشته باشد و واسطه فیض میان امت و امان باشد؛ این شخص رابه اصطلاح شیخیه «شیعی کامل-رکن رابع» گویند. (همان مدرک پیشین: ۷۱)

به همین اعتبار شیخ احسائی مدعی شد: «یک شیعه کامل انحصاراً باید سمت نیابت خاص حضرت حجت را در دنیا داشته باشد» (مأخذ پیشین: ۱۱۷) تا واسطه بین امت و امام بوده حوائج معنوی آنان را برآورده کند.

شیخ، کارچنین نیابتی را که در تشیع جایگاهی ندارد، مقدمه ای برای اختراع «ناطق واحد و رکن رابع» قرارداد با داعای «سمعت عن الحجه» (نقطه الکاف: ۹۹ شیخیگری و بایبگری: ۲۹۲) آغاز کرد و با وعده ظهور مهدی موعود که می گفت در نزدیکی رخ می دهد (شیخیگری و بایبگری: ۲۹۳) زمینه را برای دعاوی علی محمد شیرازی فراهم آورد. و لذا به پیروان شیخ احمد احسائی استاد استاد خود سید کاظم رشتی می گفت: «آن ظهوری که منتظرید من هستم» (مأخذ پیشین: ۱۹۹) به همین اعتبار است که محققان و نویسندگان عقیده دارند: «بایبگریهم از شیخیگری به وجود آمده و سپس عقاید تازه ای به هم رسانیده، بالاخره بهائیکری صورت تکامل یافته بایبگری و شیخیگری است». (بایبگری بهائیکری کسروی گرائی: ۱۹-۲۰)

## اوضاع دینی

### زمان تولد شیخیگری

پیش از دوره صفوی شیعیان ایران به دودسته از هم جدا بودند: صوفیان سنی و متشرعان شیعی، از قرنهای پیش میان متشرعیان به لحاظ های اعتقادی که صوفیان اختراع نموده و به آن بانام اصول دینی پایبند بودند، مشاجرات عقیده ای برقرار بود. ولی از زمان صفویه که تصوف روبه ضعف نهاد و تشیع دین رسمی شناخته شد، صوفیان در صد دبر آمدند برای چندمین بار خویش را بازسازی نموده، از لحاظ های اعتقادی و آداب و سنن با شیعه هماهنگی داشته باشند، آنچه امکانش بود اصلاح شد. لکن وضعیت مذهبی بزرگان صفویه که شیعه نبودند همچنان به عنوان ایرادی قابل اعتنا و توجه با آنان همراه بود و هر چند می نوشتند می گفتند که هنوز هم می نویسند می گویند، مثلاً شاه نعمت الله شیعه است قابل پذیرش نبوده نیست؛ زیرا او در دیوانش بسیار صریح و بی پروا خود را «شافعی» می داند. در صورتیکه اشعاری نیز در مدح و منقبت علی امیر المؤمنین دارد که این ملاک تشیع شخص محسوب نمی شود. زیرا خلفای ثلاثه، عایشه، معاویه و نظیر اینان همه و همه راویان احادیث مناقب آن حضرت می باشند. پس باید آنهارا شیعه دانست؟! مسلماً خیر، بلکه یکی از نشانه های تشیع این است که مذهب اهل بیت را داشته باشد و هیچکس را بر علی بن ابیطالب افضل و برتر ندانسته خلافت بعد از پیامبر اکرم را همانطور که در غدیر ابلاغ گردید مخصوص علی امیر المؤمنین بدانند و امامت را استوار نبوت دانسته قائمیت را مخصوص امام دوازدهم بدانند.

تذکر اینکه تصوف با شریعت فرق رابعه شافعی و مالکی، حنبلی و حنفی مخصوص اهل تسنن بوده و عرفان با مایه هایی که در ارتباط امامات و خدای تعالی نظیر دعا های شعبانیه و کمیل، ابو حمزه ثمالی و صباح، عرفه

و... دیده می شود به شیعه تخصیص یافته است و به لحاظ همین دوگانگی بین تصوف سنی و عرفان شیعی است که متصوفه فرقه دار شیعه باشجره ای از مشایخی پیرو اسلام غیر اهلیت، طرح تشیع تصوف راریخته اند و بر آن اصرار دارند.

در قرن دوازدهم هجری هماهنگی میان عالمان شیعی در باب کیفیت استنباط احکام فرعی از میان برداشته شده و به دو گروه اصولیون و اخباریون تقسیم گردیدند.

اصولیان در استنباط احکام فرعی بیشتر اصول عقلیه را که عبارت از «اصل برداشت»، «اصل اتصاحب»، «اصل اشتغال» و مانند آنهاست به کار می بردند و اخبار و احادیث را باقیده‌های بسیار، مانند قید «تواتر» و «اجماع» می پذیرفتند.

ولی اخباریون در برابر آنها مقاومت می کردند راه تعصب و احتیاط می رفتند، مبنای کارشان در استنباط احکام تنها اخبار و احادیث بود که نوع خبر و حدیث را بر اصول عقلیه ترجیح می دادند و از به کار بردن اصول عقلیه سخت دوری می کردند و عمده ترین موارد اختلاف اخباریون با اصولیون در «شبهات حکمییه تحریمییه» بود که برای تعریف آنها باید به کتابهای اصول فقه رجوع کرد. (نگاه کنیده رسائل شیخ اعظم حضرت مولانا شیخ مرتضی انصاری و کفایه الاصول مرحوم آخوند خراسانی جلد دوم).

این اختلاف روز به روز دامنه دار تر شد و در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم هجری بسیار شدت پیدا کرد. در همین زمان شیخ احمد احسائی با اینکه مشرب اخباری داشت و اخبار را تاویل می کرد پادرمیان گذاشت تا با ایجاد فرقه ای تازه به اختلاف اصولی و اخباری پایان دهد. ولی چون مورد بهره برداری دشمنان اسلام قرار گرفت، نه تنها آنچه آورده بود حل اختلاف نشد، بلکه در اخباری و اصولی، اختلاف بسیار خطرناک متشرع و بالاسری رابه وجود آورد که «شیخیه» نام گرفت اینان خویش را شیعه می دانستند، اخباری و اصولی را کنار گذاشته مسلک شیخیگری را ترویج می کردند و می گفتند: «شیعه ی خاص منم و دیگران گمراهند» (کتاب شیخ احمد احسائی: ۱۹) البته حاج محمد کریم خان کرمانی رئیس شیخی صریحا اذعان و اعتراف می کند: «کتب علما و استدلالشان و احادیث و قرآن فهمیده نمی شود مگر به علم اصول و اگر در بعضی مسائل ما با بعضی ایشان مخالفت داشته ایم با بعضی دیگر موافقت داریم. چنانچه علمای اصولیین - کثر الله امثالهم - هم بایکدیگر در مسائل اصول اختلاف دارند. حتی آنکه مسئله ای جزئی پیدانی شود که محل اختلاف نباشد و جمیع ادر جمع مسائل اختلاف دارند مگر بعضی ضروریات که اختلاف نمی شود... و سید مرحوم {کاظم رشتی} و شیخ مرحوم {احسائی} و حقیق سر ابا تقصیر اصولی هستیم نه اخباری» (رساله سی فصل)

## طرح امام زمان

## غیبت کبرای صاحب الامر

به این اشاره کردیم اگر شیخ احساسی مصمم بود شیعه بماند بر اصول مبانی اعتقادی تشیع باقی می ماند و اگر اساس عقیدتی شیعه تبعیت می کرد نمی توانست فرقه سازی که منظور نظرش بود کند.

بررسی نوع اندیشه های دینی او گویای اینست، مانند اهل بدعت که برای رسیدن به ریاستی معنوی دست به ساخت و سازهای عقیده ای می زنند. با توجه به مهدویت برای خویش عنوانی فراهم می آورند که در آن جایگاهی داشته باشند و بتوانند مدعی «باییت» یا «نیابت» که در لسان اعتقادی شیخ احساسی نام «رکنیت» دارد و عالیترین مناصب دوران غیبت قائم آل محمد است شوند.

شیخ احساسی زیرکانه وارد چنین مرحله ای شده، در کنار دواصل ابداعی خود پیرامون معاد و معراج به مقام امامان - علیهم السلام - و امامت دوازدهم توجه نموده، چنان مسئله ارادتمندی و اعتقادی خویش را نسبت به ائمه طاهرین مطرح کرده که هیچکس احتمالش را نمی داد چنین شخصی از طرح این مهم سوء عقیده ای داشته باشد. در حقیقت شیخ احساسی با آنچه پیرامون شأن و شخصیت امامان دوازده گانه شیعه مطرح می کرده هر گونه سوء ظن را نسبت به خود که او مصمم است با چنین عقیده ای افراطی بی سابقه، امامت را تضعیف نماید و از آن به نفع منظوری مردود و باطل بهره بردای کند خنثی می کرد.

گزارش های تاریخ پیرامون چنین افرادی به اثبات می رساند اصولا کسانی که در اندیشه فرقه سازی، فعالیت دارند به سه موضوع توجه داشته و در مسیر رسیدن به چنین آرزویی با دقت نظری خاص آن را تعقیب می کنند:

یکم: از آئین آسمانی، والاترین و عالیترین جایگاه قدسی آن را شناسائی کرده هدف قرار می دهند.  
دوم: با تولید شک و تردید معتقدان در استمرار اصالت آن جایگاه مقدس رابه تصوراتی که باید همیشه مطرح باشد، باب هر گونه سوء استفاده از آن مقام را گشوده داشته تا بتوانند بهره گیری کنند.

سوم: اغلب سوء استفاده کنندگان از مبانی اعتقادی ادیان آسمانی، تفکر و اندیشه ای را مورد توجه قرار داده اند که افرادی مانند آنها قبلابا حریم آن تجاوز کرده، سپس برای رشد و تعالی آن فعالیتها نموده اند.

شیخ احساسی مانند گذشتگانی که از امامت در عصر هرامامی به نفع تأسیس فرقه ای مانند «اسماعیلیه» سوء استفاده کرده اند، تمامی مراحل را طی کرده است؛ اصل حرکت را از جایگاه مهدویت در ایام غیبت آغاز نموده، نخست به لحاظ منظور امام تراشی که در سر داشته، اعتقاد اصیل شیعی نسبت به امام دوازدهم را زیر سؤال برده، برخلاف اعتقاد شیعه گفته است امام غایب در جسم و قالب «هورقلیایی» است و زندگی

روحانی دارد و آزادی او مانند مازندگان نیست. بلکه به اراده ی خداست و زندگی او نوعی زندگی برزخی در قالب مثالی یعنی در جسم هورقلیائی (این لغت زمانی مخصوص صائبی های بصره بوده است) جوامع الکلام (ملاحسین اناری کرمانی) که آدمیان با آن در قیامت محشور می شوند (هدایه المسترشدين: ۲۲۴) و شیخ احمد احسائی زمانی که در بصره زندگی می کرده از «صائبی ها» فرا گرفته است. (شیخیگری و بایبگیری: ۷۴) است. بنابراین او در هنگام ظهورش ممکن است در قالب خود نباشد، بلکه روح و جسم هورقلیائی او در قالب شخص دیگری ظاهر شود، و آنگاه برای اینکه از چنین نوآوری بی سابقه در اسلام خاصه تشیع در مسیر فرقه سازی بهره برداری نماید، برای خود از آنچه تولید کرده سهمی فراهم آورد، باید الگوی دیگری را دستمایه بحث و جدلهای کلامی قرار دهد.

کسروی معتقد است شیخ در طرح این مسئله، از فلسفه اعتقادی سید محمد مشعشع خوزستانی سودجسته، مانند او که می گوید: «هر چیز دارای دو جنبه است یکی جنبه حقیقی و دیگری جنبه حجاب، به سخن دیگر هر چیز یک ماهیتی دارد و وجودی، جنبه حقیقی یا ماهیت هر چیز، همیشه ثابت و لایتنغیر است ولی جنبه حجاب و صورت او پیوسته در تغییر و دیگرگونی است» (تاریخ پانصدساله خوزستان از کسروی: ۲۶) شیخ احمد احسائی هم گفته است: «امام غائب دارای دو جنبه، یعنی حقیقت و صورت و حجاب است. جنبه حقیقت او، روح اوست که همیشه ثابت و در جسم هورقلیائی زنده است، ولی صورت و حجاب او که همان جسم عنصری باشد پیوسته در تغییر و دیگرگونی است و از این رو هر کس که به مقام شیعی کامل رسد می تواند محل حلول حقیقت و روح امام غائب باشد. یعنی می تواند جنبه حجاب و صورت او باشد. شیعیان کامل در هر عصر و زمانی مظهر او هستند و از این رو، دارای عنوان «امام زمان» و واسطه امام غائب و خلقتند» (بایبگیری و بهائیکری و کسروی گرائی: ۶۱) «از سوی خدامیان مردم حجت باشد و اگر او نباشد لزوم رفع تکلیف پیش می آید» (مأخذ پیشین: ۲۹) به این ترتیب شیخ احمد احسائی خویش را شیعه کامل و حجت خدا که امام در او حلول کرده است و واسطه بین امام و امامت می داند و دعوی رؤیت حضرت صاحب الامر را نموده، در جمع یاران می گفت: «سمت عن الحجه» (شیخیگری و بایبگیری مدرسی: ۲۹۲) از حجت خدا امام زمان چنین شنیدم.

شیخ احسائی آرام آرام مدعی شده «همه چیز می داند، به همین لحاظ خود را فقیه، حکیم، متکلم، اخباری، عارف، اهل کشف و اشراق» (مأخذ پیشین: ۲۹۰) می خواند، حتی مدعی بود که میاگری می داند. ولی به هنگام ضرورت که می بایست داشته اش را به نمایش گذارد عاجز می شد. نوشته اند: «شخصی به او گفت اگر شما در کیمیا سر رشته دارید؟ چرا بهشت به شاهزاده هامی فروشید تا قرض خود را ادا کنید؟ چرا کیمیا را به

کارنمی بری تا قروض خود را ادا کنی؟» شیخ در جواب او گفت: «من کیمیا دارم اما کار آن راندانم» و وقتی سؤال کننده جویامی شود: «چطور چنین چیزی امکان دارد که آدمی دانشی را داشته باشد ولی کارش راندانم؟» به جوابی که می دهد توجه کنید: «دور نیست، من علم طی الارض دارن ولی کار آن راندانم!» (شیخیگری بایگیری مدرس: ۲۵) جواب، فرقی با آنچه درباره کیمیاگری گفته بودند داشت.

آری شیخ احسائی مطالب بی پایه و اساسش را که از زردتشتی ها (مأخذ پیشین: ۲۶۰) و مشعشعیان و صائبی ها و باطنیان و صوفیان گرفته بود سر و سامان داد. چنانکه دکتر فضائی می نویسد: «او مانند صوفیان و باطنیان از راه تأویل اظهار کرد تضاد را به ائتلاف مبدل کرد، در نتیجه عقاید و نظریات تازه ای از این ائتلاف و تاویل بوجود آورد» (بایگیری بهائیکری و کسروی گرائی: ۴۶)

جمع کرده های از این دو گروه و آن دسته را رسمیت داد، جزء مذهب شیعه کرد و هر کس که آنها را پذیرفت و از سایر شیعیان جدا شده و متخصص به آنها شد و آنها را مذهب شیخ احمد نامید و خود را شیخی دانست. (همان مأخذ: ۴۷) و چون شیخ خود را شیعه کامل معرفی می کرد، مریدان نیز خویش را شیعه خالص دانسته و می گفت: «شیعه خالص منم و دیگران گمراهند.» (همان مأخذ پیشین: ۴۷)

شیخ چنین شخصی را که ممکن است چون خودش کیمیا داشته و طی الارض بداند، ولی در به کار گرفتن آنها عاجز باشد امام زمان ایام غیبت کبری می داند و این همان ادعائی است که شیوخ صوفیه داشته و دارند.

## اصول اعتقاد شیخیه

شیخ احسائی بابه کارگیری جسم هورقلیائی برای امام زمان این خواست را تأمین کرد که روح و جسم هورقلیائی امام در قالب شخص دیگری ظاهر شود، از این رو هر کس به مقام شیعی کامل برسد می تواند محل حلول حقیقت و روح امام غائب شود، شیعیان کامل در هر عصر و زمان مظهر قدرت و توانائی، موقعیت و منزلت حضرتش می باشند. چنین شخصیتی را که کفایت کننده موقعیت امام غائب است یک رکن اعتقادی قرار داده، و به نام «رکن رابع» که در ایام غیبت «ناطق واحد» است، آرای دیگران را در هر رتبه و مقامی باشد بی اعتبار می نماید.

شیخ احسائی به لحاظ اینکه فرقه اش شکل مجزای خود را حفظ کرده، لکن شباهتی هم با اسلام شیعی نداشته باشد، سه اصل توحید، نبوت و امامت را که سه رکن اسلامی-شیعی است پذیرفته، با حذف دو اصل معاد و عدل از ردیف اصول پنجگانه شیعه (نگاه کنید به بایگیری بهائیکری و کسروی گرائی: ۵۴-۵۵) اصل دیگری به عنوان «رکن رابع» بر اصول مذهب افزود. بدین ترتیب اصول دین و مذهب در شیخیگری به چهار اصل یا چهار رکن مختص گشت: رکن توحید، رکن نبوت، رکن امامت و رکن رابع که شیعه کامل نام

داده شده است. و در ایام غیبت کبری «ناطق واحد» است که تنها قول او حجت دارد و قانونامی توان به آن عمل کرد و سایر اقوال بی اعتبار می باشد. چنانکه محققان شیخیه شناس، مانند جناب دکتر سید حسن کیانی این نتیجه گیری را از آثار بازمانده آنها نموده می نویسند: نزد آنها «مذهب دارای چهار رکن است توحید، نبوت، امامت و رکن رابع یا شیعه خالص که رابط بین امام و مردم است» (بهائی از کجا و چگونه پیدا شد؟ ۳۱) در صورتی که شیعیان به پنج اصل معتقدند. توحید، نبوت، امامت، معاد و عدل. ولی پیروان شیخیه به اصل چهارم و پنجم که عدل و معاد است اعتراض دارند و می گویند: «آن ها لغو و غیر محتاج الیه هستند، زیرا اعتقاد به خدا و رسول {یعنی دواصل توحید و نبوت} مستلزم اعتقاد به قرآن و آن چه در قرآن است از صفات ثبوتیه و سلویه خداوند و اقرار به معاد و غیر آن می باشد، اگر بنا باشد عدل، که یکی از صفات ثبوتیه است، از اصول دین باشد، چرا سایر صفات ثبوتیه از قبیل علم و قدرت و حکمت و غیره، از اصول دین نباشد؟ ولی خود شیخیه در عوض آنها، یک اصل دیگر که آن رکن رابع خوانند، در باب عقیده به شیعی کامل که واسطه ی دائمی میان امام و امت است بر اصول دین شیعه افزوده اند و شکی نیست شیخ احسائی و بعد از او، حاج کاظم رشتی در نظر شیخیان، شیعی کامل و واسطه ی فیض و رکن رابع نموده اند.» (بایگاری، بهائیکری و کسروی گرای: ۷۲)

## طرح پنهان داری

### تحریف اصول شیعه در شیخیه

از جمله کارهای ماهرانه ای که توسط رؤسای شیخیه طراحی شده و متأسفانه دیگران هم تأیید کرده در تثبیت آن سهیم بوده اند، طرح جنگ شیخی و بالاسری است که پنهان کننده تحریف اصول پنجگانه دین و قرارداد اصل رکن رابع در کنار ارکان توحید و نبوت و امامت می باشد.

شیخیه بعد از رسوائی اعتقادی و کاستن و اضافه نمودن به اصول اصلی شیعه ماهیت خویش را بر ملا ساخته و همه دانستند که شیخیه خلاف آن همه تعصب که نسبت به مبانی اعتقادی شیعی دارند با فراهم آوردن افکار اعتقادی، اختراعی که در تشیع جایگاهی ندارد در مقابل شیعه قرار گرفته، حتی آنها را ناصب آل محمد لقب داده (بایگاری بهائیکری و کسروی گرائی: ۴۸) گمراه دانسته اند (همان مأخذ پیشین: ۴۷) و به همین اعتبار شیخیکری فرقه ای بی اصل و اصالت شناخته شده است.

شیخیه برای اینکه توجه را از اصل اختراع «رکن رابع» که در ایام غیبت کبری «واحد ناطق» است دور سازند، مسئله «شیخی» و «متشرعه بالاسری» را طراحی کرده، مردم ایران را سالیان دراز به خود سرگرم

کردند. بلکه آنها را به جان هم انداختند. شیخ احساسی به لحاظ غلوی که بر حسب ظاهر برای رسیدن به مقصود فرقه سازی نسبت به امامان شیعه می کرد، در قسمت بالای سر قبر امامان شیعی نماز خواندن و ایستادن رابی احترامی و گستاخی دانسته، نماز را باطل می شمرد. ولی شیعیان متشرعه که مخالفان شیخ شناخته شده بودند مستحب می دانستند که بالای سر امام نماز بخوانند. پیروان شیخیه با چنین جنجالی که روسای آنها به وجود آورده بودند، توجه را از اصل فتنه شیخیه برداشته، مردم را از انحراف «رکن رابع» دور ساختند.

## تشیع علیه تشیع

این مهم است و می بایست به آن توجه داشت که مسلک سازان و فرقه آوران در درون تشیع با اینکه در مسیر خلاف همه شئون شیعه در حرکت هستند، باز مدعی تشیع می باشند! مهمترین نکته با همین دام و دانه، مردم را صید کرده، شیعه را به شوق و ذوق معرفت یافتن به پیشوایان آسمانی از تشیع دور نموده، با تئوگویی و دعاخوانی غیر شیعیان سرشناس تاریخ و اداری نمایند.

دانستن علت و انگیزه چنین سلیقه ای که متأسفانه از عصر حضور عینی امام-علیه السلام- در جامعه اسلامی دیده شده است و بر اساس اعتقاد به امامت، افرادی را در مقابل امام قرار داده، امامت ساختگی او را مطرح کردند، از جمله مهماتی است که خیلی از انگیزه های مسلک داری و فرقه آوری را بر ملا نموده، آدمی را متوجه خطر کسانی می سازد که مانند روسای صوفیه و اسماعیلیه، شیخیه و زیدیه، گروه های نور الهی و او ایسی مدعی تشیع می باشند؛ لکن آنچه را تعقیب نموده و می کنند تمامی برخلاف اصولی است که اساس تشیع بر آن استوار است.

محقق یا خواننده جوینده حقیقت با مطالعه دقیق رسائل این طوائف مدعی تشیع متوجه می شود فرقه سازان برای استدلال و مجادله، به آورده های بی پایه و اساس مسلکی یا فرقه ای خویش رنگ تشیع بخشیده، ناگزیر به نوعی که امکان پذیر است در قالبی زیبا و دلیلی به ظاهر سالم و محکم که حتی متأثر از عواطف و احساسات مذهبی هم باشد، اغراض شخصی خود را به کار گرفته، از نا آگاهی مذهبی مردم جهت به دام انداختن آنان استفاده نموده اند. به همین لحاظ اشخاص و افراد برای پیروی از این سودجویانی که دین و عرق مذهبی و علاقمندی مردم نسبت به امامان آسمانی را سرمایه خود نموده اند و به قول جلال الدین محمد مولوی خراسانی «دزدان با چراغ و ابلیسان آدم روی می باشند» باید به دلائل و ملاکها و زمینه هائی که مورد استفاده و تکیه گاه مسلک سازان قرار می گیرد شناخت پیدا کنند و تنها بهانه آنکه اینان شیعه می باشند و در مسیر اطاعت امامت، جدیت و فعالیت دارند به دام صیادانی به ظاهر دلسوز و مؤمن به تشیع، لکن



باطنایی اعتقاد به آن نیفتند. باید پذیرفت تمام آنان که به گمراهی کشیده شده اند از نخست گمراه نبوده اند و بعضا شأن و شئون دینی قابل اقتدا داشته اند. ولی بر اثر پیروی هوای نفس و جاه طلبی از مسیر اصلی منحرف شده به گمراهی و ضلالت افتاده اند. پس مسلک سازان و فرقه آوران در هر مقام و موقعیت و جایگاهی قرار داشته باشند، معصوم و مضمون از خطا و اشتباه نخواهند بود. بلکه بر اثر وجود کسانی که در مقابل امامت آسمانی، پیشوائی فرقه ای یا مسلکی را آورده اند، باید بررسی شوند.

نخست تمام حرکات و حرف های چنین افرادی را دقیقاً با بینشی باز دریافت کرد و توجیحات گوناگون و دستاویز قرار دادن مبانی اعتقادی آسمانی مثل شیعیان بود نشان را که روش آنهاست، برای رخنه در تشیع و شیعیان دانست و تایقین کامل حاصل نشد پذیرفته، صحت آن را امضا نکرد. زیرا از روزی که می خواستند مسجد ضرار را محل تجمع خیانت به اسلام و پیامبرش سازند تا امروز بوده اند و هستند مردمانی که ظاهری آراسته و پیراسته داشته، لکن شیطان عتبه بوس آنان می باشد.

امام باقر - علیه السلام - می فرماید: «هر کس علم و دانش را از آن جهت بیاموزد که بخواهد با دانشمندان بستیزد یا آنرا وسیله جلب مردم به خود قرار دهد، جایگاه او در آتش دوزخ آکنده خواهد شد» (بحار الانوار: ۳۸/۲ ح ۶۵ و ۶۱) ما را در نقل این روایت و جایگاه او کاری نیست که در آتش است، بلکه به این منظور کلام نورانی امام - علیه السلام - را نقل کردیم تا بدانید هستند دانشمندان و سرشناسان مجامع علمی که علم را برای جنگ با افکار آسمانی آموخته اند. تشیع به لحاظ موقعیتی که در اسلام آسمانی داشته، در اسلام تاریخ که چند روز بعد از پیامبر شناسانده شد، ندای گسترده آن، مصالح زیادی از قدرت طلبان عرب را مورد تهدید قرار می دهد و به آنان ضررمی زند، طبیعی است که در تمامی ادوار و احوال مورد تعرض و انواع تهاجمات قرار بگیرد. تهاجماتی که نتیجه حمله تمام کسانی است که از دین و آئین ضرروزیان دیده اند. مانند بنی امیه که از اول اصلا به اسلام اعتقادی نداشت و با اساس اسلام مخالف بودند. به همین لحاظ شیعه فتنه های کورکورانه و شبهات تاریکی را پیش رو داشته و دارد. چنانکه امامان در روایت آخر الزمان موقعیت و وضعیت شیعه را بیان فرموده اشاره کرده اند: شیعیان «بیخته می شوند بیخته شدند!» و «زیر و رومی شوند زیر و روشدنی!» به طوری که از این روبه روی دیگر تبدیل خواند شد و «در فتنه ها و شبهات می افتند چنانکه کشتی بردریافتند.» و «هیچکی نجات پیدانی کند مگر آنکه بر میثاق خود با خداوند محکم و پایدا باشد و ایمان در قلبش نقش بسته باشد و با روح و جوهره الهی تأیید شده باشد.» و اینکه «هر کس در زمان غیبت دین خود را نگه دارد، مانند آن است که با دست خود شاخه پرتیغی را از بالا به پائین بکشد» و مضامین خوفناک دیگر...

واین ها خود اشاره ای به پدید آمدن فتنه ها و آشکار شدن نشانه های ضلالت و گمراهی دوران جاهلیت می باشد که مسلک سازان و فرقه آوران با وارونه کردن اسلام مسبب آن می باشند.

علی امیر المؤمنین پیشگوئی می فرمایند: «پوستین اسلام به گونه ای وارونه پوشیده شود» (نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸) روشن است که پوستین زمانی مفید و گرم کننده نخواهد بود و به چیزی بی فایده تبدیل خواهد شد. دین باشد. اما اگر برعکس پوشیده شود، گرم کننده نخواهد بود و به چیزی بی فایده تبدیل خواهد شد. دین تحریف شده و دیگرگون گشته نیز چون پوستینی وارونه است، باین توجه که این وارونه تخدیر گرو گمراه کننده است، باید پذیریم تحریف معنوی مفاهیم دینی، آفتی بزرگ و آسیبی جدی برای دین و دینداری است؛ مانند آنچه صوفیه و شیخیه بابه کارگیری مفاهیم عالی شیعه گفته و نوشته اند که با اصل آن تفاوت دارد.

کوتاه سخن، می بایست این حقیقت را آشکار و عیان ساخت، از اندیشه و تفکری که زیر بنای مسلک و فرقه ای است نباید به صرف ادعای تشیع بی تفاوت گذشت. بل باید کسی که خواستار آن است و حقیقت جوست به صورت جدی و بنیادی در پی آن باشد تا یقین کند آنچه به صورت مسلک و فرقه ای درآمد به دور از هر گونه هوی و هوس درونی و آرزو نیاز برونی است. و این یقین هیچگاه برای هیچکس حاصل نشده است. زیرا آنچه در مسلک ها و فرقه ها اصل و اساس قرار گرفته، همه و همه به لحاظ هوی و هوس درونی، حرص و آرزو نی بوده و لا غیر.

بنابراین به حکم عقل، سزاوار نیست صرف ادعای تشیع فرقه ها و مسلک هائی نظیر صوفیه و شیخیه و اسماعیلیه را پذیرفته، دست روی دست گذاشت و یا مانند تماشاگرانی بی تفاوت با آنان برخورد کنیم. بلکه باید دست به دست یکدیگر داده، حق را کم کرده، بر آن غیرت و رزیم و در نتیجه مدعی باطل را خوار و ذلیل نمائیم تا پوچی ادعای مسلک سازان و فرقه داران و حرف های باطل و اهداف پلیدونیت های سوء و مقاصد شوم ایشان بر همگان آشکار گردد. فریب خوردگان که از محبت و عشق ورزی شان به آل محمد، فرزندان علی و فاطمه - علیهم السلام - سوء استفاده شده است بدانند صوفی و شیخی و گرهکهای «نور الهی» و «اویسی» که به اغوای مردم شیفته معرفت مشغولند و ادعای تشیع دارند، شیعه شناسنامه ای هستند، درست در مسیر خلاف مبانی اصولی شیعه در حرکتند. و در حالی که تظاهر به شیعه بودن می کنند، اعتقادات شیعی ندارند و این تعجب انگیز نیست، زیرا آقای نور علی تابنده رئیس کنونی فرقه صوفیه نعمت اللهیه گنابادی می نویسد: «بنی عباس شیعه ای بودند که امام زمان خودشان را قبول نداشتند.» (فصلنامه عرفان ایران: ۱۱/۹) این درست تعریفی است برای روسای فرقه هائی که مدعی تشیع می باشند. عقائد ادعای خود را در مقابل اعتقاد شیعه قرار دادند. به این معنا که تشیع را قبول ندارند. ولی پشت

تشیع مخفی شده اند و برخلاف فرمان امام غائب مدعی «باییت» و «نیابت خاصه» در قالبهای خود ساخته می باشند و هر کدان به نوعی خویش رانایب و واسطه و باب بی واسطه حضرت الامر و العصر و الزمان می دانند. اینان همان شیعیانی هستند که **امام زمان را برای تأمین مصالح خویش قبول دارند ولی قول و فرمانش را نمی پذیرند. و اگر شناسنامه ای با هویت شیعه بودن دارند به اقتضای مولد و اجتماعی است که محل رشدشان بوده.** چنانکه نویسنده ای در تسنن زدائی غیر قابل انکار از فرقه نعمه الهی گنابادی می نویسد: «صوفیان که به اقتضای مولد و اجتماع محل رشد خود بالتبع «بالطبع» به یکی از مذاهب اهل سنت عمل کرده اند (فصلنامه عرفان ایران: ۱۰/۸۳) شاید با چنین دلائلی خنک بتوانند اعتقاد به اسلام غیر اهل بیت مشایخ فرقه را کم رنگ کنند که امکان ندارد.

او که هیچ اطلاعی از مسائل زیربنائی فرقه هان ندارد، نمی داند در درون شیخیه چه گذشته و چه می گذرد کور کورانه از مسلک یا فرقه، در حقیقت مسلک ساز و فرقه اور تبعیت کرده که به تعطیل کردن فکر و اندیشه و سرسپردگی و مرید و مراد بازی منجر گردیده است. در صورتی که شأن شیعه بودن ایجاد بینائی و دانایی است. به هر حال باید کلام نورانی علی امیر المؤمنین - علیه السلام - را همیشه به خاطر داشت که فرموده اند: «بسا اهل دینداری که اوراد یانته نباشد.» (شرح غرر الحکم: ۴/۷۳) پس اگر آدمی بدون تحقیق و شناخت تابع گروه و دسته ای شد که جز استفاده از نام شیعه چیز دیگری از شیعه ندارد، باید خود را از مصادیق این خطاب علی (ع) بداند: **«تودینت را تابع کسی ساختی که گمراهی اش آشکار است و زشتی اش پدیدار.»** (نهج البلاغه: نامه ۳۹)

پس آنچه موجب گردیده گروهی از مسلک سازان و فرقه آوران به تشیع توجه داشته باشند، حتی واژه ها و اصطلاح های مرسوم در تشیع را به کار گیرند به لحاظ اینست که امام غائب، مربوط به شیعه است و شیعیان را امام دوازدهم می باشد و مسلک سازان موریت دارند با آوردن فرقه ای وابسته به تشیع سخت ترین ضربه را به ان وقائیت و مهدویت آن بزند. چنانکه طرح موقعیت قطب به عنوان نایب با واسطه امام زمان در تصوف و رکن رابع در شیخیه، عقیده اس است برخلاف اعتقادات شیعه و اصول برای فراهم آوردن امامت بدلی و امام تراشی می باشد.

## مقصود از رکن رابع

می طلبد نخست به موقعیت «رکن» در اصول و فروع توجه نموده، تا کاملاً بدون هیچ کمبودی در راه شناخت منظور از «رکن رابع» قرار می دهیم.

لغت شناسان عرب «رکن» را «جانب الشی» تعریف کرده اند. لیکن در اصطلاح فقها معنی «رکن» مالا وجود لذلک الشی الابدی» یعنی آنچه وجود و قوام هر چیز بدو است تعریف شده، و بدین معنی در وجودات حقیقه خارجی و در وجودات اعتباریه ذهنیه نیز استفاده شده است. از این روه چهارستون نگهدارنده هر بنائی رکن گفته می شود. نماز و حج و جز آنها از امور اعتباریه دینی و شرعی یا غیر شرعی ذهنی و خارجی نیز دارای رکن هستند:

**رکن در عبادات:** رهبران دینی، پیشوایان مذهبی امامیه، با بررسی روایات رسیده از ناحیه معصومین - علیهم السلام - برای هر یک از عبادات شرعی ارکانی ذکر کرده اند و فرموده اند: انجام و به جای آوردن هر عبادتی در درجه نخست مشروط به وجود رکن آن عبادت است. بدین معنی که حداقل واجبی که بر حکمت انجام آن ضروری و لازم است ایجاد خارجی رکن است که با انجام آنها مکه مکلف از تکلیف شرعی فارغ شده و سپس ثواب بر انجام آن مرتبت می گردد و در این وضعیت است که مکلف می تواند برای بهتر و مقبول تر انجام دادن عبادت، برخی از امور مستحبه را نیز به ارکان مکروهات علاوه بر آن که ارزش عبادت او را بالایی بر حسب تقرب بیشتر او به خداوند و فزونی ثواب او نیز می گردد.

مثلاً **رکن وضو** عبارت است از نیت، شستن صورت، شستن دودست، مسح سر و مسح دپا. یا **رکن غسل** عبارت از نیت، شستن سر و دودست بدن (در غسل ترتیبی) و در غسل ارتماسی، نیت و رساندن یک دفعه آب به تمام بدن از ارکان می باشد. یا **رکن دفن میت** آن است در زیر خاک زمین قرارداد شده گونه ای که بدن او از دید مردم و دسترسی حیوانات و پوشیده باشد. **رکن نمازهای واجب** نیز عبارت از نیت، تکبیره الاحرام، قیام، قرائت، رکوع، سجود، سلام، و همینطور، نماز جمعه، نماز میت، زکات حیوانات، خمس، روزه، اعتکاف، حج، وقف، مضاربه، صلح، کفالت، شرکت، وصیت، نکاح، دائم و موقت، نذر، حدود و... دارای ارکانی می باشند که اگر مراعات نشود آن عبادت یا انجام وظیفه دینی باطل خواهد شد.

**رکن در ارتداد:** انکار کلی از دواصل توحید و نبوت خاصه رسالت حضرت محمد بن عبدالله یا یکی از ضروریات دین که به انکار این دواصل می انجامد. علامه حکیم و متکلم حضرت آیه الله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی - قدس الله روحه العزیز - می نویسد: «جسارت و اهانت و انکار و مخالفت با علماء اعلام که بازگشتن انکار این دواصل می باشد ارتداد می آورد.» (مسائل مستحدثه: ۸۹)

**رکن در اسلام:** مقصود ارکانی است که با پذیرفتن و تحقق آنها شخص مسلمان می گردد و احکام مسلمانی بر او جاری می شود، بنابراین اجماع تمامی فقهای عظیم الشان اسلام هر انسانی که شهادتین یعنی دو کلمه «اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله» را بر زبان براند مسلمان به حساب آمده، جان و مال و ناموس و حرمت او مورد احترام بوده و کسی حق تعدی به او ندارد. بنابراین اجماع متکلمین مسلمان، سه رکن

برای اعتقاد به اسلام وجود دارد که برگرفته از حقیقت و ماهیت شهادتین است و انکار هر یک از آنها سبب نامسلمانی می گردد:

**رکن درایمان:** در کنار اصول دین که عبارت است از اعتقاد به توحید و یگانگی خداوند، نبوت و پیامبری رسول الله و رستاخیز معاد و روز قیامت. دورکن یا اصل دیگر وجود دارد که اعتقاد بدان ها برای هر شیعی ضروری و لازم است و از آنها بانام اصول مذهب یادمی شود عبارت از اعتقاد به عدالت پروردگار، امامت دوازده گانه که در بسیاری از روایات شرف صدور یافته، از ناحیه مقدسه پیامبر اکرم و امامان معصوم - علیهم السلام - رکن اساسی ایمان قرار داده شده است به گونه ای که در برخی روایات پس از ذکر اصول فوق الذکر اصل ولایت و امامت آمده و تعطیل شده است که قوام اسلام و ایمان مسلمانان به اعتقاد بدان است و در روایتی آمده است (مانودی بشی مثل مانودی بالولایه) هرگز به هیچ اصلی همچون رکن ولایت تاکید و اصرار ورزیده نشده است.

**رکن در تشیع:** متکلمان مسلمان اعم از شیعه و سنی، اشعری و معتزلی، اهل حدیث بر این اصل تاکید دارند، رکن شیعه بودن مسلمان آن است که معتقد باشد علی بن ابیطالب خلیفه بلا فصل رسول خدا بوده اند که افضل از تمامی صحابه و شایسته ترین فرد برای منصب امامت بوده اند و استمرار این مقام که عینا موقعیت نبوت است در امامت یازده امام دیگر از فرزندان فاطمه و علی امیر المؤمنین - علیهم السلام - می باشد. البته این اعتقاد با دو ضرورتی همیشه توأم بوده و هیچگاه نشده معتقدان به امامت، که دوستدار خاندان رسالت به شمار می روند به نعمت بیزاری از دشمنان آل بیت سرافراز و مؤید نباشند و اگر کسی به این مؤید نیست بدانند که دوستدار واقعی نخواهد بود. زیرا در روایات زیادی که از ناحیه معصوم شرف صدور یافته، می خوانیم هر کسی مدعی دوستی آل بیت بوده، لکن بغض دشمنان خاندان رانداشته، در ادعای خود صادق نبوده است.

و در صورتیکه معتقد به غیبت قائم آل محمد است به استمرار ولایت در مقام و منزلت مرجعیت می باید اعتقاد داشته باشد.

**رکن در تسنن:** در فراهم آوردن اسلام تاریخ به نص خدا و پیامبر در تعیین خلیفه بی توجهی شده، بر اساس قانون شورا که در تعیین جانشین پیامبر مشروعیت شرعی ندارد، خلیفه ای را به خلافت بعد از رسول خدا برگزیدند و او دیگری را و دومی نیز به گونه ای مسئله جانشینی رسول خدا را طراحی کرد که باز غیر از علی بن ابیطالب امیر المؤمنین (ع) زمام امور را به دست گرفت. و عاقبت علی امیر المؤمنین بر اثر تقاضای اجماع مسلمین خلیفه شد. پس رکن در تسنن، آرای عده ای از مسلمانان است که بر اساس گزارش تاریخ، در صورتی که کبار صحابه در آن جمع حضور نداشتند بر گزار گردیده، و عجیب است که

در عصر ابوبکر بدون توجه به این رکن و برگزاری اخذ رأی از مردم خلیفه بر اساس وصیت تعیین گردیده است.

## رکن در شیخیه

پیروان شیخ احمد احسائی به استناد روایاتی از قبیل آنچه حاج زین العابدین کرمانی در جواب میرزا احمد شیخ الاسلام می نویسد و به روایت امام باقر و امام صادق استناد می کند که فرموده اند: «خالی نمی ماند زمین از چهار نفر از مؤمنین» در عصر غیبت که امام غائب بر حسب ظاهر در دسترس نیستند، شخصی را با موقعیتی خاص که واسطه بین امام و امت است در کنار ارکان ایمانی-اسلامی قراردادده همانطور که انکار نبوت یا امامت موجب خروج آدمی از دین است، بی اعتقادی به آن شخص نیز خروج از ضرورتی در ایام غیبت صاحب الامر می باشد.

شیخیه برخلاف تشیع و تسنن ارکان چهارگانه، توحید و نبوت، امامت و رکن رابع که در ایام غیبت، واخذ ناطق (کاظم رشتی که اصطلاح رکن رابع را گذاشت) (مجمع الرسائل: رساله ۵۰/ در جواب رفقای نائین) حاج محمدخان کرمانی نیز افزود و نوشت: «این ناطق است نسبت به سایر خلق اگر چه صامت است نسبت به امام خود، بلکه او صامت است نسبت به ارکان و ارکان صامتند نسبت به امام.» (رساله در جواب سئوالات چند نفر از دوستان از اهل همدان: مندرج در صفحه ۲۳۴ مجمع الرسائل فارسی) است و شیعه خاص یا بالغ کاملی خوانده می شود را پذیرفته. چنانکه حاج محمد کریم خان کرمانی می نویسد: «در هر عصری بالغی کامل باید باشد تا خلافت لغو نباشد و از فضل او عیش سایر خلق برقرار بماند و اگر ایشان نبودند دنیا و مافیها برپا نمی ایستاد، پس با خلوص نیت و پاکی حضرات، خودت تسلیم برای ایشان شوتارستگارشوی.» (رجوم الشیاطین: ۷۴)

سپس نتیجه گیری می نماید که این کاملان به تعبیر شیخیه رکن رابع، نطق واحد «در هر عصری وزمانی در دنیا موجودند و زمان از وجود ایشان خالی نمی ماند و ایشانند علت غائی خلق عالم و علت تومشیت، اگر ایشان نبودند عالم برپا نمی ایستاد.» «بنابرایت هیچ فیض نمی رسد به خلق مگر به سبب ایشان و ایشانند اصل هر خیر و معدن آن و مأوای آن»، پس توجه به سوی ایشان فریضه است. زیرا که هر کس اعراض کند از ایشان هیچ مددی و خیری به او نمی رسد و هر کس توجه به دشمنان ایشان نماید، پشت کند به ایشان «پس دشمنان هلاک و مخلص در آتشند و دوستان ایشان ناجی و مخلص در بهشتند» (همان مأخذ: ۲۰۶) توجه و دقت در متن فوق گویای این است: **رکن رابع شخصیتی است در حریم امامت.** آنگاه به متعدد بودن رکن رابع اشاره کرده می نویسد: «همچنانکه آل محمد معتقدند و متحد و همه کلی

هستند، مگر اینکه تفاوت در مقام ایشان کمتر است و در مقام کاملان {رکن رابع} بیشتر است، هر یک اهلیت دارد، برای آنچه دیگری اهلیت دارد.» (همان مأخذ پیشین: ۲۶)

سپس به **نقش رکن رابع** اشاره کرده می نویسد: «بعد از حجت های خدا و اسطگانی باید باشند که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند تا محبت خدا بر همه کس تمام شود» و برای اینکه به اصطلاح خودشان موقعیت شیعه کامل در حقیقت رکن رابع ناطق واحد را ترسیم کند، بر سه رکن توحید و نبوت و امامت اشاره کرده و آنگاه «رکن رابع» اختراعی را در کنار آن سه رکن الهی قرار داده می نویسد: «**معرفت این چهار {خدا و پیامبر و امام و رکن} واجب است و این چهار، چهار رکن دینند که اگر یکی نباشد بنیاد دین منهدم می شود.**» (رکن رابع جواب سپه سالار اعظم چاپ دوم: ۱۱)

بعد از دقت به چنین بدعتی که در طول تاریخ کسی مدعی آن نبوده، به کلام حاج محمد خان کرمانی رئیس دیگر شیخیه توجه کنید که در جواب سئوالات چند نفر از همدان نسبت به رکن رابع می نویسد: «**چنین شخصی در ملک خدا که هست، نایب خاص امام است و بر همه کس تسلیم امر او فرض است اگر او را ببینند** و بشناسند و از او تخلف و رزند در صورت شناختن تسلیم نوعی او نداشته باشد از دوستی امام خارج است و کافر است مثل سایر کفار و این نایب خاص مسلم یک نفر است حال ما اصلاح کردیم اسم او را ناطق گذاریم.» (مجمع الرسائل فارسی: ۲۳۴)

در جواب رفقای نائین خویش به قول کاظم رشتی استناد می کند: «از برای امام نایب خاصی است که سید مرحوم در حجه البالغه فرموده اند: همیشه هم هست و هرگز نیست که نایب خاص نباشد.» (مجمع الرسائل فارسی: ۵۰ جواب سئوالات رفقای نائین)

جای دیگری می نویسد: «رکن رابع اصل غرض است و این اسم اعظم است و سایر شروط ایمان از فروع و اصول همه متفرع بر همین است پس علت غایی ملک همین است و لا غیر» (همان مأخذ رساله در سلوک: ۱۱) در این ادعا رکن رابع که نایب خاص شناسانده می شود در مقام و رتبت چهارده معصوم که علت غائی خلقتند و اسم اعظم هستند قرار می دهند. در معنا برای رئیس فرقه ای که بعد از شیخ احمد احسائی به وجود آمده موقعیتی چون پیامبر و امام قائل می شوند.

حاج زین العابدین کرمانی رئیس دیگر شیخی در اینکه رکن رابع باب امام است و باید در هر عصر و زمانی وجود عینی داشته باشد می نویسد: «از حضرت صادق - علیه السلام - روایت شده است: «لابد با هر امامی بابی است در هر عهد و زمانی از عهد آدم تا ظهور مهدی» سپس به روایت دیگری از آن حضرت استناد می کند «برای ائمه دوازده باب قرار داده که مؤمنان از آن در داخل شوند به علم امام پس هر که انکار کند بابی را منکر امام شده است» و برای اینکه موقعیت رکن رابع را مشخص کند به حدیثی که مفضل بن

عمر از حضرت صادق روایت فرموده استناد می کند، می گوید: «ابواب ما اولشان مثل آخرشان است و آخرشان مثل اول ایشان در فضیلت و منزلت یکی هستند و ایشانند دلالت کنندگان مرشیعیان مؤمن رابه سوی خداوند و به سوی ما و ایشان از نور (این برگرفته از روایتی است که امام سجاد- علیه السلام- به ابو خالد کابلی فرموده اند که: «تو اتباع تونور خداوند هستی در ظلمات زمین» عجیب است که این رئیس شیخی خود و پدران خویش را در ردیف ابو خالد کابلی می داند.) از روح القدس هستند که آن روح پیغمبر است.» (مجمع الرسائل فارسی: ۶۳ رساله در جواب میرزا احمد شیخ الاسلام.)

دقت کنید چه مرموزانه شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی و سرکار آقاخان کرمانی را که روسای شیخیه هستند با شخصیتی مانند سلمان فارسی یکی می داند.

ابوالقاسم خان ابراهیمی در واحد بودن رکن رابع می نویسد: «فردا کامل در میانه متعددین و نقطه ی مرکز و قطب آن هائیکه است و تعدد مرکز محال است و مرکز نقطه را گویند که نسبت او به جمیع اطراف محیط علی السوی باشد بدون تفاوت و چنین نقطه در دایره که باشد منحصر به فرد است. زیرا آن نقطه به منزله ی قلب است که اول و اشرف و اکمل جمیع اعضای بدن است.» (فهرست: ۱۲۷)

جای دیگری می نویسد: «برای حضرت امام زمان- عجل الله تعالی فرجه- همچون نوکر مقربی که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده به وسیله ی آن نوکر اجرامی فرمایند.» (فهرست ابوالقاسم کرمانی: ۱۲۸)

این رئیس شیخی نیز مانند اسلاف خویش رکن رابع را «نایب خاص امام و ناطق واحد و باب امام» می داند که نیابت مطلقه دارد و از امام- علیه السلام- همانطور که شعله ی چراغ از آتش نیابت دارد و محل بروز تمام صفات آتش است (مأخذ پیشین: ۱۲۹) یعنی رکن رابع محل ظهور و بروز تمام صفات حضرت حجه بن الحسن العسکری است.

آنچه را در نامه به رفقای نائین و نوشته های رؤسای شیخیه خواندید **با نامه میرزا علی محمد شیرازی مدعی بابت امام زمان- روحی فداه-** که به محمدخان قاجار نوشته است مطابقت نمائید و می نویسند: «خدا را شاهی گیریم به این که وحدانیت و نبوت حبیب او و ولایت خلفای رسول او ظاهر نمی شود مگر به مرآت چهارم (منظور همان رکن رابع است که به منزله آئینه تمام نمای وجود آئمه در شیخیه به شمار می آید.) که پرتوی از سه مرآت قبلی است و خدا مرآتینتی پاک آفرید و به این مقام رسانید...» (بهائیت در ایران: ۹۸)

دقت به متن نامه نشان می دهد که علی محمد شیرازی مؤسس بایه و پدر بهائیت بر اساس اندیشه رکن رابع، فتنه بابت را برپا کرد و در پی او دو گروه، ادعایش را دنبال کردند، عده ای مردمان فریب خورده ساده لوح که چیزی از موقعیت مهدویت و قائمیت نمی دانستند. دسته ای هم انتخاب شده های روس و انگلیس بودند که پول توجیبی خود را از سفارتخانه های مربوط می گرفتند تا هر کجا مصلک ساز معروف، نغمه شوم تبلیغ خود را آغاز کرد و فوراً دستهای خود را به سوی او دراز کرده مقدمه تشویق مردم باشند.



می طلبد ادعای شیخیه و رئیس بایه رابا آنچه روسای صوفیه مدعی شده اند و به آنها اشاره داشتیم تطبیق کنید تا متوجه شوید منظور از فرقه سازی مقابله با اندیشه ناب تشیع در باب امامت است.

## نقش رکن رابع

### در معرفت به سه رکن دیگر

حاج محمدخان کرمانی که از جمله سرکار آقاهاى رئیس شیخیه به شمار می رود پس از اینکه گفتار همه محققان و عالمان را درباره ولایت و معرفت کل، بی پاموغز می داند، می نویسد: «پس معرفت خدا و پیغمبر و ائمه از این راه درست است و لا غیر و معرفت واقعی همین است که از این جا ظاهر شده باشد» (جمع الرسائل فارسی در جواب سئوالات: ۲۱۰) یعنی نخست معرفت به رکن رابع پیدا کند و آنگاه بدون اینکه زحمتی تحمل نماید به خودی خود نسبت به سه رکن دیگر معرفت پیدا کرده است.

شیخ عبدالرضا ابراهیمی رئیسی دیگر از شیخیه معرفت ارکان دین را چنین شرح می نماید: «رکن اول معرفت خداوند عالم است. رکن دوم معرفت پیغمبر است که حجت خداوند و قائم مقام او در همه عوالم است. رکن سوم معرفت ائمه اثنی عشر که بعد از پیامبر حجج خداوندند. رکن چهارم معرفت شیعیان ایشان و دوستی آنهاست که بر حسب حال و استعداد اهل زمان علم خود را ظاهر می نمایند و ابلاغ احکام خداوند عالم را می نمایند و هم از طرف حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه - مأثور به رجوع ایشانیم.» (سیاست مدن: ۲۳۳)

توجه و دقت در نوشته این رئیس فرقه شیخیه، ترس از طرح مسئله رکن رابع را آشکار می سازد و بر خلاف آرای ماقبل خود به مسئله ای تازه می پردازد. **دوستی اهل بیت را رکن رابع دانسته، که این یک حالت درونی برای هر شیعه واقعی است و در معنادوستداری اهل بیت قرب شیعه رابه رکن اصلی که معرفتش مقدمه دور رکن پیامبر و خداست فراهم می آورد.** ولی در کنار این طرح به معرفت شیعیان هم اشاره کرده است که مسلماً منظورش عامه شیعیان نمی باشد؛ بلکه شیعه ای مورد نظرش است که صاحب علم باطنی معصوم باشد و توان ظاهر کردن این علم در اختیار اوست. زیرا می نویسد: «بر حسب حال و استعداد اهل زمان علم خود را ظاهر می فرمایند» که شیعه مورد نظر، رئیس شیخیه را از عامه شیعیان جدا می نماید، او فردی صاحب مقام و کمال است. مهمتر اینکه هر گاه بخواهد حقیقت وجودی خویش را در معرض دید و دسترس خلق قرار می دهد.

فرقه سازان شیخیه با طرح اینگونه مسائل خواسته اند توجه شیعیان اهل بیت رابه موضوعی جلب نمایند که بازگشت آن هابه طرح اختراعی و ساختگی رکن رابع است و اینکه برای رسیدن به معرفت الله می

باید نخست به رکن رابع معرفت پیدا کنید که مقدمه ای است برای معرفت به امام و آن مقدمه ای می باشد برای معرفت به پیامبر تا معرفت الله.

ابوالقاسم خان کرمانی می نویسد: «محال است زمین از وجود آن ها {نواب و ابواب} خالی شود ولی معرفت مانمی شود و نص شخصی بر آنهانی شود و غایب هستند مثل اینکه خود امام تشریف دارند اما غائب هستند.» (فهرست: ۱۱۷)

این رئیس شیخی که خود را در غیر حضور اتباع فرقه رکن رابع نمی داند، خویش را در شناخت و معرفت یافتن به رکن رابع از جمله ناقصین دانسته، می نویسد: «معرفت اشخاص کاملین از نقب و نجبای همان شخص اول آنها که ناطق آنها باشد و لولوا اینکه از کمال معرفت است، اما برای ناقصین از رعیت امروز این نعمت حاصل نمی شود و نمی توانیم آنها را بشناسیم.» دقت کنید این رئیس شیخی در حالی که اتباع فرقه اش او را رکن رابع می شناسند و او خویش را در شناخت رکن رابع ناقص و عاجز معرفی می کند، پیدا شدن کسی که رکن رابع را بشناسد محال دانسته و می نویسد: «کسی آنها را می شناسد که به مقام آنها رسیده باشد و هم چو کسی هم اگر پیدا شد مثل آنهاست و خود را معرفی به من و شمانمی کند. یعنی او را هم نمیتوانیم بشناسیم.» (همان مأخذ پیشین: ۱۱۴)

جای دارد بپرسیم پس طرح چنین بدعتی ضلالت آورچه ضرورتی دارد که جنجال انگیزی کرده اید؟

همو که معرفت به خود را به لحاظ ادعای رکن رابع بودن واجب می داند، می نویسد: «و اما معرفت ابواب و نواب کاملین از شیعه (رکن رابع) در این ایام بر ما میسر نیست و باب مخصوص ایشان در غیبت ایشان غایب است، همانطور که در حدیث مفضل فرموده اند که باب ثانی عشر با غیبت ثانی عشر غائب می شود.» (همان مأخذ ماقبل: ۲۳۶)

ای کاش! این رئیس شیخی حیات داشت سؤال می کردیم: پس منظور از تأسیس مسلکی به نام شیخی چیست؟ اگر برای طرح این معارف بدون رکن رابع فرقه ای به نام شیخی به وجود آورده اید که این از عصر امامت تا غیبت و از غیبت تا زمان ما توسط عالمان شیعه صورت گرفته، نیازی به مسلک سازی نیست! ولی می دانیم که تأسیس مسلک شیخی برای طرح مسئله رکن رابع است. که این رئیس شیخی آن را به فردی غایب از نظر تفسیر می کند. در صورتی که روسای شیخی به همین عنوان و مقام ریاست کرده و می کنند. دقت به این تغییر جهت که اساس مسلک شیخی را بی اعتبار می سازد شخص را احساس می نماید تا انگیزه چنین اقدامی را به دست آورد و فهم کند چرا رئیس بی باکانه تیشه به ریشه مسلکی می زند که ریاستش را دارد و مهمتر اینکه چرا در عصر او مسلک شیخی که بر پایه و اساس رکن رابع استوار است متلاشی نشده، بلکه ادامه یافته، باز رکن رابع در رأس آن مشغول ریاست بوده است؟!!

دو جهت جلب توجه می کند که اگر محقق دیگری به لحاظ لطف خدائی به جهات دیگر دست یافت باید رساله ای سازد تا چیزی پیرامون این مسلک به ظاهر شیعه ولی در خط مخالفت با تشیع و منحرف کننده شیعیان ناگفته نماند:

**اول:** شدت مخالفت رهبران دینی شیعه با این بدعت که به نام تشیع مطرح می شود و روسای ان مدعی باب و نایب امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- هستند.

**دوم:** پیداشدن رقیبی دیوانه مانند علی محمد شیرازی که مدعی باب امام غائب گردیده، حتی عده ای از اتباع شیخ احمد احسائی رابه ارادت ورزی واداشته است. روسای شیخیه راکه همین ادعا رداشته اند برانگیخته بارکن رابع که اسمی است برای باب و نایب بودن امام -علیه السلام- مخالفت کنند.

البته ذهنیت آوردن این مخالفت، اساس مسلک شیخیه راهم زیرسؤال می برد پس عاقلانه نیست رئیس شیخیه بی پروائی نماید. می گوئیم اصولا اتباع اینگونه فرقه ها و صوفیه در چنین مواقعی خود رابه راهی دیگر می زند و کلمات روسای خویش رابا مسائلی مانند «تقیه» یا «مصلحت» پنهان داشته و افراد متحیر رابا این از جمله «بزرگواری رئیس فرقه» است قانع می سازند. در چنین صورتی مسلک و رئیس آن از هر لطمه داخلی فرقه مصون می مانند. چنانکه می بینیم ابوالقاسم خان کرمانی در پی اظهار نظر هائی خطرناک و مسلک برانداز اضافه می کند: «پس منظور علما و مشایخ (شیخیه) و ماکه تابع ایشانیم تقیه در این اظهارات نیست و حقیقت همین است نقباء و نجباء و ابواب کلیه امروز ظاهر نیستند.» (فهرست: ۱۱۶) ولی باز دست بوسان بله قربان گو، اورا رئیس فرقه شیخیه می دانند و مسلکشان هم تا عصر حاضر ادامه داشته است. این نیست مگر به اتباع فرقه آموخته اند که گوش به حرفهای مسلک برانداز نسپارند. زیرا مصلحت اقتضای کندگاهی هم چنین حرفهائی رابزنند. و الامریدان اینان به خوبی به حقیقت نفاق روساء خود یقین دارند. حتی مخالفتهای روسای شیخیه ربا علمادیده اند. ولی چرا وقتی ابوالقاسم کرمانی در ارتباط بارهبران دینی شیعه می نویسد: «ماکه تابع ایشانیم» شخصی علت این دروغ راجویانمی شود، لاقلاً پیرسردیشوایان دینی «رکن رابع» رابدعت می دانند در حالی که شما اساس شیخیه رابران گذاشته اید. (برای یقین پیدا کردن به کتاب خاطرات خطیب دانشمند نابغه جناب فلسفی رجوع کنید تا بانظریه مرحوم آیه اله اکبر بروجرودی هم آشنا شوید.) این چه تبعیتی است که مدعی آن می باشید؟

## **یک بام ، دو هوا**

آنچه از آثار شیخیه کرمان استنباط می شود و به مختصری از آنها اشاره کردیم، پذیرش قانون اختراعی «رکنیت» که همسنگ توحید و نبوت و امامت قرار داده شده است و در شیخیه به صورت زیربنای اعتقادی ضروری دارای جایگاهی بس رفیع و منزلتی شریف می باشد.

ولی عجیب در این است چرابعضاروسای شیخیه با اینکه خویش را «رکن رابع» می دانند به انکار این مرتبت برای خود پرداخته اند؟!

حاج محمدکریم خان کرمانی در رساله سی فصل معتقد است این ادعارابه روسای شیخیه افترزده اند تا سلاطین رابه لحاظ ادعای مفترض الطاعه و علمارابه جهت رکن ایمان بودن به جان شیخیه بیندازند. سپس می نویسد: «لعنت خداورسول وملائکه برکسی که دروغ گفته باشد و به لعنت کل خلق گرفتار شوم اگر خیال این ادعا {رکن رابع} را برای خود کرده ام» (رساله سی فصل: ۲۶) ولی همین سرکار آقای کرمانی، شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی دو پدر مسلک سازی راکه فتنه باییت نهایتاً بهائیت از نوع تعلیمات و آموزش های آنهاست رکن رابع می داند (همان مأخذ پیشین: ۳۱) و مدعی می شود «من امروز بابتی مخصوص میان امام و خلق نمی دانم و از دین من نیست و مدعی را کذاب و مفتری می دانم، مرجع در زمان غیبت همین علماء هستند.» (همان مدرک قبل: ۳۶)

ای کاش! عصرش بودیم و می پرسیدیم: اگر شما خویش را رکن رابع که اساس فرقه شیخیه است نمی دانید، پس حفظ و حراست از شیخیه برای چه منظور است؟ مسلماً وقتی شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی رکن رابع می دانید، شما که مدعی جانشینی آنها هستید و به همین بهانه مسلک سازی کرده اید برای خویش نیز چنین مقامی قائل هستید، علاوه شما که منکر باب امام غائب در روزگار خود هستید، به چه دلیل و برهانی شیخ احسائی و کاظم رشتی را رکن رابع می دانید؟! از کجابه فهم چنین مهمی تقویت شده اید؟ و اصولاً بعد از این همه تأکید که اغلب روسای شیخیه درباره نفی «رکنیت» از خود کرده اید چرا اتباع مسلک شیخیه هنوز در ترویج چنین بدعت باب و بهائیت درست کن کوشا هستند؟

شیخ عبدالرضا ابراهیمی که در پی نیاکان خود به ریاست شیخیه رسیده است نیز می نویسد: «عرض می کنم ابداً چنین مرادی نداشته ام که این ناچیز و مشایخ من به مقام امثال حضرت سلمان (باب امام) رسیده ایم.» (برائنه الابرار: ۱۹۷)

در صورتی که شیخ سلمان - علیه السلام - را باب الهی می دانند و اگر کسی منکرش شود کافر می گردد. (مجمع الرسائل فارسی رساله در جواب رفقنائین: ۵۰) متقابلاً «رکن رابع» را باب امام می دانند و می نویسند: «اول ایشان {منظور سلمان است} مانند آخرشان است و آخرشان مثل اول شان در فضیلت یکی هستند.» (مجمع الرسائل فارسی، رساله در سلوک: ۶۳) حال اگر کسی سؤال بکند شما که مدعی رکن رابع هستید چرا دو پهلومی نویسدی می گویند؟! مرتکب جرمی عظیم شده است.

از طرفی شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی را رکن رابع یعنی از ابواب و نواب می دانید. در حقیقت به اعتبار عقیده «اول ایشان با آخر ایشان» هم منزلت و هم شأن می باشند، احسائی و رشتی را هم رتبت با حضرت سلمان فارسی - علیه السلام - می دانید؟! زیرا ابوالقاسم خان کرمانی می گوید: «برای هر عصری سلمانی (فهرست: ۱۲۷) است» که این جفا به رسول الله است. زیرا حضرتش در حق سلمان فرموده اند: «سلمان منا اهل

البیت» به علاوه روسای شیخیه معتقدند! «ابدادر آثارهال بیت دیده نشده است که در زمان غیبت نایب خاصی خواهد آمد.» در صورتی که همین رئیس شیخی حاج محمدکریم خان معتقد است: یک نوکر مقربی باید برای امام زمان باشد که واسطه بین امت و امام می باشد (فهرست محمدکریم خان: ۱۲۸) و بازمی بینیم همین رئیس گروهک شیخیه درباره ادعای ابیت رقیب خود علی محمد شیرازی می نویسد: «ما طریق بخصوص برای اینکه این مرد نایب است که در زمان غیبت ممکن نیست به جهت اینکه هیچ کس به خدمت امام نمی رسد» (تیرشهاب در راندن باب خسران مآب: ۱۹۶)

در صورتیکه جای دیگر به قول روسای شیخیه استناد می کند: «ابواب و نواب تشریف دارند.» (فهرست: ۱۱۷) زیرا امام بی نایب نمی شود و خانه بدون باب معنی ندارد.» (همان مأخذ پیشین) یعنی «محال است زمین از وجود آن ها خالی شود» (فهرست: ۱۳۸) عبدالرضا ابراهیمی رئیس دیگر شیخیان که انکار این ادعا را داشت می نویسد: «همیشه امثال این بزرگواران تظاهر حضرت قائم - عجل الله فرجه - در میانه خلق هستند» (تکریم الاولیاء: ۱۳۹) حتی بقا و برقراری عالم رابه وجود آنان می دانند. زیرا حاج محمدکریم خان می نویسد: «اگر ایشان نبودند دنیا و مافیها برپا نمی ایستادند.» (رجوم الشیاطین: ۷۴)

حال انصاف بدهید این بود و نبوده که نسبت به رکن رابع دارند نشان دهنده این حقیقت نیست که روسای شیخیه طراحان رکن رابع، دلیل قانع کننده دوازده رکن رابع که او را باب و نایب امام زمان - روحی فدا - می دانند در دست ندارند؟ زیرا اگر به دلیلی قوی مجهز بودند هیچگاه چنین تزلزلی نداشتند که جایی رد کنند و جای دیگر بپذیرند که رکن رابع وجود دارد.

علاوه شیخیه کرمان که مانند صوفیه خویش رانایب امام زمان می دانند، در معنای علی محمد شیرازی هم عقیده هستند، چرا باید باباییه و بهائیه مخالف باشند؟! در بررسی آثار اینها مطالبی به دست می آید که علی محمد شیرازی ملعون مدعی آن نبوده است.

## استناد به فرمان امام (ع)

اعتراضات علمی پیرامون ابداع و اختراع «رکنیت» چنان روسای شیخی رازبون ساخته که برای رهائی از آن علاوه بر دو پهلو گفتن و نوشتن یعنی رد و قبول وجود رکن رابع، به فرمان مبارک حجه بن الحسن العسکری - ارواحنا فدا - در آستانه غیبت کبری استناد نموده می نویسند: «بعد از حجت های خدا و اسطگانی باید باشند که دین خدارا در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند تا محبت خدا بر همه کس تمام شود و به همان وجود امام در شهر مدینه قبال بر مردم اتمام حجت نمی شود مگر توسط واسطگانی، چنانکه عریضه نوشتند به حضرت

بقیه الله-عجل الله فرجه- که چون به شهادت رسیدی در حوادثی که واقع می شود چه کنیم؟ فرمود: اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله» آنگاه نویسنده که رئیس شیخی است برای شناسائی روات احادیث می نویسد: «راویان اخبار و حاملان آثار و دانشمندان عالی تبار و رسانندگان به اطراف عالم، اینها حجت های ولی عهد (صاحب العصر) هستند.» (رکن رابع: ۱۱)

ابوالقاسم خان کرمانی شیخی می نویسد: «در زمان غیبت امام-علیه السلام- و خاصه بعد از وفات علی بن محمد سمیری دیگر نایب خاصی بر حضرت امام زمان-عجل الله فرجه- تعیین نشد و به علی بن محمد اجازه نفرمود که نص بر نیابتی نماید و امر علی الظاهر راجع به علماء و فقهاء شیعه است که رجوع به ایشان باید بکنیم و اطاعت امر ایشان واجب است.» (فهرست قطع جیبی: ۱۱۰)

حاج محمد کریم خان کرمانی بعد از اینکه خویش را شیعه کامل نمی دانم می نویسد: «والله ادعای تشیع را ندارم» و اشاره می کند چون نشانه های آن را دارا نیستم «امیدوارم که از دوستان شیعیان باشم» و سپس درباره روات حدیث می نویسد: «و اگر مقصود فقه است اختصاص به من ندارد و همه موالیان که فقیه اند و مجتهدند به آن اسم (رکن رابع) موسوم اند و همه به آن لحاظ که سابقا نوشتیم رکن رابع ایمانند و هر کسی که مجتهد نیست باید از اذین خود را از ایشان نماید.» (رساله سی فصل: ۲۶)

در همین رساله سی فصل درباره اینکه اگر به شیخ احسائی و کاظم رشتی اطلاق رکن رابع شده است می نویسد به لحاظ فقیه بودن ایشان می باشد. دقت کنید: «ما بودن ایشان رکن رابع به آنطور که گفتیم، ایشان فقیه جامع الشرائط و جازات تقلید و عالمی از علماء شیعه بودند شک در شبهه در آن ندارد.» (همان مأخذ پیشین: ۳۱)

توجه به آنچه در این قسمت به قید تحریر در آمد حائز اهمیت و قابل دقت است. فرمان مبارک امام زمان را در رجوع به عالمان دینی پذیرفته اند و فقیهان را رکن رابع ایمان می دانند و اینکه فقیه جامع الشرائط جازات تقلید (البته جامع الشرائط یعنی جازات تقلید و لذا قید دومی بی ربط است معنائی ندارد.) را رکن رابع می دانند پس با بودم فقهای امامیه در هر دوره ای که جامع الشرائط و جازات تقلیدند تا دوام مسلک شیخیه برای چیست؟! ممکنست آقایان روسای شیخیه فقهای نظیر آیات عظام حاج آقا حسین بروجرودی، امام خمینی و میلانی، خوانساری و خوئی، حکیم و شاهرودی، گلپایگانی و مرعشی-قدس الله ارواحهم- را فقیه جامع الشرائط به قول خودشان جازات تقلید ندانند، که بساط مسلک شیخیه را باز نگاه داشته اند؟ اگر چنین باشد در حق نواب عامه امام غایب جفا کرده اند. در صورتی که اینان شیخ احسائی و کاظم رشتی را که هیچکدام در مقام آن ذوات قدسی نبوده اند فقیه و رکن رابع دانسته اند!! آنگاه چطور می توانند ادعا کنند که

حاج آقاحسین بروجردی و دیگران رافقیه جامع شرایط نمی دانند و اگر غیر از این اعتقاد دارند جرابساط شیخیه را جمع نمی کنند؟!

عبدالرضا براهیمی به کتاب فهرست، تالیف یکی از روسای شیخی استناد کرده می نویسد: «حجت های خدادرهرلباس هم ممکن است باشند و الا آن که تشریف دارند ما ایشان را نمی شناسیم، درهرلباس که میل دارند هستند شاید درلباس تاجر باشند، شاید درلباس کاسبی بازاری باشند شاید درلباس اهل علم باشند و این لباس از همه لباسها برایشان بهتر است.» (سیاست مدن: ۱۳۷)

دقت کنید آنچه نقل شد موضوع رکن رابع را از این که روایات احادیث به شمار می روند و همیشه در دسترس می باشند و از طبقه عالمان دین محسوب می شوند بیرون آورده، به طور مرموزانه همگانی می کند تا شامل روسای شیخیه هم بشود.

ابوالقاسم خان کرمانی بعد از این که روایات احادیث را در ایام غیبت کبری، رکن رابع می داند که حجت صاحب الامر می باشند، می نویسد: «**امراجع به روایات اخبار شد. امانه به این معنی که اصلاً وجود بزرگان و ابواب منقطع شد، بلکه ابواب و نواب تشریف دارند.**» (فهرست: ۱۱۷)

این نظریه نشان دهنده اینست روسای شیخی به مصلحت، روایات احادیث را «رکن رابع» دانسته اند تا اصالت علمی به ادعای بدعتی خود بدهند.

ولی آنچه می باید مورد توجه قرار گیرد اینست: اگر بخواهیم به استناد فرمان صاحب الامر - ارواحنا فدا - بپذیریم که شیخیه بدون هیچ وسیله ای فقهاراد از زمان غیبت پاسخ گوی حوادث واقع زندگی شیعیان و اجتماع شیعی می دانند، سئوالی پیش می آید که موضوع را تغییر می دهد، آیا فقها که شیخیه آنها را «رکن رابع» می دانند و مسلک سازی کرده اند فقاهت اجتهادی خویش را به صورت فرقه ای ساخته اند؟! مسلماً جواب منفی است. ولی شیخیه اگر فقیه هم باشند، آن را به صورت مسلک و فرقه در اسلام در آورده اند. که این یا مسئله ادعای شیخیه را در شناخت روایات احادیث بی اعتبار می سازد و یا مسلک داری کردن را باطل و بدعت می شمارد.

مهمتر این که وقتی روسای شیخیه عالمان دینی را در زمان غیبت محل رجوع می دانند تا جواب حوادث دوران دسترسی نداشتن به امام را بدهند، چرا ایشان از نواب صاحب الامر درباره بدعت رکن جویانمی شوند تا از ضلالت و گمراهی نجات یابند؟

## سیاست همگانی کردن

### رکن رابع

در آثار شیخیه به نظریات و آرائی برخوردار می کنیم که موضوع «رکنیت» را از اختصاص داشتن به روایت احادیث و روسای شیخیه خارج کرده، همگانی نموده است.

شیخ عبدالرضا براهیمی می نویسد: «معنی رکن بطور اجمال معرفت شیعه است و اسم کسی نیست و موضوع این معرفت همه شیعیان از عالی و دانی، عالم و جاهل، صغیر و کبیر می باشند.» (سیاست مدن: ۱۲۵)

ابوالقاسم خان کرمانی هم می نویسد: «رکن چهارم، معرفت شیعیان ایشان و دوستی آنهاست» (فهرست: ۱۳۴) ولی گویا از این بی نصیبی برای خویش بی تاب شده مصمم می شود در کنار این اعترافات که مسلک شیخیه رابه دست خودشان بی اعتبار می کند، اعتباری هم برای رئیس شیخیه فراهم آورد؛ لذا می نویسد: «امارکن رابع که عرض شده دوسال آل محمد و خاصه علمای اعلام و محدثین و فقها، معرفت همه آنها رکن رابع است و چه مانع است که معرفت عالم شیخی هم از رکن رابع می باشد؟» (همان مأخذ پیشین: ۱۱۲)

ولی باید از آنچه ابوالقاسم کرمانی نوشته است فهم کرد اگر روسای شیخیه «رکنیت» را تعمیم داده، همگانی کرده اند به لحاظ دو جهت مهم بوده است که هر دو جهت بی نهایت حائز اهمیت و سرنوشت ساز به شمار می رفته، والا اگر اینان به راستی آل محمد را «رکن رابع» می دانستند، پس چرا مسلک سازی کرده اند؟! ولی بنا بر قول آنها همه دوستان آل محمد رکن رابع می باشند، چه امتیازی است بین شیخی و رئیس او که نیازی به پس برو پیش بیاداشته باشد؟! پس این سیاست مرموزانه برای دفع دو خطر بسیار مهم بوده، والا چون به خلوت می رفته اندومی روند به اتباع مسلک خود همان حرف هائی را می زدندومی زندگانه تا قبل از بروز و ظهور آن دو خطر می زده اند:

**خطری آبروئی:** ادعای علی محمد شیرازی پدر «بهائیت» بر اینکه او باب امام غائب است در شیخیه موضوع جدید و تازه ای نبود، زیرا اصولاً تمام شاگردان کاظم رشتی به چنین انحرافی مبتلا بودند. چنانکه سرکار آقاخان های کرمان اداره کنندگان مسلک شیخیه نیز به همین ادعا فرقه داری می کردند و بهتر است بگوئیم مسلک شیخیه را تأسیس کردند.



ولی وقتی علی محمدشیرازی به بابت اکتفانکرده، پارافرا تر گذاشت مانند همه شاگردان کاظم رشتی ادعای مهدویت کرده، خویش راقائم منتظر آل محمد دانست، روسای شیخیه احساس خطر بی آبرویی نموده، چون از یک کوزه آب نوشیده و از یک سفره نواله خورده بودند، از ترس اینکه مبادا اندیشه رکن رابع در شیخیه موجب شود آنان را به باب اتصال دهند و اندیشه و تفکرشان را در به وجود آمدن «بهائیت» سهیم بدانند، روسای شیخیه خدعه و تزویری نوین را سیره و روش بسط و نشر مسئله رکن رابع نمودند؛ اختصاص اصل ماجرا را برای خود انکار کرده گفتند: «دوستان آل محمد رکن رابع اند» در حالی که باطنا خویش را رکن رابع ایمان می شناساند و با شرحی که پیرامون اینگونه نظریات خود در پنهان، دور از چشم اغیار برای اتباع خویش می دادند، نظریه داده شده را از مشروعیت می انداختند و به مریدان شیخی تفهیم می کردند مصلحت و تقیه ای است که در این برهه از زمان باید مراعات شود تا در آتشی که علی محمد باب شعله و رساخته نسوزند.

**خطر بر اندازی:** روسای شیخیه آنجا که می خواهند «رکنیت» را همگامی کنند و ادعای چنین منصبی را از خود دفع نمایند، گفته اند و نوشته اند که والله روسای شیخیه ادعای «رکنیت» ندارند. چنین نسبتی را به خود از حرکات دشمنان خویش دانسته، معتقدند که خواسته اند سلاطین و علمای را علیه شیخیه بشورانند، چنین نسبتی را به ایشان داده اند.

چنانکه دانشمند و خطیب توانای جهان حاج شیخ محمد تقی فلسفی پس از اینکه جوابهای ابوالقاسم خان ابراهیمی رئیس شیخیه را به شرف عرض آیه الله الاکبر حاج آقا حسین بروجردی - قدس الله روحه العزیز - می رسانند ایشان می فرمایند: «پاسخ هاسست است» (بهائیان پاورقی: ۱۳۹) «ول کنید، دنبال نکنید، او (ابوالقاسم ابراهیمی) همان حرفهای قبلی را نوشته است، اصلاً روش امام صادق - علیه السلام - منطبق با این حرفهانیست.» (خاطرات و مبارزات حجه السلام فلسفی: ۳۸۶)

مرحوم استاد و خطیب بی نظیر آقای فلسفی در عیادت از علامه حکیم متأله عارف، مرحوم آیت الله سید ابراهیم میلانی که در بیمارستان مهر قبل از منبر تاریخی مسجد جامع تهران صورت گرفت، به جهتی از ماجرای خویش با شیخیه صحبت کردند فرمودند «از بی مناظرات و تندی شدید مرحوم آیه الله بروجردی، روسای شیخی نه از سر اعتقاد بلکه مصلحت، علمای را هم رکن رابع می دانستند. ابوالقاسم ابراهیمی کرمانی نوشت: «علمای اعلام و محدثین و فقهای معرفتشان از رکن رابع است» (فهرست: ۱۱۲)

البته این دو پهلو دارد: بر حسب ظاهر تفهیم می کند که عالمان، محدثان و فقیهان نیز رکن رابع به شمار می روند، و هم در خلوت می توان ان را توجیه کرد، منظور اینست که معرفت این طبقه هم از رکن رابع است.

چنانکه باهمین مصلحت اندیشی هاوهمگانی کردن رکن رابع جهت فرارکردن براندازی مسلک شیخی بازدرگوشه وکنارمی گفتندومی نوشتند:«الحمدلله علماءبسیارندوهریکی درفن خودبلکه فنون ماهرو استادند. مع ذلک آنکه علم شیخ مرحوم {احسائی} راداردیک نفر است {رئیس وقت شیخی درهر دوره ای} وازجهت اینکه اودوست خداست ودوست ائمه هدی دوستی اوواجب است ودشمنی او حرام وچونکه او {رئیس شیخیه} حامل این علم است پس «باب» این علم اوست وخداوندچنین مقدر فرموده است که هرچیزرا ازباهش بگیرند و اگر از غیر باب اوبگیرند به مطلب نمی رسند.» (مجمع الرسائل فارسی: ۱۳۴)

## جایگاه رکن رابع در تشیع

شیخیه بازیرکی خاصی توانست سروصدای برخاسته در مسئله رکن رابع ومعرفت به اورا که «معرفت نوعیه» نام گذارده اند با فرمان مبارک از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر که در پاسخ عریضه اسحاق بن یعقوب شرف صدور یافته خاموش کنند مدعی شده اند: «راویان حدیث امام» که در توقیع شریف از آن یاد شده «واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجه الله علیهم» (این فرمان در کتابهای «الغیبه» شیخ طوسی و «کمال الدین» شیخ صدوق و «احتجاج» شیخ طبرسی نقل شده است.) یعنی «واما حوادثی که برای شما {از این پس} پیش می آید رجوع کنید به راویان حدیث ما، زیرا آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می باشم.»

شیخیه این فرمان را بهانه ابداع «رکن رابع» قرار داده (چنان که ابوالقاسم خان ابراهیمی در کتاب فهرست صفحه ۱۰ و ۱۷ به آن پرداخته است.) مدعی شده اند امام به واسطه ای بین خود و امت اشاره نموده اند و این شخص که حجت حضرت حجه الله الاعظم می باشد «همان کاملین از شیعه» (تکریم الاولیاء عبدالرضا ابراهیمی: ۳۱) یا «شیعه خاص» (مزدوران استعمار از همو: ۵۳) که «شیعه ی اعلم واکمل و باب اعظم امام- علیه السلام- است» و همان ناطق واحد «حقیقی شیعیانی است که دون درجه ی اویند. بلاوسطه از امام- علیه السلام- می گیرد و به دیگران می رساند.» (فهرست: ۱۲۵) که «حاکم و رئیس وفرمانفرمای برجیمع آنها {شیعیان} است: «زیرا اول کسی است در میانه ی رعیت {امت امام} که فرمان امام- علیه السلام- به اومی رسد و از اراده ی امام، او اول مطلع می شود.» (همان مأخذ پیشین: ۱۲۷) ابوالقاسم خان کرمانی می نویسد: «این سلمان هر عصری است که می باید حضور داشته باشد (همان مأخذ) و به تعبیر دیگرش «همچون نوکر مقربی» است که تمام «امرواراده و قدرت» که خداوند به او محول فرموده «به وسیله آن نوکر اجرایی شود» (فهرست: ۱۲۸) و به اعتبار هر کس «انکار کند بابتی را، منکر امام شده است.» (مجمع

الرسائل فارسی: رساله در سلوک: ۶۳) پس به اعتقاد شیخیه انکار رکن رابع خروج از اعتقاد به امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است.

ولی بدون هیچ تردیدی آنچه مسلم است چنین تفکری در تشیع جایگاهی نداشته، چنانکه محقق مدقق سید محمد باقر نجفی پس از تحقیقی جامع و مفید می نویسد: «نکته ی قابل تأمل و ممیز عقیده ای امامیه در عرض سیزدهم قرن پس از هجرت محمدی، باشیخیه در یک امر بیشتر نیست و آن نقباء و نجبا {چه آشکار و چه پنهان} (نقباء و نجبا که در اصطلاح شیعه کاملین هستند همان رکن رابع و ناطق واحدند که باب امام - علیه السلام - می باشند) (فهرست: ۱۲۴) حاج محمد خان کرمانی نیز نسبت به نقباء معتقد است که بعد از قطع اسفار (چهارگانه) و مشاهده ی این دیار خلقت خود را فانی می نماید و هستی خود را نیست می کند و از مقام فؤادی گذرد. (رجوم الشیاطین مترجم: ۸۴) ابواب امام زمان در عصر غیبت کبری نیستند {یعنی رکن رابع که ناطق واحد می باشد از ابداعات شیخیه است، موافق عقیده امامیه نیست} زیرا بنابه نص، این باب {که شیخیه به رکن رابع اختصاص داده اند} در عصر غیبت مسدود شده است. و اکابر علمای امامیه از کلینی تا مقدس اردبیلی، و از مجلسی تا اکابر علمای قرن حاضر با ایمان و اعتقاد به ارتقاء مؤمنان تا مقام نجبائی و نقبائی {البته کم و بیش باختلاف نظر در تفسیر چنین مقاماتی} قبول نکرده اند. «حتی ملا صدرا که خود روشنگر رایت اسفار است ارتقاء مقام معنوی حتی تا تشریف به حضور امام رابع عنوان بایست، به معنای مورد نظر با درایت در روایات {که دست آویز فتنه گران صوفیه گنابادی و شیخیه شده} قلمداد نکرده و نمی کنند و با تصدیق و تأیید چنین درجاتی از مقامات معنوی رانه مؤلفان کتب اربعه ی شیعه و تدوین کنندگان فقه و صاحب اصول و نه محدثان و عرفا و متکلمین شیعه آن را از اصول دین نخوانده اند {که شیخیه خوانده اند} و مسلم چنین ادعائی {که شیخیه دارند، رکن رابع را در کنار رکن توحید و نبوت و امامت قرار داده اند} نمی تواند مستند به منابع عقاید شیعه تلقی شود. در احوالات کسانی که در غیبت کبری مشرف به حضور امام شده اند و مرحوم مجلسی در بحار الانوار (چاپ اسلامی جلد ۵۳) به آن تصریح فرموده اند مبین این است، آنان با وجود دستیابی به مقام والای ایمان و تشریف به حضور امام نه از بابت امام در عصر غیبت دم زده اند و نه از اینکه معرفت نوعی چنین افرادی از اصول دین است.

حال چگونه شیخ احمد و یاکاظم رشتی و دیگر مشایخ که حتی ادعای نجبائی نکرده اند و به اعتراف تمام آثار شیخیه به مقامات پائین تر از آن نائل نشده اند، کاشف این معانی گشته اند؟ (بهائیان: ۱۳۸) و در جواب استناد به توقیع مبارک که راویان حدیث راجح خود دانسته اند می نویسد: «در این حدیث اشاره ی صریح به علماء است و در حقیقت به علمائی است که از حیث مراتب کمال، در مقام فیض و نشر معارف دین به عقل

وروح هستند معنی ابوابی که مستقیمابه حضور امام شرفیاب می شوند و فرمایش امام رامستقیمابه مردم می رسانند و در این مورد هیچ اختلافی بین علماء شیعه نیست.» (بهائیان: ۱۳۶)

مرحوم علامه فقید آیه الله حاج سید ابراهیم میلانی می فرمایند: «عیب بزرگ اینجاست که پیروان صوفیه یا شیخیه، روسای خویش را چون ملبس به لباس روحانیت شده اند بعضا در حوزه های علمیه نزد مفاخر و اکابر تشیع تلمذ نموده، حتی به دریافت اجازات مرسوم نزد آن بزرگواران افتخاریافته اند از عالمان دین می دانند. نه چنین نیست اینان از لباس و مراتب علمی حتی بعضا حقوقی که به محصلین علوم دینی شیعی مرحمت می شود استفاده کرده اند، لکن به لحاظ اینکه توان مخالفت با هوای نفس را نداشته اند مطیع امر مولان بوده، به جای حفاظت از دین رسول خدا در مقابلش قرار گرفته بادم و دانه هائی فریبنده، امت ختمی مرتبت - صلوات الله علیه و آله - را از صراط مستقیم قرآن و عترت منحرف نموده اند» (ولایت نامه تالیف ایشان: ۱۰۲) و اگر دلسوزی از هر طبقه انحرافات روسای کنونی این مسلک های شبکه استعمار را به فریب خوردگان گوشزد کند با طرح مزدورانه آنان که از قبل کشیده اند در صوفیه بانام نزاع صوفی و متشرع و در شیخیه به نام بالاسری و شیخی، با مظلومیتی می گویند: «به ایشان جفا شده است» انحرافات عقیدتی خویش را پنهان می دارند و به مریدی که می رود دیدار شود می گویند: «این اختلافات ریشه دشمنی و عداوت دارد. ولی باز بهمین خدعه ها و نیرنگ های شیطان مأبانه، بوده اند کسانی که به انحرافات اعتقادی شیخیه و صوفیه، بایه و بهائیه مانند بعضی از شاهزادگان قاجار شیخی و شیخ عباسعلی کیوان قزوینی گنابادی و صبحی بهائی قصه گوی مشهور ایران پی برده اند، از مسلک های ساختگی بندگان زورور بریده، کتاب هابردر افکار و آراء ضد اسلامی - شیعی آنان نوشته اند (کتابهای مزدوران استعمار در شیخیه، رازگشا و استوار نامه و بهین سخن از کیوان قزوینی صوفی نادم که توسط استاد محمود عباسی تجدید چاپ گردید. و کتاب «صبحی» و «پیام پدر» از فضل الله مهتدی صبحی را مطالعه کنید). انتظار می رود آن عده که در پی مسلک های ابداعی رفته اند و عمری بدون نتیجه گذرانده اند به نقدهائی که بر اینگونه فرقه ها نوشته شده است توجه نمایند منصفانه بدون تعصب بارها و بارها بخوانند اگر مطابق با واقع دیدند به آن توجه نموده، دست از سماجت در حمایت باطل بردارند. که واقعا اگر روسای شیخیه و صوفیه خویش را شیعه می دانند چرا بانامی مانند «شیخیه» یا «صوفی» خود را از جامعه تشیع مجزای سازند؟ خطیب و دانشمند توانای عالم تشیع مرحوم حاج شیخ محمد تقی فلسفی در سفری که به کرمان داشته اند وقتی ابوالقاسم خان ابراهیمی رئیس شیخیه به دیدنشان می آید به اومی فرمایند: «چرا شما که یک روحانی مثل ما هستی در روش خاصی اتخاذ کرده اید و از مردم کناره می گیرید؟» جواب می دهد: «ما کناره گیری نکرده ایم، مردم از ما کناره گیری می کنند» آقای فلسفی می

فرمایند: «معلوم می شود شما حرفهائی دارید که مردم بر اساس آن حرف ها بشما آمیزش داشته باشند و عواطف دینی آن ها مانع از این امر می شود.» (خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی: ۳۸۵)

البته مؤلف گرانقدر کتاب تحقیقی «بهائیان» معتقدند: «مرحوم میرزا شفیع و فرزندان بزرگوارشان خاصه مرحوم ثقه الاسلام شهید (برای شناخت مزدوران استعمار ردبر شیخیه، رازگشا و استورانامه و بهین سخن از کیوان قزوینی صوفی آذربایجان از دکتر مهدی مجتهدی و رهبران مشروطه از ابراهیم صفائی و تاریخ هجده ساله ی آذربایجان از احمد کسروی رجوع شود.) به قدری در رفع هر نوع اختلاف بین شیخیه و دیگر فقهاء و علماء بامتانت و تأمل و آزادمنشی رفتار کردند که عاقبت الامر در اثر چنین مساعدت هایی بی دریغ اختلاف برداشته شد و همه هم صف در برابر بیگانه و اهل استبداد جهاد کردند و اهل خود را به اخذ موازین شرعی از مراجع تقلید تشویق می کردند و هیچ سعی و کوششی برای متمرکز ساختن نیروهای خود اعمال نکردند و صریحاً خود را صرفاً مانند شیخیه ی حاج کریم خانی در اصول و فروع دین «فرقه ناجیه» (شیخ عبدالرضا ابراهیمی رئیس شیخی در کتاب نودمساله که جواب سئوالات آقای علی اصغر طاهر نیامی باشد فرقه کریم خانی شیعی را تنها فرقه ناجیه می داند.

می دانید که پیامبر اکرم فرمودند: بعد از من هفتاد و سه فرقه به وجود می آیند که تنهایی از آنها رستگار است. عبدالرضا ابراهیمی می گوید شیخیه این گروه هستند. (البته علی تابنده هم صوفیه را فرقه ناجیه می داند «خورشید تابنده» چون فرقه های صوفی را باطل و بی پایه می دانند در این صورت گنابادی ها را از این فرقه معرفی می کنند.) در حقیقت آن همه تعریف و تمجید از علماء شیعه و محدثین که نموده اند آن ها را رکن رابع دانسته اند یک تزویر است که برای فریب مردم به کار گرفته اند زیرا عالمان شیعه با گروهک شیخیه مخالفند. (نخوانده اند. (بهائیان: ۱۴۴-۱۴۵)

## **آرای رهبران دینی شیعه**

### **پیرامون رکن رابع**

این پرواضح است سؤال پیرامون چنین موضوعاتی از پیشوایان دینی شیعی فقط حکم فقهی نبوده، بلکه به هنگام بروز مشکلات دینی و اجتماعی بر اساس فرمان «و اماالحوادث واقع» وظیفه است در زمان غیبت کبری جهت تشخیص وظیفه در برخورد با هر چه مسلمان را بر سر دوراهی قرار می دهد به ذوات مقدسه نواب عام مراجع عالیقدر جهان تشیع که تنها مرجع رجوع امامت می باشند پناه برده تا از گمراهی و ضلالت در امان باشند. کار تدوین رساله که به اینجاریسید برای اینکه از صراط وظیفه، انحرافی پیدانکنیم مسئله حائز اهمیت

«رکن رابع، ناطق واحد» اختراع شیخ احمداحسائی را که شیخه کرمانی حفظ کرده گاهی هم به مصلحت آنرا رد کرده اند، در ارتباط با ساحت قدس حضرت بقیه الله الاعظم - ارواحنا فداه - شرط دانسته، بهانه مسلک سازی در مقابل اسلام نموده اند، بایشوایان دینی در میان گذاشته، استدعا نموده ایم در صورت امکان راهنمایی فرمایند که آیا ارتباط یا توسل به امام زمان - روحی فدا - نیاز به فردی به نام نوکر مقرب دارد؟

حیفم آید آنچه حضرت آیه الله حاج سید محمد هادی میلانی قدس الله روحه العزیز در جواب سؤال مربوط به شیخیه و مسائل مربوط به ان مرقوم داشته اند بگذرم ایشان در جواب سؤال که شیخیه برحق هستند - در معنا آنچه نظیر رکن رابع به آنها مربوط می گردد صحیح است تا - پیروی شوند - جواب نوشته اند: «باسمه تعالی شأنه شیعه باید تابع آیات و محکمت روایات صادره از ائمه هده معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - باشد و هیچ یک از امامان نفرموده اند تبعیت شود از تاویلاتی که «شیخ» {احمداحسائی} نموده است والسلام علی من اتبع الهدی.» (دیدگاههای علمی آیت الله العظمی حاج سید محمد هادی میلانی: ۲۰۹)

جهت اینکه از حریم وظیفه خارج نشویم آرای دریافتی بزرگان پیشوار ابراساس حروف اول نام مبارک ایشان که گویای هیچ منظوری نمی شود نقل کردیم.

درباره نظریه حضرت آیه الله حاج آقا حسن طباطبائی قمی - دام ظلّه - پس از تقدیم استفتاء بر اثر سهولت سن و کسالت، به یکی از مسئولین بیتشان دادند ایشان با کمال حوصله دقیقاً به تاریخ پیدایش رکن رابع پرداختند که چگونه توسط شیخ احمداحسائی ابداع و به وسیله شاگردانش به صورت مسلکهای درآمد. سپس فرمودند: رکن رابع نزد شیعه مردود است.

از حضرت آیت الله حاج سید ابوالقاسم کوکبی تبریزی دام ظلّه سؤال می شود و جوه شرعیه رابه مدعی رابع شیخیه داده اند چه صورتی دارد جواب داده اند (به سند شماره ۱ در صفحه ۵۱۴ رجوع شود. امروز چهارشنبه ۳۰/آذر/۱۳۸۴ دارفانی را وداع گفته در قم بخاک سپرده شدند.) بسم الله الرحمن الرحیم باید و جوه شرعیه را بنظر مراجع صرف نماید.

سید ابوالقاسم کوکبی تبریزی

حضرت آیت الله حاج شیخ ابوطالب تجلیل تبریزی مدظلّه مرقوم داشته اند (به سند شماره ۲۷ در صفحه ۵۴۰ رجوع شود.) بسمه تعالی احادیث و مدارک فراوانی که درباره امام زمان علیه السلام در کتابها ثبت است برای توسل به آن حضرت از نوکر مقربی بنام رکن رابع اسم برده نشده است و مدرکی بر آن وجود ندارد.

ابوطالب تجلیل التبریزی

دفتر آیت الله حاج سید صادق شیرازی نظر نامبرده را چنین اختیار گذاشته است (به سند شماره ۲۵ در صفحه ۵۳۸ رجوع شود).  
بسمه تعالی السلام علیکم ورحمه وبرکاته در دعاهای معتبره وارد است: «یا من بابه مفتوح للسائلین، یعنی: بلا واسطه است، و در روایات شریفه نیز مذمت حاجب و بواب (دربان) آمده است، لذا نامه اطهارنه دربان دارندونه احتیاج به دربان، و همه را بالطف خود می پذیرند، بلکه خود واسطه و وسیله الی الله تعالی می باشند برای دیگران، والله العالم.

#### مهر دفتر

حضرت آیت الله حاج سید عباس مدرسی یزدی جواب داده اند (به سند شماره ۲ در صفحه ۵۱۵ رجوع شود).  
بسمه تعالی رکن رابع در مذهب شیعه اثنی عشریه بهیچ وجه وجود ندارد و در اعتقادات و نه در فروع، و اصول دین و فروع دین هر دو را در توضیح المسائل بیان نمودیم. در نظر شیعه دوازده امامی توسل به حضرت امام زمان عجل الله فرجه الشریف در درگاه خداوند احتیاج به واسطه و نوکری که مقرب باشند ندارد بلکه چنین شخصی نیست و اگر شخصی چنین ادعائی کند دروغ محض است و امام زمان عجل الله فرجه الشریف چهار باب و وکلاء خاص در زمان غیبت کبری داشته و بعد از آن در غیبت کبری که مادر آن هستیم وکیل خاصی ندارند، فقهاء و مجتهدین جامع الشرائط تقلید به مقتضای روایات وارده از ائمه معصومین علیهم السلام و کلاء عام حضرت حجه بن الحسن علیهما السلام می باشند و اگر کسی بعنوان (نوکر مقرب) ادعائی کند که واسطه بین خلق و امام طمان (عج) است دروغ و افتراء است. (مهر) عباس مدرسی الیزدی  
نظریه حضرت آیه الله حاج سید عزالدین زنجانی - دام ظلّه - پس از تقدیم عریضه به حضورشان دستور شرفیابی دادند. سپس با دقت و محبت بسیار به شرح اساس این تفکر ابداعی در شیعه پرداختند و نتیجه گرفتند که رکن رابع جایگاهی در تشیع ندارد.

هیئت استفتاء آیه الله حاج سید علی سیستانی - مدظله - در ایران جواب مرقوم داشته اند: (به سند شماره ۳ در صفحه ۵۱۶ رجوع شود).

بسمه تعالی اینها شیخیه هستند که چنین عقائد انحرافی منتشر می کنند و رکن رابع آنها یک فرد جاهل و بی تقوایی است که او را مولی و مرجع می دانند و معتقدند که او بدون این که علمی تحصیل کرده باشد با امام زمان - سلام الله علیه - ارتباط دارد.

#### مهر هیئت استفتاء

حضرت آیه الله حاج سید محمد شاهرودی - مدظله - به سؤال کننده ای جواب دادند (به سند شماره ۴ در صفحه ۵۱۷ رجوع شود).  
توسل به حضرت ولی عصر - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - و ارتباط با آن حضرت احتیاج به واسطه ندارد و اعتقاد به رکن رابع از انحرافات طائفه شیخیه است و مدرک شرعی ندارد.

محمدالحسینی الشاهرودی

حضرت **آیت الله حاج سیدمحمدباقر شیرازی** دام ظلّه جواب داده اند (به سند شماره ۵ در صفحه ۱۸ رجوع شود) بسمه تعالی توسل به ائمه علیهم السلام و حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه مانند توسل و درخواست از ذات مقدس الهی توقیفی بر واسطه ندارد و واسطه و وسیله قراردادن ائمه و مانند آنان مستحب و نیکو است و نسبت به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نقل شده است که نام و عریضه که خدمت آن حضرت نوشته می شود بهتر است که بوسیله یکی از نواب اربعه رضوان الله تعالی علیه بوده باشد.

محمدباقر بن عبدالله شیرازی

حضرت **آیه الله حاج سیدمحمد تقی مدرسی** دام ظلّه نوشته اند (به سند شماره ۵ در صفحه ۱۸ رجوع شود) بسم الله الرحمن الرحيم در تشیع فقط معارف قرآن و اهلیت میزان است.

محمد تقی مدرسی

مهر

حضرت **آیه الله حاج سیدمحمد صادق روحانی** - مدظلّه العالی - در جواب سؤال کننده ای مرقوم داشته اند: (به سند شماره ۶ در صفحه ۱۹ رجوع شود) بسمه جلت اسمائه با ابلاغ سلان نامه تان واصل، راجع به رکن رابع سؤال نموده اید، رکن رابع نه تنها از ضروریات تشیع نیست بلکه امری است اجنبی از آن، اصول دین و مذهب پنج تا است. توحید، نبوت، امامت، عدل، معاد. و در زمان غیبت امام (عجل) چهار نفر تا هفتاد سال واسطه بودند بین امام و مسلمانان، پس از آن زمان یک نیابت عامه شیعه ماتزم است که امام زمان - ارواحنا فداه - فرمود: مجتهد عادل جامع الشرائط از طرف من حجت بر شما هستند یعنی قولشان را عمل کنید. از آن نواب عامه اگر کسی اظهار کند من خدمت امام می رسم او را تکذیب کنید. اصلا رکن رابع هیچ اثری از آن در کتب شیعه نیست. خداوند تعالی همه از ارزش مفسدین حفظ کند و السلام علیکم.

الروحانی

دفتر حضرت **آیه الله سید محمد علی گرگانی** - دام ظلّه - در پاسخ جواب سؤال کننده ای رای ایشان را چنین در اختیار گذاشته است: (به سند شماره ۷ در صفحه ۲۰ رجوع شود) بسمه تعالی این مسائل از بافته های صوفیه است که نباید به آن اعتنا کرد و به قول مرحوم صاحب شرایع رکن چهارم در نجاسات است.

مهر دفتر

حضرت **آیه الله حاج سید محمد مفتی الشیعه** - دام ظلّه - در تماس تلفنی جهت علت تأخیر جواب استفتا فرموده اند: «این موضوعات از نظر من رد و باطل است.»

دفتر حضرت **آیت الله حاج سیدمحمد طباطبائی حکیم** - دام ظلّه - در ایران نظر جنابشان را چنین در دسترس قرار داده اند: (به سند شماره ۸ در صفحه ۲۱ رجوع شود).

بسم الله الرحمن الرحيم وله الحمد والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته



ج-خیر، مقوله رکن رابع هیچ اساس شرعی ندارد و عرض ارادت به امام زمان-علیه السلام- تنها باور و پرهیزگاری و رجوع به علمای متقی در احکام شرعی می باشد. موفق باشید.

مهر دفتر ایشان

دفتر حضرت **آیت الله حاج سید محمد کاظم حائری** مدظله نوشته اند (به سند شماره ۹ در صفحه ۵۲۲ رجوع شود).  
بسمه تعالی لازم است بر عوام شیعه از اقوال و فتوای مرجعی پیروی و تقلید نمایند.

مهر دفتر

در حرم مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها **آیت الله حاج سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی** مواجه شده به لحاظ آشنائی از دوران تهران مورد لطفم قرار دادند موضوع «رکن رابع» را مطرح کردم. فرمودند: جای تعجب اگر چون توئی گرفتار این موهومات و جعلیات شیخیه شده باشی، شکی نداشته باشد که «نوکر مقرب» فقهاء و مجتهدین جامع الشرائط می باشند که برخلاف شیخیه ادعائی ندارند.

حضرت **آیت الله حاج میرزا جواد آقا تبریزی** -مدظله العالی- در جواب عریضه ای به حضور مبارکشان پاسخ چنین داده اند (به سند شماره ۱۰ در صفحه ۵۲۳ رجوع شود).

بسمه تعالی مطالب مزبور اساسی ندارد و از او هام فرقه باطله است. توسل به حضرت بقیه الله-علیه السلام- احتیاج به این امور ندارد. چنانچه شخص به وظیفه شرعی اش عمل نماید و به یاد حضرت بقیه الله-علیه السلام- باشد و برای تعجیل در فرج آن حضرت دعا نماید و در صد باشد آنچه مورد رضایت حضرت و سایر معصومین-علیهم السلام- است انجام داده و آنچه را که مورد رضایت آن بزرگواران نیست ترک نماید انشاء الله مورد توجه قرار می گیرد. والله العالم.

جواد التبریزی (مهر مبارک)

حضرت **آیت الله حاج شیخ حسین وحید خراسانی** مدظله چون سلیقه ایشان به جواب ندادن کتبی استفتائات می باشد به ایشان مراجعه شد با تلفن داخلی در مورد رکن رابع سؤال گردید، تلفن داخلی را به آقا زاده محترمشان محسن آقا دادند و ایشان نظر آقا را چنین اظهار کردند که توسل و ارتباط با امام زمان به رکن رابع احتیاجی ندارد. چنین عقیده ای باطل است.

حضرت **آیت الله حاج شیخ حسین مظاهری** -دام ظلّه- در جواب نوشته اند: (به سند شماره ۱۱ در صفحه ۵۲۴ رجوع شود).  
بسمه تعالی رکن رابع در اسلام نداریم و ادعای آن بدعت است و باید اینگونه اشخاص را بدعت گذار بدانیم.

مهر شریف ایشان

حضرت **آیت الله حاج شیخ حسین نوری همدانی** -مدظله-

در جواب مقلدی مرقوم داشته اند: (به سند شماره ۱۲ در صفحه ۵۲۵ رجوع شود). بسمه تعالی سلام علیکم این عقیده باطل است و پیروی از چنین شخصی حرام و جایز نیست و نیز این ادعا کذب محض و باطل است. باید توجه داشت که رکن رابع از عقائد شیخیه است و به آن معنا که آنها می گویند بی اساس و باطل است.

حسین نوری همدانی (مهر شریف ایشان)

حضرت **آیت الله حاج شیخ خلیل مبشر کاشانی** دام ظلّه جواب داده اند (به سند شماره ۱۳ در صفحه ۵۲۶ رجوع شود). بسمه تعالی این سخن ریشه اسلامی ندارد بلکه از اعتقادات سران بایه و بهائیه می باشد حسینعلی صبح ازل و میرزا محمدعلی باب به همین ادعا که رکن رابع می باشند مردم را فریب دادند و کم فرقه بایه و بهائیه را بوجود آوردند.

خلیل مبشر کاشانی مهر

حضرت **آیت الله حاج شیخ علی آقاسب الشیخ انصاری** - دام ظلّه - در جواب سؤال کننده ای مرقوم فرموده اند: (جناب ایشان بهنگام چاپ کتاب رحلت کرده اند. به سند شماره ۱۴ در صفحه ۵۲۷ رجوع شود). بسمه تعالی شأنه قال الله تعالی ولاتقف مالیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا بیدهی است ادعای بی دلیل قطع و بینه مردود است قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون.

علی سبط الشیخ الانصاری

حضرت **آیه الله حاج شیخ علی صافی گلپایگانی** - قدس سره - در جواب یکی از مقلدان خود مرقوم فرموده اند: (به سند شماره ۱۵ در صفحه ۵۲۸ رجوع شود)

بسم الله الرحمن الرحیم سلام علیکم گفته این سخنران از مطالب باطله و از جمله بدعتهایی است که فرقه ضاله مضله: شیخیه اختراع کرده اند، شرکت در اینگونه مجالس ترویج عقائد باطله آنان و جایز نیست خداوند متعال مسلمین را از شر و روفتنه های آخر الزمان محفوظ بفرماید انشاء الله والسلام علی عباد الله الصالحین.

علی صافی گلپایگانی

حضرت **آیه الله حاج میرزا علی غروی تبریزی** - قدس سره - قبل از شهادت ایشان که عتبات مشرف بودم و به لحاظ استبداد حاکم صدامی تماس غیر ممکن بود در حرم ایشان راز یارت کرده ماجرای رکن رابع را جو یا شدم. فرمود: از اختراعات شیخ احمد احسائی است پایه و اساسی ندارد شیخیه و بایه و بهائیه و این او آخر صوفیه به آن می پردازند.

دفتر حضرت **آیه الله حاج شیخ قربانعلی محقق کابلی**

نظریه ایشان را چنین در اختیار سؤال کننده ای قرار داده است. (به سند شماره ۱۶ در صفحه ۵۲۹ رجوع شود).

بسمه تعالی خداوند محبت فرزندان شماران سبت به ساحت مقدس حضرت حجت (ع) بیشتر و بیشتر گرداند! ولی باید توسل به ائمه از راه مشروع و از راهی باشد که خود ائمه تعیین کرده اند. اما اینکه کسی گفته در کنار خدا و پیغمبر و ائمه یک رکن دیگر به اسم رکن چهارم وجود دارد اشتباه و غلط است. نباید به چنین حرفها اعتناء شود. چون ماهر چه داریم از برکت ائمه طاهرین و پیامبر اکرم است که چون نور خداوند است و بس.

مهر دفتر

حضرت آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی - دام ظلّه -

در جواب یکی از مقلدین خود مرقوم داشته اند: (به سند شماره ۱۷ در صفحه ۵۳۰ رجوع شود).

بسم الله الرحمن الرحيم عقیده مذکور انحراف و گمراهی است و کسی که چنین ادعائی بکند گمراه و گمراه کننده است و باید تکذیب شود و او را به مردم معرفی کنند و مراقب فرزند خود باشید که گمراه نشود و الله العالم.

لطف الله صافی

بخش استفتاءات حضرت آیه الله حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی - دام ظلّه العالی - در جواب سؤال

از محضر مبارک ایشان پاسخ داده اند: (به سند شماره ۸ در صفحه ۵۳۱ رجوع شود).

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم اینها ساخته فرقه منحرف شیخیه است و هیچ اعتباری نزد علمای اسلام ندارد. والسلام

مهر بخش استفتاءات

حضرت آیه الله حاج شیخ محمد رحمتی سیرجانی در جواب شخصی مرقوم داشته اند: (به

سند شماره ۲۷ در صفحه ۵۴۰ رجوع شود) بسمه تعالی رکن رابع از اختراعات شیخیه است.

امضاء

حضرت آیه الله حاج شیخ محمد تقی بهجت - مدظلّه - در جواب سؤال کننده ای مرقوم داشته اند: (به

سند شماره ۱۹ در صفحه ۵۳۲ رجوع شود)

بسمه تعالی تنه راه سعادت انسان در بندگی خداست و آن هم به انجام واجبات و ترک محرمات و میزان

هم شرع مقدس اسلام می باشد.

والسلام

حضرت آیه الله حاج شیخ محمد تقی مجلسی در جواب نوشته اند: (به سند شماره ۲۰ در صفحه ۵۳۳ رجوع

شود). بسمه تعالی در اصول تشیع رکن رابع که واسطه بین شیعیان و حضرت ولی

عصر امام زمان ارواحنا فداه واقع نخواهد بود و در عصر غیبت کبری آن بزرگوار روحی فداه مردم از ناحیه

مقدس مؤلف می باشند فقهاء شیعه که واجد شرایط بوده مراجع کننده و السلام علیکم ورحمه الله

محمد تقی مجلسی

حضرت آیه الله شیخ محمدعلی گرامی قمی مرقوم داشته اند: (به سند شماره ۲۱ در صفحه ۵۳۴ رجوع شود).  
بسمه تعالی رکن رابع راشیخیه عنوان کرده اند. حرف باطلی است و ارتباط با آنها تقویت گروههای ضاله می باشد. توسل به امام زمان واسطه نمی خواهد. واسطه برای تقرب به خدا لازم است که در قرآن ذکر شده است، آنها هم خودائمه - علیهم السلام - واسطه می باشند.

امضاء  
دفتر حضرت آیه الله حاج شیخ محمد طاهر شبیری خاقانی در قم جواب سؤال کننده ای نظرایشان را در اختیار گذاشته اند (به سند شماره ۲۲ در صفحه ۵۳۵ رجوع شود)

بسمه تعالی برای توسل والتجاء به امام زمان ارواحنا فدای رکن رابع لازم نیست، رکن رابع از بدعتهای صوفیه و دراویش است و برخلاف اعتقاد شیعه پیروان ائمه معصومین علیهم السلام می باشد...  
مهر دفتر

حضرت آیه الله ناصر مکارم شیرازی - دام ظلّه - در جواب عریضه مقلدی که استدعا نموده جواب رابه خاتم شریفشان مهمور کنند، شخصادر جواب مرقوم فرموده اند: (به سند شماره ۲۳ در صفحه ۵۳۶ رجوع شود)  
بسمه تعالی این اصطلاح مربوط به جماعت شیخی ها است که پیشوای خود را رکن رابع می نامند و او را لازم الاطاعه می شمردند. هر چند بهره ای از سواد نداشته باشد و این از خرافات آنهاست. همیشه موفق باشید.

مهر مبارک ایشان

در تماس تلفنی با دفتر حضرت آیت الله حاج سید یوسف مدنی تبریزی مدظلّه مسؤل دفترشان با کمال محبت و صبوری دقیقاً مورد راپاسخ دادند و گفتند: چنین ادعائی که باید واسطه ای بنام نوکر مقرب بین حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه و امت باشد در تشیع نیست.

حضرت آیت الله حاج شیخ یدالله دوزدوزانی در جواب سؤال کننده ای نوشته اند (به سند شماره ۲۴ در صفحه ۵۳۷ رجوع شود) با سمه تعالی برای رکن رابع دلیلی نداریم و در توسلات به حضرت امام زمان عجل الله فرجه نیازی به واسطه نیست.

یدالله دوزدوزانی مهر

حضرت آیت الله حاج شیخ یوسف صاعی - دام ظلّه - در جواب سؤال کننده ای مرقوم داشته اند: (به سند شماره ۲۴ در صفحه ۵۳۷ رجوع شود)

بسمه تعالی ج - بهترین راه تقرب به خداوند و امام زمان - علیه السلام - انجام واجبات و ترک محرمات است که در آیات و روایات ذکر شده است و آنچه گفته شده به عنوان رکن رابع نادرست و غلط و برخلاف قرآن و سنت است.

دوازدهم رمضان المبارک

## شیخیه

### جانشینان احسائی

در پی فرار و مرگ مؤسس مسلک شیخیه با آنکه ده هابل صدها شاگردش ایسته فاضل و عالم داشت مهم تر فرزند فقیهی چون شیخ علی نقی احسائی که باحافظه ترین فضلاء و علما بود چندان بارویه پدر هم موافق نبود و با اینکه دستوری درباره نیابت جانشینی - خود به کسی صادر نکرد، معذالک می گویند: نمی دانیم چه رمز و سری در کاظم رشتی وجود داشت که چون بعد از استاد خود برای (ترویج) عقائد و نظریات وی قیام کرده هیچ کس از شاگردان و بستگان نزدیک شیخ با وی معارضه نکردند و به این ترتیب کاظم رشتی که کمتر از سی سال داشت به پشوائی فرقه شیخیه منصوب شد. (شیخگیری و بایبگیری از چهاردهی: ۱۳۷)

درست از همین دوران «سیاست به نحو بارزی از سرزمین عراق عرب وارد مذهب شیعه شد و سعی کرد از راه دین و مذهب راهی برای پیشرفت خود پیدا کند.» (همان مأخذ: ۲۳۸) تا اینکه کاظم رشتی پس از ۸ سال واندی ریاست شیخیه رابه عهده داشتن در سال ۴۸ سالگی درگذشت. و این نفوذ سیاسی که دولت عثمانی در دستگاه شیخ احمد احسائی در تأسیس مسلکی به دست او داشت مورد توجه انگلیس و روس قرار گرفته فرستادگان خود را برای تقویت فتنه ای که احسائی به وجود آورده بود عازم عراق کردند. آنها به صورت ظاهر برای کسب تحصیل عازم عتبات شدند و به لحاظ سابقه ای که از اوضاع شیخ احمد احسائی داشتند مجلی درس کاظم رشتی را که مدعی جانشینی او بود بظاهر برای تحصیل انتخاب کردند. چنانکه وقتی کینیاز الدگورکی فرستاده روس با اسم جعلی - اسلامی شیعی - آیه الله حاج شیخ جعفر لنکرانی (البته با حضرت آیه الله متقی حاج شیخ جعفر لنکرانی که از مشاهیر و مفاخر روحانیت عالی مقام تهران بودند و در مسجد بینائی خیابان قنات آبادنیش کوچه شهاب الدوله امامت و تدریس داشتند اشتباه نشود، حقیقه به اتفاق دوستانی مانند حسین آقامجاهد و آقامهدی فتاحی از محضرش فیض هابرده ام.) در حوزة

کاظم رشتی شرکت می کندمی گوید:رفقای انگلیسی خودرادرنجادیدم(وسیله النجاه تألیف آیه الله زاهدتقی مجاهدشیخ ابوالفضل خراسانی امام جماعت مسجدآذربایجانی های بازارتهران که سال هادریک حضورش را کرده کسب فضائل نموده ام).یعنی جاسوسانی در شکل وشمائل روحانی اسلامی.

کاظم رشتی وقتی به جانشینی می رسدمسئله ی «باییت»وظهورامام غائب رابه نحوی به تلامذه ی خودآموزش می دهدکه تمامی آنان درانتظارقریب الوقوع امام علیه السلام -به سرمی بردندوازاین لحاظ خودراازمره ی یاران حقیقی اوبه شمارآورده،برای دستیابی به مقام نیابت وباییت-درجستجوی شیعه ی کامل ویافتن «رکن رابع»عبادت کرده دست به ریاضت می زدند.

هریک دیگری راسوگندمی داد:که اگر وسیله ی تشریف به حضورامام راویااحیانازاعلام ظهورحضرتش آگاهی یافتندیکدیگر رابی خبرنگذارید (بهائیان:۱۴۳) چنانکه حاج محمدکریم خان کرمانی می نویسد: (بعدازفوت سیدجلیل(کاظم رشتی) بنای تخمین قوتی گرفت وجزم برامرسیدکردندوازپی وصی ایشان برآمدندوهرکس رامحل مظنه می بیندطلب علامت وکرامت می کند.) (رساله تیرشهاب درراندن باب خسران مآب:۲۳۱درمجمع الرسائل فارسی)

درهمین اوقات که حاج محمدکریم خان کرمانی بنا برمدارک ودلائلی خودراجانشین سیدکاظم می داندونهایتاداعیه ی رکن رابع وشيعه کامل دارد،درصددبرمی آیدبدانداآیاریقیبی برای اویافت می شود،که متوجه میرزاشفیع تبریزی شده،پی می برداوفرقه ی شیخیه دیگری رابه پاکرده،مدعی جانشینی کاظم رشتی است. (نودمساله درجواب آقای طاهرنیا) درهمین ایام است که شاگرددیگرکاظم رشتی،علی محمدشیرازی ادعای مقام باییت امام زمان-عجل الله فرجه-رانمودوهمچنین شاگردات دیگرکاظم رشتی به نام های میرزاطاهر،شیخ مهدی قزوینی،سیدولی الله،میرزاهمدانی خلاصه ۳۸نفرهریک مقام باییت ونیابت امام زمان رابه خوداختصاص دادندوسر سلسله مسلک جدیدی شدند.(بهائیان:۱۴۳-۱۴۴)

ازاین افرادبدعت گدازعلی محمدشیرازی به عنوان «باب»مسلک «باییه»رافراهم آورد.حاج محمدکریم خان کرمانی به عنوان نوکر مقرب امام به نام شیخ که آن روزهابه احساسی اطلاق می کردندشیخیه راتأسیس کردکه از موقعیت بیشتری برخوردار شدندوبرای تثبیت خوددست به قتل زدند. (به قصص العلماء تنکابنی:۵۲رجوع شود.)

آنچه مشخص کننده حقیقت وجودی شیخ احمداحسائی می باشد،کاظم رشتی است که ۳۸نفر از شاگردان اوتمامی مدعی «باییت»و«نیابت»امام غائب وبعضامهدویت شده،به اضلال وگمراهی مردم همت نموده،علاوه براینکه خلق کثیری راازراه راست منحرف کردند،راه تسط اجنبی رابه کشورهای اسلامی باز نمودند.چنانکه میرزاجانی کاشانی فریب خورده علی محمدشیرازی می نویسد:«خاصه نورین القمرین وکوکبین الدربین {شیخ احمداحسائی وکاظم رشتی} نفوس بسیاری(را)عارف به علم توحیدومعرفت به

مظاهر حق کرده و طبایع ایشان رانضجی بهم رسانید تا آنکه یا قابل قبول طلوع شمس حقیقت از مغرب ولایت گردند.» (نقطه الکاف: از صفحات ۹۹ تا ۱۰۷ چنین مطالبی دارد.) دقت کنید در این نوشته اشاره شده است که شیخ احساسی و کاظم رشتی زمینه را برای ادعای «باییت» در نهایت «مهدویت» و «الوهیت» علی محمد شیرازی مؤسس «باییه» و پدر بزرگ «بهائیه» فراهم آوردند.

همین شخص جای دیگر که روزهای آخر عمر کاظم رشتی را ترسیم می کند می نویسد: «شاگردان عرض می کردند ای مولای ما! نباشد روزی که نباشید و ماحیات داشته باشیم و آن عالی مقداری فرمودند: که آیاری نمی شوید من بروم حق {علی محمد شیرازی} ظاهر گردد، و وقتی اصرار می نمودند علامت واضحی برای ظهور حق مورد نظر خود به کلام آورد، قبول نکرده ولی به کنایات بسیاری از آثار نیز اعظم علی محمد رابیان کرده در نوشته های خود» که مقصود «شرح قصیده» می باشد نسبت به حقیقت «باییت» اشاره داشته و در رساله «حجه البالغه» نیز علامات نایب امام - علیه السلام - را ذکر می کند که در حق احدی از اهل ایمان بجز مدعی که شمس طالع از ارض فارس {علی محمد شیرازی} بوده باشد صادق نمی آید.

این گونه مطالب موجود در آثار رابیان به اثبات می رساند که شیخیه در بطن خود مستقیماً زمینه ادعای مدعیان باییت و حتی قائمیت را فراهم ساخته اند. (بهائیان: ۱۴۸)

در این صورت گفتار و رفتار ابهام آمیز شیخ احساسی و کاظم رشتی برای آنهایی که سیاست روس و انگلستان زمینه انحرافشان را از قبل فراهم آورده بود، بهترین وسیله به شمار می رفت که خویش را باب امام غائب فرض کرده، یا تکاء و اثبات مقام «باییت» برای شیخ احساسی و کاظم رشتی و مفتوح شدن چنین بابی (به دست آنان) پس از غیبت کبرای امام، جرأت ادعای باییت را در خود بیابند. (همان مأخذ پیشین: ۱۴۵) چنانکه می بینیم علی محمد شیرازی پس از دعوی قائمیت، شیخ احساسی و کاظم رشتی را مبشر خود می شناساند و حتی بعد از او حسین علی میرزا در این زمینه تصریح می کند «اکثر منجمان خبر ظهور نجم را {علی محمد شیرازی} در سماء ظاهر داده اند و در ارض هم نورین نیرین احمد (احساسی) و کاظم (رشتی) {ابقان نوشته همو: ۵۱}

شیخ احمد روجی در این زمینه می نویسد: «شیخ احمد احساسی و کاظم رشتی اصطلاحات علمیه و مطالب حکمیه این ظهور اعظم {ادعای حرام} را به گوش ها آشنا نمودند و ایشان به منزله ی نازل از بحر صادق بودند که مواد استعداد حیات بخشودند.» (هشت بهشت: ۲۳)

در صورتی که بر اساس گزارش تاریخ، شیخ احمد احساسی (رساله ملامحمد ظاهر درج در جوامع الکلم مجموعه آثار احساسی: ۱/۲۳۳ و شرح الزیارة سنگی: ۴۵۸) و کاظم رشتی ضمن رساله ۱۴ از کتاب الرسل (صفحه ۳۶۴) به نام حجه البالغه و شرح قصیده (صفحه ۲۸۹) صریحاً عقیده خود را در خصوص قائمیت حضرت حجه بن الحسن عسکری جهت عوام فریبی اظهار و ابراز داشته اند؛ شیخ احمد احساسی می نویسد: «واقعیت همان است که

در روایات منقول درمأخذ شیعه و سنی بر آن گواه است وائمه و شیعیان بر آن اجماع کرده که امام دوازدهم حضرت محمد بن الحسن العسکری می باشد و آن بزرگ مقام تاهنگام ظهورش زنده است» (شرح الزیاره: ۳۰۵) و کاظم رشتی هم می نویسد: «آن کس که می خواهد در روز میعاد قیامت خداوند را با ایمان کامل و عقیده ی واقعی به اسلا ملاقات کند باید حجه بن الحسن را رهبر خویش بداند.» (شرح القصیده: ۲۸۹) ولی نباید فراموش کرد که شیخ احسائی و کاظم رشتی علاوه بر آنچه صریحاً به حی و موجود بودن قائم آل محمد، حجه بن الحسن العسکری به زبان آورده اند، (حیوه النفس احسائی: باب ۴/ص ۸۵ مترجم) کلماتی نیز داشته اند که زمینه را برای ادعای قائمیت امثال علی محمد شیرازی فراهم آورده است و این را می توان به دو جهت اثبات کرد:

یکم: علی محمد شیرازی در کودکی و نوجوانی (تلخیص تاریخ نبیل: ۶۳ ترجمه عدل حمید اشراق خاوری، کشف الغطاء ابوالفضل گلپایگانی: ۵۶ و ۸۳ حریق مختوم: ۱۰۴۵، کوکب الدریه: ۳۱/۱ نظر اجمالی به دیانت بهائی: ۱۲ گنجینه صدور احکام: فصل ۳/باب ۶۶، ایام سعه اشراق خاوری: فصل ۱/مطلب ۳ ظهور الحق فاضل مازندرانی: ۳/۳۶۳) به سفارش و خواسته های دائی خود در مدرسه ی «قهوه اولیاء» شیراز به مجلس درس شیخ عابد شاگرد احسائی که شیخی مشرب بود می رفت و مدت ۵ سال شیخ عابد آنچه از شیخیگری داشت بر روح و فکر او جا گذارده بود.

دوم: علامه مجاهدزاهد، فقیه شجاع عابد، مرحوم حاج شیخ ابوالفضل خراسانی که خداوند تربتش را نوبار ان فرماید بعد از اینکه ماجرای کینیزادالگورکی را در ایام اقامت ایران شرح می دهند و اینکه چطور به اسم و شکل آیه الله شیخ جعفر لنکرانی از روسیه وارد کربلا می شود و به درس کاظم رشتی عامل دولت عثمانی رفته، علی محمد شیرازی را برای مقصودش شناسائی می کند و تشویقش می نماید که تومهدی موعود هستی، اگر تو در عصر پیامبر اکرم حضور داشتی حتماً به جای علی بن ابیطالب - علیه السلام - به جانشینی منصوب می شدی (یادداشت های پراکنده از علی اکبر زمانی: ۱۸۹/۲) خلاصه فرستاده روس آنقدر به او تلقین می کند تا شبی که علی محمد شیرازی چرس می کشیده (سفینه النجات فی المهلکات والمنجیات: ۵۰۱/۲) پنج شیشه شراب شیرازی به اومی نوشاند تا باورش سازد که صاحب زمان است. (همان مأخذ پیشین: ۵۰۲/۲)

دقت کنید نقش کاظم رشتی در ادعای علی محمد شیرازی بسیار تحریک آمیز است، هر کس آمادگی برای چنین وهم و خیال یا ادعا داشته باشد، فوراً عمداً یا سهواً تحریک شده، مدعی قائمیت می شود. چنانکه علی محمد شیرازی از همان زمان بر این خیال افتاد.

البته مؤلف گرانقدر کتاب محققانه «بهائیان» پس از اجتهاد در گزارش های بازمانده تاریخ این نتیجه را می گیرند: «اگرچه رویه ی شیخ وسید، نوید بخش ظهور چنین پدیده هایی بود، ولی به هیچ وجه من الوجوه نمی توان مرحوم شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی را به زعم بهائیان مؤید افکار علی محمد شیرازی در ادعای بابت و قائمیت و بعد هانسخ شریعت مقدسه ی اسلام و ظهور دعوی جدید دانست.» (بهائیان: ۱۵۷)



درمقابل اینگونه نتیجه گیری که از نوادرنظریات پیرامون نقش احساسی ورشتی درتجریک علی محمدشیرازی است، پیردین و سیاست مرحوم آیت الله مجاهدحاج شیخ حسین لنکرانی می فرمودند: نیازی نبودعلی محمدرابرای دعوی باییت تأییدکنند، زیرا علاوه براینکه در دستورمأموریتشان نبودکه انجام بدهند، از طرفی آنچه می بایست به خواست روس انجام می شد صورت گرفته بود. احساسی و کاظم رشتی بطور غیرمستقیم با ایراد نظریات ضد شیعی خودعلی محمدشیرازی رابرای دعوی باییت که تعبیر دیگری از رکن رابع است آماده کرده بودند.

خاطر دارم وقتی رأی ایشان (منظور حضرت آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی) رابرای حکیم متأله آیه الله حاج سید ابراهیم میلانی نقل کردم فرمودند: «احساسی به هنگام فتنه ای که علی محمد برپا کرد حضور نداشت، فرار کرده در بیابانهای حجاز مرده بود و نیازی نبود که احساسی ورشتی، ادعای علی محمد را تأیید کنند، زیرا نظریات این دو تن تحریک کننده امثال او بود تا بدون پروای دینی مدعی باییت شوند. و لذا به ثبت تاریخ رسیده که ۳۸ تن از شاگردان کاظم رشتی به هر نوع و نامی که شده خود را رابط بین امام زمان - ارواحنا فداه - و امت حضرتش معرفی می کردند. ارا احساسی ورشتی ادعای علی محمد را تأیید و امضاء نکردند سر منشاء این انحراف که بودند شکی نیست و این با تأیید فرقی ندارد.»

علاوه ادوارد براون از مطالعات گزارش های تاریخ پیرامون ارتباط دعوی باییت علی محمدشیرازی و احمد احساسی و کاظم رشتی نتیجه می گیرد ادعای باییت و واسطه بین امام غائب و شیعیان از نقطه نظر شیخیه چندان تازگی و غرابت نداشت. (مقدمه نقطه الکاف: ۲۰)



مانی



کاظم رشتی



شیخ



## بابیه

### فتنه شیخیه

علی محمد شیرازی که از ایام شاگردی «شیخ عابد» با افکار و عقائد شیخیه آشنائی کامل داشت به اعتبار ادعایش بعد از اینکه مقارن مردن کاظم رشتی در عالم خواب فوت او را دید، متوجه انتقال مرکز علمیه او از کربلا به شیراز نیز می شود. (اسرار الآثار فاضل مازندرانی: ۶۳/۲)

علی محمد باب درست همان ایام که از کاظم رشتی عین کلمات و نظریات استادش شیخ احمد احسائی رامی شنیده که ظهور امام غائب بسیار نزدیک است، یعنی بر اساس تفکر شیخ احسائی ظهور حقیقت و روح امام در قالب شخصی معین، بسیار نزدیک دانسته و همیشه در ضمن درس به شاگردانش سفارش می کرد که: «زود است پس از من امام غائب آشکار شود» و مهمتر اینکه می گفت «شاید امام غائب کسی که روح امام در او ظاهر می شود» در میان شماها باشد و به شاگردان و پیروانش تاکید می کرد بریکایک شما لازم است که شهرها را بگردید و ندای امام غائب را اجابت کنید». (بایبگری و بهائیکری و کسروی گرائی: ۸۴)

این کلمات درست همان خواسته ای بود که کینیا زالدگورکی جاسوس روس می خواست و همیشه در تمام درس زیر گوش علی محمد مزمه می کرد. تا اینکه با تحریکات مؤثر او که برای امام تراشی به عراق آمده، حوزه کاظم رشتی را بهترین جایگاه رشد چنین فتنه ای دید. زیرا اساساً برای همین موضوع انگلیس ها و عثمانی ها برقرارش داشته بودند. علی محمد را یافته، آماده تحریک، تشخیص داده و لذا پیوسته به او می گفت: «منظور تو هستی اگر تو در عصر نبوت بودی به جای علی بن ابیطالب انتخاب می شدی». علی محمد که از این کلمات خوشش می آمد. نخست از پذیرش آن ابامی و وزید. ولی جاسوس روس گفت: «امروز از استاد پیرس امام زمان کجاست. او چنان کرد، کاظم رشتی گفت: «چه می دانم شاید اینجاست». همین جواب خوراک سماجت جاسوس روس شد که دیدی منظور تو هستی و باید بعد از کاظم رشتی «رکنیت» را به عهده گیری...

علی محمدشیرای باچنین افکاروموهومات که ازسخنان شیخ احساسائی توسط کاظم رشتی درباب ظهورامام غائب می شنیدوجاسوس روس هم برآن می دمید،درست شش ماه پس ازمردن کاظم رشتی درشب پنجم جمادی الاول ۱۲۶۰نتیجه دادزیراودعوی خودرامبنی بر«باییت»که ازیک سال قبل درسرداشت درست درشرائطی که شاگردان کاظم رشتی هریک به دنبال شناخت شیعه ی کامل وجانشین اوبودندآغازمی کرد.درحقیقت ادعای اوموضوع تازه ای نبود،ادواردبراون می نویسد:«ادعای میرزاعلی محمدشیرازی که باب وواسطه بین امام غائب وشیعیان است ازنقطه نظرشیخیه چندان تازگی وغرابت نداشت.» (مقدمه نقطه الکاف: ۲۰)

چنانکه نوشته هاوگفتارهای اولیه علی محمدشیرازی منطبق بامزاج شیخیه ومغایرباعقائدشیعه ی امامیه مبنی بردعوی باییت بود(بهائیان: ۱۶۴)نامه اورااززندان ماکوبه محمدشاه قاجارگویای این اجتهادمحققانه علامه نجفی مؤلف کتاب برارج«بهائیان»است. می نویسد:«خداراشاهدمی گیرم به اینکه وحدانیت اونبوت اوولایت خلفای رسول اوظاهرنمی شودمگر به مرآت چهارم {رکن رابع} که پرتوی ازمرآت قبلی است وخدامرازطینتی پاک آفریده وبه این مقام رسانید.»

دقت نمائیدتأسی علی محمدشیرازی به شیخیه به خوبی قابل درک می باشد.

دست پرورده کاظم رشتی وتریت شده کینیازدالگورکی روسی بعدازاینکه رساله ی بین الحرمین رادراثبات باییت خوددرپاسخ میرزامحیط کرمانی می نویسد،درسال ۱۲۶۱ پس ازسفرحج بااینکه نشان می داده چیزی جزاثبات ومدح واظهارارادت به وجودحضرت قائم محمدبن الحسن العسکری ندارد،مدعی باییت آنحضرت هم می باشد. به ملاصادق خراسانی دستورمی دهددراذان نمازجمعه پس ازذکرشهادت هاچنین بگوید **اشهدان علیا قبل نبیل باب بقیه الله** وبرنگین انگشترش نقش می کند **«لااله الاالله علی**

**محمدنایب امام»** (فتنه باب ازاعتضادالسلطنه قسمت توضیحات دانشمندمحقق جناب نوائی: ۲۳۳ چاپ دوم.)

## انکارباییت

### جهت ادعای قائمیت

ادعای رکنیت براساس اعتقادشیخیه که به صورت«باب»امام غائب بودن سروصدائی به پا کرده بودو هرکس به نوعی می خواست علی محمدشیرازی رازاین فتنه کبری نجات دهد،نظام الدوله اوراازبوشهربه شیرازآورد. باحضورامام جمعه پیرامون ادعایش سخن هارفت تا اینکه نظام الدوله گفت:برمن روشن شدکه سخن توصدق است وطریقت توپسندیده،درخواب دیدم که توبرمن واردشدی وسرانگشت به پای

من مالیدی؛ مرا بیدار کردی گفتی: «ای حسین جان درجین تونورایمان مشاهده کرده ام از اینجاست که فرستادگان تو راهلاک نساختم برخیز و طریق حق گیر.»

علی محمد که این دروغ ها و جعل را باور کرده بود گفت: «توبه خواب ندیدی بلکه بیدار بودی و من خود بودم که به بالین تو آمدم چنان کردم.»

حسین خان نظام الدوله در پی این سیاست، علی محمد شیرازی را واداشت که اعتقاداتش را به خط خودش ثبت کند. سپس «حکم داد تا او را چوب زدند» به حدی که «زبان به توبه و انابه گشوده بر خود دشنامی چند داده اظهار نادانی و پشیمانی کرد.» (فتنه ی باب: ۱۵)

امام جمعه میانجیگری کرده، او را از دست چوب زنان حاکم شیراز نجات داده، درباره ادعای باییت پرسش نمود که علی محمد شیرازی در جواب گفت: «من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام غایب و مردم» (تلخیص تاریخ نبیل زرندی: ۱۳۸) وقتی علی محمد «رکنیت» یعنی واسطه بین امام و مردم و باییت امام غائب را از خود نفی کرد، قرار شد روز بعد در مسجد وکیل با حضور اهالی شیراز، عقیده خویش را در مورد ادعاهائی که به او نسبت داده اند به اطلاع مردم برساند.

صورتش را سیاه کرده به مسجد وکیل بردند، اظهار توبه و انابه کرد و بر خود لعن نمود حتی پای شیخ ابوتراب امام جماعت مسجد را بوسید. (روضه الصفا: ۳۱۱/۱۰)

نبیل زرندی در شرح این ماجرای تاریخی می نویسد: «بر فراز منبر رفت و گفت: «لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر و حدانیت خداهستم. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه بداند.» (تلخیص تاریخ نبیل زرندی: ۱۴۱) به این اکتفا نکرده پس از توبه مسجد وکیل در سال ۱۲۶۱ با ابلاغیه ای معروف به دعای «الف» اجرای مسجد وکیل شیراز را تأیید مجدد کرد (اسرار آثار خصوصی: ۱۷۹) ولی دو گروه تصمیم گرفتند انکار باییت را به نوعی توجیه کنند «عباس افندی کوشیده است این ننگ را که به ابلاغیه «الف» مشهور است تکذیب یا قلب کنند. (مقاله شخصی سیاح: ۷۰) لکن فاضل مازندرانی که از مشاهیر مبلغان بهائی است بر خلاف عباس افندی مدعی شد: این ابلاغیه که در سال دوم اظهار امر و بحبوحه ی تقیه و ایام اکتفاء به اظهار مقام علم، محض فرو نشاندن مقاومت و معاونت ملاها» (اسرار الآثار: ۱۸۲/۲) صادر گردیده، یعنی اگر ترس نبود چنین توبه و انابه ای صورت نمی گرفت. همین دلیل بطلان ادعای اوست زیرا امام و ابواب و نواب او هیچگاه در موضوع امامت تقیه نمی کنند. اما عجیب و مهم اینست که علی محمد با آن سماجت و اصرار در انکار ادعای باییت و توبه از آن باز جهت حفظ مریدان خود به ترویج همان ادعائی که برایش در انظار مردم توبه کرده بود مبادرت ورزید (کواکب الدریه عبدالحسین آواره: ۵۲/۱) و درست همان ایام که حرکات و رفتارش زیر نظر حاکم فارس بود به درخواست

سیدیحیی دارانی تفسیری برسوره ی کوثرنوشت. اگر از یک سوی به اثبات امامت و طول عمر حضرت حجه بن الحسن العسکری-عجل الله تعالی فرجه- پرداخته است از سوی دیگر به نیابت و بابت غیرمنصوصه ی خود قلم فرسائی نموده (همان مأخذپیشین: ۱۰۴/۱) و همین موجب شد که تصویرتقیه رادرعهده ای به وجود آورد.

چهارسال از آغاز دعوی بابت قائم آل محمد-ارواحنافداه- که «رکنیت» شیخیه است گذشته بود که در ماه صفر ۱۲۶۴، ادعای قائمیت نمود (پنج سال از علی محمد شیرازی: ۱۴) و با ارسال نامه هائی به سوی مریدان خود پایان یافتن مقام «بابت» را اعلام داشته، دعوی قائم آل محمد بودن را به آنها بشارت داد. از این تاریخ دعوی قائمیت را با «اننی انال قائم الذی انتم بظهوره توعدون» (ترجمه تاریخ نیل زرنندی: ۹۲۸) آغاز کرد. در صورتی که در صحیفه عدلیه قائم آل محمد را بر اساس آنچه در امامت تشیع قرار گرفته اند قبول کرده و در صفحه ۲۶-۲۷ همان رساله به آنها شهادت داده ایشان را امام حق دانسته است (صحیفه عدلیه: ۳۸) و مدعی شده است تعبیر سوره یوسف به نام «احسن القصص» را از ناحیه حضرت قائم نموده (رحیق مختوم: ۲۲) و دعای افتتاح را از حضرت امام غائب دانسته است (دلایل سبعة تالیف باب) در ذیل آیه ی مبارکه «اولئک علی هدی من ربهم» می نگارد «والایمان بما نزل الله فی ولایه علی والحسن والحسین {اسامی مبارکه امامان} و علی والحسن و محمد الغائب المنتظر» (الاسرار الاثار: ۱۱/۲) در تفسیر سوره کوثر نیز اعتراف می کند: «فلا شک فی وجود امام القائم الغالب المستور و ان المنکرین من المسلمین ساقطون اقوالهم من درجه الاعتبار» در این صورت ادعای خودش بر اساس معیاری که نزد او حجت است بی پایه می باشد.

و خلاصه «حدیث لوح» که جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است، شیخ احمد احسائی آن را پذیرفته (شرح الزیارة چاپ سنگی) در آن اسامی دوازده امام نوشته شده راقبول نموده و معتقد است اوصیاء پیغمبر اکرم دوازده نفرند، آخرین آنها حجه بن الحسن العسکری می باشد (دلایل سبعة: ۴۷) و شاید به علت این قبول داشتن و پذیرفتن است که شیخ احمد روحی و میرزا آقا جان کرمانی (هشت بهشت: ۲۵۲) و میرزا جانی کاشانی (نقطه الکاف: ۲۳۶) و میرزا حسینعلی بهاء الله (ایقان: ۱۹۰) و شوقی افندی (قرن بدیع: ۱/۳۵۶ مترجم) و اسلمنت (بهاء الله و عصر جدید: ۲۱) و میرزا افشار (بحر العرفان: ۹۹) پذیرفته اند، آنهایی که بعد از علی محمد شیرازی زمام امور مسلک استعماری بهائیت را به دست گرفته اند و قتی با تناقص گوئیهای مؤسس بایه برخورد می کنند مصمم می شوند به نوعی آن را توجیه کنند.

از جمله آن موارد پذیرفتن قائمیت که مخصوص امام دوازدهم شیعه می باشد و ادعای قائمیت با آن پذیرفتن منافات پیدامی کند. عباس افندی شرحی بر رویای یوحنا (شرح باب: ۱۲) می نویسد، تا انکار قائمیت و یا پذیرفتن و خود مدعی شدن که ضدونقیض یکدیگرند را توجیه کند.

یوحنا مکاشفه ای دارد که به صورت رسالات او آخرین رساله ی «عهد جدید» محسوب شده است او گفته: «علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب را در بردارد و ماه زیرپایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است» (عهد جدید مکاشفه یوحنا ی رسول) عباس افندی این مکاشفه را چنین شرح نموده: «این زن آن عروس است که شریعه الله است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب و ماه که در بر و زیر قدم دارد و دولت است که در ظل آن شریعت است دولت «فرس» و دولت عثمانی. زیرا علامت دولت فرس آفتابست و علامت دولت عثمانی هلالست که ماه است این آفتاب و ماه رمز از دولت است که در ظل شریعه است و بعد {یوحنا می فرماید} که بر سرش تاجی از دوازده ستاره است و این دوازده ستاره عبارت است از دوازده ائمه که مروج شریعت محمدیه بودند و مریبان ملت که مانند ستاره در افق هدایت می درخشیدند بعد {یوحنا} می فرماید: «و آبستن بوده از در درزه و عذاب زائیدن فریاد بر می آورد» یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد و زحمات و مشقات عظیمه کشد تا ولدی کامل از این شریعت حاصل گردد یعنی ظهور و بعد موعود که ولدی کامل است در آغوش این شریعت که فی الحقیقه زاده ی شریعت محمدیه بود. یعنی حقیقت مقدسه که طفل و نتیجه ی شریعه الله که مادر است و موعود آن شریعت است.» (بهائیان: ۱۹۶-۱۹۷ به نقل از مفاوضات: ۵۳-۵۴)

علاوه بزرگوار مؤلف کتاب گرانسنگ «بهائیان» نتیجه دلنشین از این اعتراف عباس افندی گرفته می نویسند: برای این اساس:

- ۱- منظور از زن آبستن: شریعت مقدسه است.
  - ۲- منظور از آفتاب و ماه: دو دولت ایران و عثمانی است.
  - ۳- منظور از دوازده ستاره: دوازده امام شیعه هستند.
  - ۴- منظور از فرزند زائید از آن زن: علی محمد شیرازی است.
- بدین جهت و با توجه به تصریح {دیگر} عباس افندی در کتاب مکاتیب مبنی بر اینکه: «دوازده اکیلی دوازده امامند که مانند حواریین تأیید دین الله نمودند و ولد مولود جمال معبود اسن.» مسلم می شود که از نظر گاه عباس افندی، علی محمد شیرازی نه جزء دوازده امام بوده، و نه امام دوازدهم، بلکه ولد موعود آن زن آبستن {شریعه الله} می باشد که برخلاف روش ائمه ی دوازده گانه به ترویج اسلام مبادرت ورزید و شریعت و دیانت جدیدی را ضمن نسخ اسلام ارائه نمود.» (همان مأخذ: ۱۹۷-۱۹۸)

نفی خاتمیت

## برای ادعای نبوت

عطش ریاست و تشنگی کینیازدالگورکی جاسوس روس علی محمدشیرازی را از مقامی به مقامی ترقی و تعالی می بخشید، ولی رفع عطش ریاست و جاه طلبی اورانمی کرد. به همین لحاظ در پی انکار بابت و ادعای قائمیت آرام نگرفته ناگزیر برای فرونشاندن آتش سوزاننده ان بانفی خاتمیت رسول خدا- صلوات الله علیه وآله- مدعی شد در شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ به مقام نبوت و رسالت (بیان فارسی باب السابع من الواحد الثانی) نائل آمده است.

عباس افندی که در شرح مکاشفه ی یوحنا نبوت و امامت دوازده گانه امامان شیعه را پذیرفته کار خویش و فرقه گمراه کننده اش را در این می بیند که این ادعا را پذیرفته اورا پیغمبر بشناسد و بخواند. (مکاتیب: ۲/۲۶۶) در پی این ادعای علی محمدشیرازی پیروان او به زحمت استنباط چنین انحرافی که انکار خاتمیت پیشوای آسمانی اسلام رامی نماید افتادند دست و پاها زدند تا طوری ثابت کنند که نبوت حضرت ختمی مرتبت مرتبت و آئین او هم به جایگاهی می رسد که نسخ می شود. از جمله میرزا جانی کاشانی که تحت عنوان «نسخ دین قائم جمیع ادیان» می نویسد: «و اینکه می گویند حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه الی یوم القیامه صحیح می باشد ولی مراد از قیامت، قیامت قائم می باشد.» (نقطه الکاف: ۱۵۱)

علی محمدشیرازی آنچه را طرفداران مروج و ناشر افکارش بانام و عنوان «قیامت» تعبیر کرده بودند «ظهور» نام گذاشت و خویش را در ردیف ظهورات سابق مانند حضرت موسی و عیسی و حضرت محمد بن عبدالله- صلوات الله علیهم اجمعین- قرار داده، مدعی می شود با ظهورش دین جدیدی به نام «بایان» تحقق پذیرفته است، می نویسد: «در هر زمان به هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود... و از یوم بعثت رسول الله تا یوم عروج آن قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هر کس مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود به قول خود هر کس که مؤمن به آن نبود و از حین ظهور شجره ی بیان (ادعای پیامبری خودش) الی ما یغرب قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول (صبح الاولی) سنه هزار و دویست و شصت که سنه ۱۲۷۰ بعثت می شود اول یوم قیامت قرآن بوده والی غروب شجره ی حقیقت قیامت و آن است زیرا که شیء تا به مقام کمال نرسد قیامت ان نمی شود و کمال دین اسلام الی اول ظهور و منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب آغاز شجره اسلام، آنچه هست و ظاهر می شود. مقیامت بیان «کتاب مسلک بابت» در ظهور من یظهره الله هست، زیرا که امروز بیان (نوشته های خیالی خودش) در مقام نطفه است و در اول ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است.» (از بیان فارسی در بهائیان: ۲۱۴)

## ادعای خدائی

علی محمدشیرازی از طی مراتب «رکنیت» اختراعی شیخ احمداحسائی تاقائیت مقدس تشیع و خاتمیت اسلام خویش را با ادعاهای خیالی و موهوم به خدائی می رساند و خطاب به صبح ازل جانشین خود می نویسد: «لثمره بسم الله الازل انی انالله لاله الااناالوحادانی انالله لاله الااناالاحادالاحیدانی انالله لاله الااناالصمادالصمیدانی انالله لاله الااناالفرید...» (بهائیان: ۲۱۲)

پس از این ادعای الوهیت میرزا حسینعلی بهاءالله آن را تأیید و تصویب کرده می نویسد: «همان حضرت باب که شما و ارباب اعلی می دانید...» (بدیع: ۴۱۲) و عباس افندی نیز الوهیت شهودی دانسته آنرا پذیرفته است. (تاریخ صدرالصدور: ۲۰۷)

آنچه علی محمدشیرازی در این مقطع از بابیت تاقائیت و از خاتمیت تا الوهیت به زبان آورده چیزی نیست که بدون تأثیرپذیری از مسلک های ضد دینی باشد. اگر او خود را از همه انبیاء الهی برتر و مظهر نفس پرودگاری پنداشته و عقیده داشته با ظهورش آخرین آئین آسمانی «اسلام» منسوخ و قیامت موعود در آن قرآن به پاشده است، همان چیزی را ادعا کرده که حسن صباح خداوند الموت مدعی بوده و گفته است: هر پیامبری دوری مخصوص {که} هزار سال است دارد و در آخر هر دوری، قائم ظهور می کند و دین پیامبر خود را تکمیل کرده صاحب قیامت و همان مهدی موعود خواهد بود. این قائم از مقام نبوت و به قول اسماعیلیان از «مقام ناطق» بالاتر و بالاتر است.

علی محمدشیرازی پس از ادعای قائمیت به پیروی از این عقیده اسماعیلی مانند «حسن دوم» اسماعیلی مدعی ظهور قیامت شده با این فرقه که این زمان در اسماعیلیه شریعت برداشته شد ولی در «بابیه» علی محمدشیرازی، شریعتی جداگانه که ناسخ اسلام بود آورد و نسبت به کسانی که آئین او را نپذیرفتند دستور بر خورد خشونت آمیز داد. از جمله وظائف فرمانروای «بابی» را این دانست و قرارداد که نباید جز «بابی» را بر روی زمین بگذارد، باز دستور داد غیر از کتابهای بایان همه کتابهای دیگر محو و نابود شوند و پیروان دانش نباید جز کتاب بیان بیاموزند و «آشنائی با فرق و مذاهب اسلامی: ۱۸۳-۱۸۴)

البته امروز زمان ادعای چنین خرافاتی سرآمده، آنهایی که با علم آشنائی دارند پذیرای چنین سخنان با ادعاهای خنده دار که من خدایم نمی شوند. هر چند در همین زمان گروهی چنان از مرتبت فهم و ادراک



تنزل می کنند که به دنبال چنین مدعیانی می روند ولی باید پذیرفت اینان اگر استخدام شده نباشند از نعمت عقل و شعور بی بهره اند.

## جانیشینی باب

چون بنای شرح حال نگاری نداریم از نقل رسولان و داعیان بزرگ علی محمد شیرازی که خود کتابی جداگانه لازم دارد چشم پوشی می نمائیم، فقط به این اکتفا می کنیم از زمان ادعای «بابیت» علی محمد شیرازی عده ای که بیشترین آنها از شاگردان سید کاظم رشتی بودند به نام خروف حی=۸۱ به اشاعه ادعای اومشغول شدند. از جمله دو برادر به نامهای «حسینعلی» و «یحیی» پسران میرزا عباس نوری بودند که در تهران پرورش یافته خبرچینی سفارت اجنبی رامی کردند و به همین جهت بهره ی بیشتری از دانش و سیاست روز داشته، وقتی دعوی «باب» را شنیدند بنا بر پیشنهاد سفارت روی که خبرچین آن بودند جهت رونق دادن به ادعای او زود آن را اجابت کردند و از داعیان علی محمد شیرازی شدند.

باب حدود یک سال قبل از اعدام، برای مسئله جانیشینی محزون بود تا اینکه نوشتجات یحیی صبح ازل را دیده، از شدت سرور چندین مرتبه برخاست و نشست و شکر حضرت معبود را به تقدیم رسانید. (نقطه الکاف: ۲۳۸)

و چند ماه پیش از گذشته شدنش، به وسیله یکی از یارانش به نام ملا عبدالکریم قزوینی نامه ای به میرزا یحیی نوشته و در آن لوح، او را جانشین و خلیفه ی خود گردانید و آثار ظاهر خود از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات و لباس و انگشتر و امثال آن را با وصیت نامه ای به خط خود برای صبح ازل فرستاد. (همان مأخذ پیشین: ۲۴۴)

ترجمه آن چنین است: «این کتاب از خدای مهیمن قیوم {علی محمد شیرازی} است به سوی خدای مهیمن قیوم {صبح ازل} بگویم ی {آغازها از خداست، این کتابی است که علی قبل نبیل {لقب علی محمد} چرا چنین لقبی را انتخاب کرده؟ برای این که عدد محمد ۹۲ می شود و نبیل در عدد باب محمد هم ردیف است. ذکر کرده است. خداوند برای جهانیان به سوی آن کس که اسمش مطابق است بانام وحید

(می گویند عدد یحیی=۲۸ و وحید نیز عددش=۲۸ به همین لحاظ یحیی را=وحید میدانند. البته این کار هر کس از رهبران ضلالت بابی یا بهائیتی یا زلی باشد اشتباه است زیرا عدد یحیی (ی=۱۰)+(ح=۸)+(ی=۱۰) که جمعی ۳۸ و اگر «یحیا» بگیریم (ی آخر+۱) می شود ۲۹) بگویم از نقطه ی بیان {کتاب ساخته او} آغاز می شوند، به درستی که ای همانم وحید، پس حافظ باشی بر آنچه که نازل شد. در بیان، و امر کن بر آن، به درستی که تو در راه حق بزرگ هستی. (بهائیان: ۲۸۹)

و این امر را به پیروانش اعلام کرده همین جهت قریب به اتفاق بایان یحیی صبح ازل برادر حسینعلی را وصی و جانشین باب شناختند.

یحیی که در این زمان جوانی ۱۸ تا ۲۰ ساله بود علاوه بر لقب «صبح ازل» به «ثمره» هم از ناحیه علی محمد شیرازی ملقب گردید و وقتی بنا بر قول بایان روز ۲۵ شعبان ۱۲۶۶ (مفتاح البواب زعیم الدوله ترجمه مرحوم آیه الله حسن فرید گلپایگانی: ۷۵) از زمان ترجمه درک حضورشان رامی نمودم می فرمودند: مطالبی دارم که اگر در حاشیه بیاورم کتابی جداگانه می شود. فتنه باب: ۲۳ نسخ التواریخ سلاطین قاجار: ۳/۳۰۵) باب را اعدام کردند، صبح ازل با آن مدرک که بر اساس تحقیق علامه محقق سید محمد باقر نجفی «صحت آن محرز و مسلم است» (بهائیان: ۲۹۶) رسماً جانشینی باب را به عهده گرفت. فوراً بایان او را به این سمت شناختند (همان مدرک: ۳۰۴) و او را واجب الطاعه و اوامر او را مفروض الامثال دانستند و متفقاً در تحت کلمه ی او مجتمع گردیدند. (نقطه الکاف: ۳۸) مقدمه ادوار دبرون.)

در چنین موقعیتی چون جوانی ناپخته بود، برادرش حسینعلی را به عنوان پیشکار پذیرفته، او را مورد سلک «بایه» را اداره می کرد. به همین جهت منزل او در تهران «محل رفت و آمد بزرگان و مشاهیر (بایان) شد. او مورد همواره در آنجا رتق و فتق می گردید و در اکثر موارد از او اخذ دستور می نمودند. (کتاب بهاء الله: ۴۰)

این پیشکاری که به حسب ظاهر «زهیچ گونه سوءظنی برخوردار نبود» (بهائیان: ۳۰۸) تا ۲۸ شوال ۱۲۶۸ مطابق ۱۵/۱/۱۸۵۲ که بایان ناصرالدین شاه قاجار را به جرم برخوردهای شدید او با «باب» در تبریز مورد سوء قصد قرار دادند ادامه داشت. تا اینکه صبح ازل «بالباس مبدل درویشی، عصا و کشکول به دست خود را از سر حدایران بیرون افکند و در اواخر ۱۲۶۸ یا اوائل سنه ی ۱۲۶۹ که ماه ذیحجه و محرم می شود وارد بغداد شد. چهار ماه بعد برادرش حسینعلی به او ملحق شده، بغداد در مرکز عمده بایان گردید. در مدت ده سال که در عراق به سر می بردند (نقطه الکاف: ۳۹) صبح ازل کماکان به قدرت خود باقی بود، ولی گویا حسینعلی برادرش از پیشکاری خسته می شود تصمیم می گیرد به هر علت و بهانه ای شده است صبح ازل را راضی کند که از دسترسی بایان دور باشد، این سیاست «موجب تحکیم روز افزون موقعیت حسینعلی در میان بایان گردید.» (بهائیان: ۳۰۹)

اینجا بود که مستی ریاست و عزل صبح ازل در مخیله ی هر سک از قدمای «بایه» عموما و حسینعلی خصوصاً رونق گرفت. (همان مأخذ پیشین) به همین لحاظ مطالبی به بعضی بایان می گفت که تا آن زمان سابقه نداشت. اظهار خود سری او را به صبح ازل رسانیدند، او پس از تحقیق و بررسی بر حسینعلی برادرش متغیر گشته او را به وسیله ی این اظهارات و ادعایش مورد توییح و تهدید قرار داد و دستور داد که دست از این ادعاها برداشته و دیگر چنان سخنانی نگوید. ولی او به نصیحت صبح ازل توجه نکرد. (بایگیری و بهائیکری: ۲۰۱)

عده ای از قدیمی ها که ناظر نشانه های کد تالیه صبح ازل بودند، میرزا حسینعلی راتاحدی تهدید کردند که منجر به قهر حسینعلی و خروج او از بغداد و قریب دو سال در کوههای اطراف سلیمانیه متواری بود (هشت بهشت: ۱۸) و روزگار را با درویشان «نقشبندیه» و «قادریه» (مقاله ی شخصی سیاح) بانام جعلی درویش محمد (قرن بدیع ترجمه نصرالله مودت: ۱۱۲/۲) می گذرانید تا اینکه به ماهیت او پی بردند. در اویش او را از خانقاه اخراج کردند (بهائیان: ۳۱۰ به نقل از رحیق مختوم) زیرا می ترسیدند دستگاه آنان را به تشکیک مریدان مبتلا کنند و او در مدت اقامت استفاده و بهره اش را برده بود.

چون کار حسینعلی به اینجا کشید، ناچار به قول نویسندگان ازلی «عریضه ی استدعائیه» ای (فلسفه نیکو: ۵۸/۴ تنبیه النائمین: ۱۳) به صبح ازل نوشته، تقاضای عفو و بخشش کرد و او فوراً نامه ای مبنی بر دعوت احضار برادر و پیشکار خود به وی نگاشت. چنانکه بعدها میرزا حسینعلی می نویسد: «باری تا آنکه از مصدر امر (ناحیه یحیی) حکم رجوع صادر شد لا بد است تسلیم نمودم و راجع شدم.» (ایقان: ۱۹۵) عاقبت پس از حدود سه یا چهار سال در به دری مراجعت کرده، کتاب «ایقان» را در اثبات دعاوی علی محمد شیرازی نوشته، در آن به حسدورزی خود نسبت به صبح ازل اشاره نموده، می نویسد: «اگرچه در این ایام رایحه ی حسدورزی که قسم به مربی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آن را اولی نه تاحال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد.» (بهائیان: ۳۱۲)

## بهائیت

### نفی وصایت بابت

دلجوئی و پذیرفتن یحیی صبح ازل کوچکترین تأثیری در برادرش حسینعلی که هوای ریاست و جانشینی «باب» کور و کرش کرده بود نگذاشته، همان سودای خیانت و کودتارادرسر می پروراند و «رفتارش همان می بود، رمیدگی میانه او با میرزا یحیی از میان بر نمی خواست» (بهائیکری کسروی: ۴۲) و این به لحاظ برآورده نشدن انتظارش از علی محمد شیرازی بود، زیرا می خواست «باب» او را خلیفه خود گرداند و او بر خلاف انتظار حسینعلی، برادرش یحیی را بالقب صبح ازل به جانشینی خود برگزید.

از این روح حسینعلی وقتی متوجه چنین انتخابی گردید بازیرکی و دوراندیشی مقدماتی رافراهم آورد تا برادرش یحیی را از دیدگان بایان دورنگاه دارد و زمینه به قدرت رسیدن خویش رافراهم آورد. کسروی صورت این حرکات ریاست طلبانه را چنین ترسیم می کند: «برخی از سران بابی را به سوی

خودکشانیده از آن سونیزبا «بایانی» که در ایران می زیستند نامه نویسی ها کرده، زمینه را برای خودآماده گردانیده بود.» (بهائیکری کسروی: ۴۴)

شوقی افندی نیز از صبح ازل نقل می کند و قتی نفوذ میرزا حسینعلی و اهتمام بایان را نسبت به او دیدگفته بود: «اگر من خود را از انظارناس مخفی نساخته و پیوسته خویش را ظاهر نموده بودم اکنون این افتخارات که درباره ی ایشان رعایت می شود در حق من نیز منظور می گردید.»

میرزا آقا جانی کاشانی که بعدها بالقب «خادم الله» کاتب آیات گردید، او را در این خیال به شدت ترغیب و تحریص می کرد.» (نقطه الکاف: مقدمه ادوار در براون)

صبح ازل که می دید پیروانش به راه و روش بهاء می پیوندند هیچگونه کوشش مثبتی نمی کرد و به همان ریاست (در معرض سقوط) قناعت کرده بود.» (باییکری و بهائیکری: ۲۰۴)

بدین ترتیب وصایتی را که علی محمد شیرازی «باب» مقدس این مسلک بر صبح ازل سپرده بود با بر اعتقادی که حسینعلی به باب و باییت می نمود و در حقیقت ادعای باب و باییت رانفی می کرد تا خود را بر خلاف میل سر کرده فتنه بایان به ریاست رسانده، حتی علی محمد شیرازی رانفی کند. و خویش بطور مستقل برخلاف قانون ارادتمندی که ایجاب می کرد از صبح ازل اطاعت کند، زمام امور اداره باییت را به دست گیرد. رانموده، فتنه ای در مسلک «بایه» فراهم آورد و اگر بهائیان کنونی کمی به چنین اوضاع بیندیشند بدون کوچکترین بحث و جدالی می پذیرند، اگر حسینعلی معروف به بهاء الله واقعا به مقام علی محمد شیرازی معتقد بود که می باید باشد، چنین حرکتی مخرب را علیه صبح ازل جانشین «باب» آغاز نمی کرد. پس معلوم است خلق در پی چیز دیگری بوده اند که مسلک بایه را تأسیس کرده اند؛ خواسته اند باین دام ودانه با معنویات خلق که فرییشان را می خورند دنیائی بدون کمبود برای خود فراهم آورد.

## دعوی من یظهره الهی

### از باغ رضوان

سوء نیت ها در باطن و حسن نیت های ظاهر حسینعلی، چنان جانشین «باب» صبح ازل را از آنچه می گذشت غافل کرده که نتوانست متوجه خدعه های او در نقض نص وصایت علی محمد شیرازی «باب» گردد و به حرکت جدید ضد خویش پی ببرد.

سیدباب به تقلید از رسول خدا-صلوات الله علیه وآله-که بشارت به قائم آل محمدی دادند در مواضع مختلف متعددی از کتاب «بیان» پیروان خود را به ظهور «من یظهره الله» بشارت می داد و گرویدن به او را جزء واجبات اهل «بیان» و موجب رستگاری واقعی آنان می دانست و خاطر نشان کرده بود «من یظهره الله، کتاب ناطق است و وقت ظهور او ایمان جمیع منقطع می شود مگر کسانی که به او ایمان آورند» در حقیقت از نظر گاه بیان کتاب بایان «بیان میزان حق است الی یوم من یظهره الله و آن روز، روز کمال بیان و اخذ ثمرات آن است»، به سخن دیگر مندرج در بیان «اول ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است». ظهور من یظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست» نمی داند، ولی متذکر می شود «اگر عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند، احدی در نار نمی ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نمی ماند.»

مطابق چنین پیشگوئی، من یظهره الله به عدد کلمه غیاث یعنی پس از ۱۵۱۱ یا به عدد مستغاث ۲۰۰۱ که از ظهور باب بگذرد، ظهور خواهد کرد. ولی گویا علی محمد شیرازی خود از آنچه در بیان به قید تحریر در آورده غافل می شود، با مشاهده چند نامه از جوانی ۹ ساله به نام یحیی نوری که او را صبح ازل لقب داده، امر وصایت را به او اختصاص می دهد و صبح ازل من یظهره الله می شود.

سرشناسان بایه که از شعور و زیرکی برخوردار بودند و تمام وقایع را زیر نظر داشتند و بعضا بر اساس جاسوسی مأموریت داشتند هر چه می بینند نزنند و بازی مسلک سازان سیاسی را برهم بزنند، با توجه به تعاریف علی محمد شیرازی از «من یظهره الله» صبح ازل را مثنیاق چنان تعاریفی نمی یافتند؛ خرده خرده به این فکر افتادند چه چیز از صبح ازل کمتر دارند که من یظهره الله نشده اند. در پی این فهم هامیرزا اسداله اصفهانی ملقب به دیان، میرزا عبدالله غوغا، حسین جان سید حسین هندیانی، حتی میرزا محمد نبیل زرنندی دعوی من یظهره اللهی کردند. (فلسفه نیکو: ۵۶/۴) بازار این دعوی چنان گرم و داغ شده بود که نوشته اند: «هر کس با مدادن از خواب پیشین برمی خاست تن را به لباس این دعوی می آراست.» (هشت بهشت)

حسینعلی که خود داعیه این مرتبت را داشت و نمی خواست کسی مدعی این مقام گردد به اسم دلسوزی و مسئولیت بابی بودن با همکاری صبح ازل و بعضی از قدمای بایه زیر پوشش دفاع از خلیفه علی محمد شیرازی رقیبان خود را که مدعیان «من یظهره الله» بودند سرکوب کرد. مثلاً میرزا اسداله تبریزی دیان را کشته به شط العرب انداخت.

در چنین موقعیتی که میرزا حسینعلی اوضاع را هرج و مرج می دید مصلحت را در آن یافت که خود نیز این دعوی را ساز کند (هشت بهشت) و از قافله رقبای صبح ازل بازماند و لذا در اندیشه فراهم آوردن مقدمات مقصود کوشید. (لوح ابن الذئب: ۱۲۳) در این مسیر نوشته های باب را که در دسترس بایان بود جمع اوری کرده، پس از بررسی و مطالعه ی آنها، درست زمانی که سفیر ایران در بغداد و حکومت عثمانی توافق

کردند بایان به اسلامبول فرستاده شوند، در باغ نجیبه بغداد که بهائیان «باغ رضوان» نامش نهادند، در بهار سال ۱۲۸۰ از مزه ی ادعای «من یظهره اللهی» رابه گوش بایان که اطرافش بودند رساند. «مأموریت خویش رابه اصحاب واحباب اعلام کرد.» (قرن بدیع: ۱۸۷)

و در سال ۱۲۸۳ که پنجاه سال داشت به طور رسمی به صورت اعلام عمومی سرانجام داد. سپس برای اینکه چنین ادعائی رابه امضاء ضوابط وشرائط آن مقام برساند، شایع کرد باب در آخرین لوحش مکرر در مکرر حسینعلی رابه عنوان: من یظهره الله نام برده و در همان لوح لقب بهاء الله رابه اوداده است.

امان الله شفا که از بهائیان برگشته می باشد این ادعا را که علی محمد شیرازی به حسینعلی لقب «بهاء الله» داده است نادرست خوانده می نویسد: «و دلیل دیگر بردروغ بودن این ادعا آنکه دختر بهاء می گوید میرزا حسینعلی را در این آخرین لوحش به لقب بهاء الله ملقب ساخت و حال آنکه نبیل در ذکر قضیه ی قلمدان ومهره ها و آخرین لوح نه تنها ذکر از این موضوع ننموده که باب، حسینعلی رالقب بهاء داده باشد، بلکه معتقد است این لقب را خود او برای خویش انتخاب کرده» (نامه ای از سن پالو: ۲۸۵) و به چنین دروغی آبروداده است.

گویا از جمله نشانه هائی که می تواند ادعای جانشینی را تأیید کند و صبح ازل یا بهاء الله را «من یظهره الله» بشناسد و سائل خصوصی «باب» مانند قلمدان ومهر مخصوص اومی باشد که نزدیحیی صبح ازل بوده و برادرش حسینعلی برای اینکه چنین کمبودی را در کنار ادعای «من یظهره الله» جبران کند خواهر حسینعلی مدعی می شود: «در ایام ادرنه صبح ازل درخواست کرد که به او اجازه داده شود تا این آثار را ببیند و بهاء الله موافقت نمود؛ لکن دیگر این آثار مرجوع نگردیدند. صبح ازل آنهارا نزد خود نگاه داشت تا داعیه ی رسایت خود را بر بایان بدین وسیله تأیید و چنان وانمود کند که باب آثار مذکور را به اوداده است. علامه محقق سید محمد باقر نجفی پس از بررسی کاملاً محققانه می نویسد: «هر سه نفر {حسینعلی، خواهرش ورقه علیا و میرزا عبدالکریم قزوینی} تصدیق دارند که آثار باب به اضافه قلمدان ومهر مخصوص او نزدیحیی صبح ازل بوده است. منتها عبدالبهاء و خواهرش می گویند: «قلمدان ومهر و آخرین آثار را یحیی صبح از بهاء به عنوان ملا فطه گرفته دیگر مرجوع ننموده، این خود صرف ادعا بوده و بلا دلیل می باشد. بلکه بالعکس از شخصی چون بهاء که به مراتب سیاسی تر و باهوش تر و با تجربه تر از یحیی بوده باور کردنی نیست که فریب برادر مدعی را بخورد.» (بهائیان پاورقی: ۳۳۶)

به علاوه دروغ بودن نسبت تعیین جانشینی بهاء الله را که به میرزا علی محمد باب داده اند می توان از نقل آن فهم کرد؛ ورقه علیا می گوید: باب آخرین آثار و مهر و قلمدان خود را به عبدالکریم قزوینی داد تا به بهاء بدهد ولی نبیل زرنندی می نویسد به ملا محمد باقر سپرده بود.

کاردانستن جزئیات تاریخ مسلک باب به این جایگاه که می رسد باید به موضوع بسیار مهمی دقت نظر داشت، اگر بر فرض محال آنچه علی محمد شیرازی مدعی شدنوعی ضلالت و گمراهی نباشد که هست، نسبت به ادامه مسلک «بایه» بدون هیچ تردیدی رشته جانشینی که توسط حسینعلی بهاء و یحیی صبح ازل ادامه یافته چون می باید اتصالش بطور حتم و یقین به علی محمد شیرازی معروف به «باب» مسلک سازمستند باشد و نیست دو باطلی است که در باطلی به فریب و اغوای مردم پرداخته، خلق اگر واقعاً برای اعتقادات خود احترام و قداستی قائل هستند باید از مسلک سازان سودجو که در استخدام استعمار هستند راه جدا کرده، خویش را از هلاکت و ضلالت نجات دهند.

زیرا علاوه بر آنکه مطرح شدن حسینعلی و برادرش یحیی صبح ازل در دستگاه باب بر اساس فعالیت‌های امپراطوری روس در ایران آغاز می شود و آنها را به صورتی که بتوان مدعی جانشینی شوند مطرح می کند، وقایع پیرامون مسئله جانشینی علی محمد باب گویای خدعه ها و نیرنگ‌های این دو برادر بر سر جانشینی باب می باشد که آنرا ضلالتی در گمراهی می نماید.

دقت در آنچه میان دو مدعی جانشینی باب گذشته است نشان دهنده بی ایمانی و بی اعتقادی به همان مسلک ساختگی باب می باشد، حسینعلی که حدوداً ۲۰-۸ سال برادرش را به عنوان جانشین باب تعظیم و تکریم می نموده، بعد از ادعای «من یظهره اللهی» صبح ازل را گامی خواند (بدیع: ۳۳۳) و با القاب خر، گوساله، گاونر، مار، مگس، سوسک مورد خطاب قرار داده، بلکه با صراحت حرام زادگی صبح ازل برادرش را اعلام داشته (مائده آسمانی به اهتمام عبدالحمید اشراق خاوری: جزء ۴/۳۳۷) و مهمتر اینکه مدعی است صبح ازل در بغداد به همسر دوم باب تجاوز کرده و پس از آنکه سیر شده است او را وقف عام مریدانش نموده است (بدیع: ۳۷۹ چاپ ۱۲۸۶ و اقتدارات چاپ سنگی: ۴۹ و مائده آسمانی: جزء ۴/۳۳۷) و به این هم اکتفا نکرده، مدعی می شود یحیی صبح ازل شخصی شرابخوار، متجاوز به دختران باکره و زنان شوهردار می باشد. در آخر می نویسد: و اعمالی که والله خجالت می کشم از ذکرش. (بهائیان: ۳۴۲)

و متقابلاً پیروان یحیی صبح ازل علاوه بر اینکه نسبت‌های حسینعلی را اتفرا و تهمت بی اساس قلمداد می کردند به فاش نمودن اسرار پنهانی زندگی او همتی قابل توجه داشتند و مدعی شدند صبح ازل مورد توجه زن حسینعلی بوده، مهمتر اینکه او خود دخترش را به برادرش صبح ازل پیشکش کرده است. (بهائیان: ۳۴۲-۳۴۴) و برای دست یافتن به جانشینی باب به زندگی مخالفان خود با خنجر و قمه خاتمه می دهند اجسادشان را در درجه می ریزند. (همان مأخذ: ۳۴۷)

آیا چنین افرادی شایستگی اقتدار در امور معنوی را دارند که عده ای در سنین مختلف به آنها توجه نموده، مقتدای خویش قرار داده اند؟! مسلمانان جواب هر منصف سعادت طلبی که از غرض و مرض خالی است

منفی می باشد. در شناخت جنایات و کثافتکاری های صبح ازل و حسینعلی همین بس که دولت عثمانی ازل و بهاء و پیروانشان رابه دادگاه کشانید و دادگاه رأی داد تبعید شوند. (بهائیکری کسروی مطالعه شود). این جنایات چنان غیر قابل انکار است که بهائیان خود نیز به آن اشاره کرده اند. (قرن بدیع: ۲/۲۴۵ ترجمه نصرالله مودت مطالعه گردد.)

## بهائیت

### ابداعی در پی بابیت

آنچه می باید مورد توجه بهائیان قرار گیرد موضوع حائز اهمیت است که اگر به آن دقت شود به اختراعی بودن مسلک «بابیه» و «بهائیه» پی برده شده و خواهند دانست این دو مسلک به ظاهر به یکدیگر شبستگی دارند ولی حقیقت چنین نیست. زیرا بهائیت بنا بر خواست علی محمد شیرازی به وجود نیامده است. پس حسینعلی مانند باب مسلکی را بر اساس خواسته های سیاسی وزارت مستعمرات انگلیس به وجود آورد تا «بابیه» ساخته دست روس، قدرت اجتماعی غیر قابل کنترل نشوند. در حقیقت این مزاحم ادیان آسمانی، خود مزاحمی برای دنیا خواران محسوب نشود. چون تاریخ نشان می دهد صاحبان قدرت که همیشه از نیروی انقلابی در درون کشور ترسناک بودند سعی داشتند در مقابل هر قدرتی دیگری رابه صورت مترسک قرار دهند. برای نمونه «شیخیه» پیروان شیخ احمد احسائی رابه دست سرکار آقاهای کرمانی و سروسامان دادند تا در مقابل پیشرفت غیر قابل جلوگیری تشیع قرار دهند و سپس برای اینکه مبادا خود بلائی شود «بابیه» را در مقابل، بوجود آوردند و خلاصه «بهائیه» اختراع حسینعلی بهاء را مترسک «ازلیه» وارث «بابیه» ساختند. (\* به قدرت رسیدن صفویه، سلاطین بعد از او را متوجه تصرف نموده که چطور گروهی به ظاهر تارک دنیا قدرتی شده، به صورت حکومتی قدرتمند در مقابل قدرتهای حاکم ایستادگی کرده، سالها حکمرانی نمودند، به همین لحاظ در دوره های افشاریه و زندیه حتی زمان فتحعلیشاه قاجار، تصوف به صورت زادگاهی برای به قدرت رسیدن شناخته شده، صفویه مشکوک و مورد تعقیب و شناسائی قرار گرفتند. و آن روز که انگلیس و روس در مقابل مسلک سازی عثمانی، بابیه و بهائیه رابه وجود آوردند تا در مقابل توانمندی آئین مقدس اسلام، خاصه رهبران آزادیخواه تشیع مسلحانه داشته باشند و پیشوایان دینی ضداستعمار تشیع رابه آن سرگرم سازند. از کنار ولیعهد دومین پادشاه قاجار، دوصوفی نعمه الهی در استخدام اجنبی به نامهای میرزا آغاسی و میرزا نصرالله اردبیلی را مورد توجه شاه آینده قرارداد، آنان را نیز موظف کرده بودند از شاهزاده ای که با سیاست ضد تصوف پرورش یافته، شاهی حامی صوفیان متواری فراهم آورند. ولذامی بینیم آنگاه که محمدشاه قاجار با توافق روس و انگلیس از تبریز به تهران آورده می شود تا زمام امور ایران رابه عهده گیرد، دورئیس تصوف نعمه الهی به نام میرزا زین العابدین شیروانی بالقب صوفیانه «مست علیشاه» و میرزا زین العابدین شیرازی «رحمت علیشاه» در کنار سفیر کیبران انگلیس و روس باشاه



وارد پایتخت شده، برای بساط درویشی که از هندزایشگاه انگلیس آورده شده بود در دربار جایگاهی فراهم آوردند تا جهت درهم ریختن قدرت رهبران آزاده تشیع چاره ای داشته و در مواقع ضروری مشایخ صوفیه را برای جلوگیری پیشرفتهای ایشان به میدان مبارزه فرستند. این سیاست شیطنی ادامه داشت تا دوران پهلوی دوم که تصوف به قدرتی قابل اعتناء و وابسته به فراماسونری تبدیل شد. رجال لشکری و لشکری کهنه کار که به انگلیس و آلمان و روس وابسته بودند برخلاف قانون ارتش که نمی بایستی درجه داران در دسته و گروهی فعالیت داشته باشند، اغلب به صورت سنت مرسوم در صوفیه نزد شیوخ نعمه الهی گنابادی وصفی علیشاهی و مونس علیشاهی مشرف شده حتی برای گرمی بازار فرقه های تصوف بالباس نظامی خود در نظر مردم به طور علنی رفت و آمد داشته به دستبوسی روسای صوفیه می پرداختند، (حتما کتاب محققانه بی نظیر «از موی صوفیان تا حضور عارفان» تالیف استاد سید تقی واحدی را که بانام جدید «در کوی صوفیان» منتشر شده است حتما مطالعه کنید). و این دو خاصیت در برداشت:

مردم عوام دنیا طلب چون آبادانی زندگی شخصی و ترقی اجتماعی را دوست داشتند به طمع می انداخت جهت پیشرفتهای اجتماعی و رسیدن به آرزوهای محال به تصوف فرقه ای که سرشناسان مقامات حکومتی درویشان آن به شمار می رفتند روی آورند.

۲- گرفتارانی که در پی دستی بودند تا گرهِ های کورزند گیشان را باز کرده، مورد حمایت قرارشان دهند، به چنین امیدی صید فرقه های شدند. کار پیشرفت صوفیان در حمایت همه جانبه حکومت به جایی رسید که می بایست به حال آنها هم فکری می شد و لذا رجال سیاسی وابسته، بین فرقه هاتسلیم شدند. تا به گفته نزدیکان محمد رضا پهلوی اگر فرقه ای می رفت شاخی گرد فرقه دیگری برای مقابله کردن به میدان فرستاده شود. و لذا مطالعه تاریخ رجال سیاسی وابسته ایران نشانه می دهد ارتشبد نصیری، اقبال، تیمورتاش از ارادتمندان و معتقدان و دستبوسان مشرف شده فرقه گنابادی بودند. البته، تیمسار افضلی مرید و سرسپرده و مروج حاج مطهر علیشاه رئیس فرقه خاکسار بود و شاهپورهای خوشگذران در کنار خیلی از خوانندگان از جمله رونق دهندگان دستگاه جواد نوربخش رئیس دیگر نعمه الهی و صادق عنقرائیس مکتب اویسی به شمار می رفتند و بلائی برای تشیع محسوب می شدند. در همان دوران که علی محمد شیرازی با ادعای بابت سروصدایش در مسیر تأمین خواست روس هاجلب توجه کرده بود، عده ای از خود فروخته های ایرانی که به استخدام روس هادرامده بودند با پذیرفتن علی محمد شیرازی، شوق و ذوق بابی شدن را در مردم عوام می آفریدند. انگلیس هادراین فکر بودند که درون مسلک ساخته و پرداخته روسها نفوذ کرده، گروهی از همان تبار برای تأمین خواسته های آنان در مقابل روس هاقرار گیرند. و لذا بعد از مرگ باب در میان جنجالی که بین یحیی صبح ازل و حسینعلی بهاء به وجود آمده بود انگلیس ها با حسینعلی سازش کردند؛ او را برای ابداع مسلکی ظاهر و وابسته و ادامه دهنده بایه مورد حمایت قرار داده مأموریت دادند. (\*) و تمام این زاد و ولدهای تصوف فرقه ای را بلای جان آئین آسمانی اسلام نمودند.

حسینعلی پس از قتل و کشتار و فاداران، ثابت قدم و بازمانده یحیی صبح ازل، مدتی در زندان دولت عثمانی بازداشت شد. (ترجمه قرن بدیع: ۲/۲۴۵) و پس از آزادی به محاسن نامورد قبول بایه که به ضرر او بود و جعل مدارک پرداخت چنانکه ادوار دبر او می گوید: «کتب و اسنادی را که دلالت بروصایت بلاشبه ی او {صبح ازل} می نمود محو» کردند (مقدمه براون بر نقطه الکاف) تابی پایگی دعاوی بهاء بر اساس بایه آشکار تر نشود.

سپس مسئله «مستغاث» را که عددش ۲۰۰۱ زمان ظهور «من یظهره الله» بود به طور خاصی در کتاب ایقان (صفحه: ۱۰۲) تغییر داد و عجیب است وقتی پس از اعلان دعوی من یظهره اللهی، بایه بر اساس اسم «مستغاث» با او به مخالفت قیام می کنند دوباره در کتاب «اشراقات» به اسم «مستغاث» استناد می کند تا او را به للثمره» (صفحه: ۷) که از باب داشته «بیان» کتاب او را تعدد کل شی {۳۶۱} تکمیل کند پس از اعدام او تکمیل

کردتأخدائی خودرابه وصیت باب اثبات کند.(نام این کتاب که ۱۵۶صفحه است درحدودسال۱۳۳۷ازطرف بایه تهران منتشرشد«متمم بیان»می باشد.)

حسینعلی رقیب صبح ازل نیزمتقابلابعدازدعوی «من یظهره الهی»باعنوان جانشینی علی محمدشیرازی تصریح اوراخطاب به یحیی صبح ازل برای تکمیل «بیان»انکارکردمدعی شدکه «ایقان»همان تکمیل «بیان» است. چنانکه شوقی افندی می نویسد:«کتاب مستطاب ایقان که درسین اخیره دوره ی اقامت بغداد۱۲۷۸هجری طی دوشبانه روزازقلم مبارک نازل گردیدوبانزول آن بشارت حضرت باب تحقق پذیرفت ووعده الهی که حضرت موعود«بیان فارسی»راکه ناتمام مانده تکمیل خواهدنمود.»(مطلب بالقیابی مانند«وعده الهی»یا«حضرت موعود»به لحاظ حفظ اصالت مطلب شوقی افندی عینانقل گردد.)

آنچه مهم وقابل دقت وتوجه می باشداین است که حسینعلی مؤسس بهائیت باادعای تبعیت ازعلی محمدشیرازی مؤسس «بایه»می خواهدتفہیم کندکه بهائیت ادامه دهنده باییت است.درمعناچه مخالفتهای صریح باباب نموده است.

پس بایدپذیرفت«بهائیت»ابداعی دردرون مسلک اختراعی بایه می باشدکه مسیرخدمات علی محمدرازروس پس ازملقات کنسول انگلیس ونماینده فرانسه دربغداد(آشنائی بافرق ومذاهب اسلامی:۱۸۵)به انگلیس تغییرمی دهد.(برای دانستن جزئیات آن که چگونه مسلک ساخته روس درخدمتگزاری انگلیس درآمدوبعدازصبح ازل وحسینعلی ماجرابه کجاکشید وامروزبهائیان درخدمت چه سیاستی هستندحتماکتاب محققانه«بهائیت درایران»نوشته دکترسعیدزاهدزاهدانی رامطالعه کنید.)

## توقف مسلک سازی

### شرکت در دین زدائی جامعه

پس از۵۷۵«مدعی باییت»که فقط درمازندران به قتل رسیدندحسین علی نوری بهاءالله باجلیاتی ازقول علی محمدشیرازی باب وکشتارهای وحشتناک مخالفان خودبربرادرش یحیی صبح ازل که دلائلی برای جانشینی باب داشت چیره شد.بهائیت راادامه باییت فراهم آورده،دستگاهی به هم زد.دیگرمسلک سازی متوقف شده،پیروان مسلک آوران گمراه،درقالب«شیخیه»،«بایه»،«ازلیه»،«بهائیه»بانشعابات فرعی خودفعالیت سابق خویش راادامه دادند.

دراین دوره یحیی نوری معروف به صبح ازل به عنوان جانشین علی محمدباب رهبری ازلیان رابرعده داشت،باهمان خرافات واختراعات میرزاعلی محمدشیرازی درخدمت استعماردرآمده بانام ازلیه فعالیتهای ضددینی خویش راادامه می دادوعباس افندی مشهوربه عبدالبهاکه جانشین حسینعلی نوری

شده بود، رهبری بهائیه راعهده گرفته، متقالاماندمویش یحیی صبح ازل تحت پوشش مسلکی ضددینی که ظاهرادنباله بدعتهای مذهبی علی محمدباب وپدرش حسینعلی بهاءراگرفته بود درتحقق بخشیدن به خواسته های اربابان ضدایرانی خودکوشابود.

تحقق وبررسی این دوره ازتاریخ که مصادف است باعصرزمامداری مظفرالدین شاه ونهضت مشروطه ورشدتجارت خارجی توام بارقابت روس وانگلیس مهمترتضعیف دولت ایران(اقتصادسیاسی ایران ترجمه ی محمدرضانفیس:۸۴)ووام گرفتن ازبانک شاهنشاهی برای تأمین هزینه تاجگذاری(خاطرات سیاسی ازحافظ فرمانفرئیان:۲۲۲)ووامهای دریافتی ازدیگرکشورها برای رفع ضعف مالی دولت(تاریخ مشروطه ایران احمدکسروی:۲۵-۲۴)وپذیرفتن شرائط کشورهای بیگانه دردریافت وامهای سنگین (عصربی خبری یاتاریخ امتیازات درایران ازابراهیم تیموری:۳۸۶)اگرچه موجب بی ثباتی نظام سیاسی وتعویض پنج نخست وزیرگردید،(خاطرات سیاسی میرزاعلی خان امین الدوله تالیف فرمانفرمائی:۲۲۸)لکن نقش پیشوایان دینی رادرتصمیم گیری های دولت جانداخت.(همان مأخذ:۳۳۱)تاحدی که مخالفت روحانیون،موجب استعفای امین الدوله نخست وزیر(همان مأخذ:۲۷۳)واتحادآنان باتجاروبرخی ازمقامات سیاسی علیه امین السلطان گردید.(مبانی روش تفکراجتماعی دراسلام ازدکترسعیدزاهدزاهدانی:۱۸۲)

اینجا بودکه باتردستی وابستگان به بابیه وازلیه وبهائیه جهت دستیابی به منظورپنهانی وحل شدن درگروه های باآبرووخوش نام جامعه درکنارمشروطه خواهان ضداستبدادقرارگرفتندفعالیتهای ظاهرामذهبی ،مسلک بی پایه دینی بابیه که بهائیه نام گرفته بودبه تحقق بخشیدن به اهداف سیاسی غریبه های سیاسی تبدیل گردید.

دراین مقطع ازبررسی تاریخ به علت تأسیس مسلک سازی باآب ورنگ وعنوان دینی پی می بریم وفهم می کنیم دشمنان ایران چون برشرافت ایمانی ایرانیان پی برده وپایبندی آنهارانست به دین یقین نموده بودند،نفوذدینی رابهترین راه رسیدن به مقاصدسیاسی خودتشخیص داده وبه وسیله ایادی مسلکهای نظیر صوفیه،شیخیه،بابیه،ازلیه وبهائیه عناصری راباظاهری روشنفکرانه داخل منورالفکران وطنی نموده تادر«راستای دین زدایی ازجامعه حرکت»نمایند.(بهائیت درایران:۲۱۳)چنانکه ویلفردسکان بلانت نویسنده کتاب«تاریخ محرمانه اشغال مصر توسط انگلستان»گفته است:«من می دانستم که بی فایده است ایران رابه الگوی اروپائی تغییرشکل دهیم،تصمیم گرفتم محتوای اصطلاحات خودرابه لباسی بیوشانیم که مردم من بتوانند آن رابفهمند.آن لباس مذهب بود.»(همان مأخذ:۲۱۴)

## خدمتگزار استعمار

بامرگ حسینعلی بهاءالله برخلاف وصیت او که سفارش کرده بود نزدیکیان خاصه فرزنداناش اختلاف و نزاع پیش نیاورند، احترام و دوستی اعضاء و بستگان مراعات شود، ناسزا و افترا موقوف گردد، ولی بازعباس افندی که به ریاست رسیده بود و جنب و جوش دست یافتن به ریاستی انشعابی در بهائیت را از ناحیه برادرش محمدعلی افندی غصن اکبر می دید، او را ناقص اکبر و مریدانش را ناقصین خواند و پیروان خود را ثابتن نام گذاشت. متقابلاً برادرش نیز به تلافی بر خوردهای او غصن اعظم را رئیس المشرکین ابلیس لعین لقب داد و (توقیعات مبارکه) (لوح قرن: ۱۰۳/۱)

این دوره از بهائیت با فحاشی و تحریف مبانی اختراعی آن مسلک سیاسی گذشت و پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که دولت روسیه تزاری منقرض گردید عباس افندی به منصب جاسوسی انگلستان رسید تا جایی که جمال پاشا فرمانده کل قوای عثمانی قصد اعدام او را کرد (همان منبع، قرن بدیع: ۱۲۵/۳) ولی تلگراف حمایت لرد بالفور انگلیسی او را از اعدام نجات داد، جمیع قوادیر حفظ و صیانت عباس افندی که خویش را عبدالبهاء می نامید برخاستند (همان مأخذ: ۲۹۷/۳) و روزگارش را به لحاظ خدمتگزاری انگلیس به خوشی حفظ کردند.

بامرگ عباس افندی معروف به عبدالبهاء با اینکه محمدعلی افندی غصن اکبر زنده بود و می بایست به جانشینی منصوب می شد، ولی عباس افندی به لحاظ کینه و دشمنی که از او داشت بانوشتن الواح وصایای خود، قرار تازه ای را برای ریاست و رهبری بهائیان نهاد که سلسله «ولایت امرالله» یکی پس از دیگری خواهند آمد که مرجع مطاع همگانی و رئیس دائمی مجلس بیت العدل هستند و اولین آنها نوه دختر او شوقی افندی پسر میرزا هادی افغان بود. (بهائیت در ایران: ۲۵۵)

در همین دوره «چارمیس ریمی» اسقف زاده در خدمت استعمار به لحاظ سابقه زیادی که باشوقی داشت به حیفارفته و درامورات بهائیت و بهائیان نظری داد و تا مقام «عزیرالله» و «ولی امرثانی» پیش رفت که البته بهائیان ناراضی آن را بهانه مخالفت قرار داده، وصایای عباس افندی و جانشینی شوقی افندی را باطل و برخلاف قوانین مرسوم در بهائیت دانستند.

از این زمان بود که بهائیت چهره اصلی و مور نظر بنیان خود را نمایان ساخت و دانسته شد چگونه در جهت اهداف سیاسی به وجود آورندگان اصلی کوشا و جدی شده اند.

محققانی که عمیقانه جریان مسلک بهائیت را مورد تحقیق و بررسی دقیق قرار داده اند نتیجه گرفته اند: «اگر نگاهی تطبیقی به عملکرد این فرقه و دیگر ادیان در سراسر جهان بیندازیم به وضوح روشن می شود که این فرقه تا چه اندازه ابزار دست سیاستمداران جهان گشته و در راستای اهداف صهیونیسم بین

الملل در کشورهای اسلامی در جهت تضعیف دین مبین اسلام به کاررفته است. حتی اگر کارآیی آن در مقایسه با مکتب‌هایی مانند کمونیسم که ادعای دیانت ندارند مورد توجه قرار دهیم روشن می‌شود که چگونه در سمت و سوی اهداف سیاسی بیگانگان در کشورهای اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است. این عملکرد مدیون تشکیلاتی است که از زمان شوقی افندی به کار گرفته شد و بیعت العدل در اسرائیل تأسیس گشت.» (بهائیت در ایران: ۲۶۲) از جمله وظائف گردانندگان آن رابطه با اولیای حکومت اسرائیل بود.

نتیجه این سازش رادر کشورهای اسلامی خاصه ایران می‌توان از لابه لای تاریخ آنها در آورد و متوجه این حقیقت شد که استعمارگران بدون اینکه بطور آشکار در امروریک کشور اسلامی مثلاً ایران مداخله کنند، نوکران خویش رادر رأس امور کشور آنها در پیست حساس نخست وزیری قرار دادند و آنچه می‌خواستند به وسیله آنها صورت می‌گرفت. برای نمونه امیرعباس هویدا که بهائی و بهائی زاده بود، سناتور جهان‌شاه صمصام در پایان جلسه روز ۱۷/۱۱/۱۳۴۳ مجلس سنا به سناتور مسعودی با حضور یکی از خبرنگاران جراید اظهار می‌کند: حیف است به این مملکت و ملت کسی چون هویدا که بهائی است حکومت کند. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: ۲/۳۸۴-۳۸۵)

یا پرویز ثابتی معاون ارتش بدینصیری رئیس سازمان ساواک که سرنوشت جوانان مسلمان انقلابی ایران به دست او رقم می‌خورده گفته خودش بهائی بود می‌گوید: بنده از بدو تولد در یک خانواده بهائی می‌زیسته‌ام و پدر و مادرم بهائی بوده‌اند. (همان منبع: ۲/۴۵۰-۴۵۱)

و دیگرانی که در پیست‌های کلیدی مملکت در خدمت اربابان خود بودند و کشور را در پیست از آن بهائیان نوکران خویش قرار داده بودند که الحق جناب دکتر سید سعید زاهد زاهدانی در تدوین رساله محققانه «بهائیت در ایران» با دقت به تمامی آنها اشاره کرده و در دسترس گذاشته‌اند که چگونه بهائیان، ایران را به سمت و سوی خدمتگزاری استعمارگرانی چون انگلیس و این اواخر حتی آمریکا کشان کشان می‌بردند و خوشبختانه مخالفت‌های دینی مردمانی بیدار و تابع رهبران مذهبی آگاه که در رأس آنان می‌توان شخصیت بلند پایه، مرجعی از تبار نواب حجه ابن الحسن العسکری، حضرت آیه الله العظمی نایب الامام، امام خمینی - قدس الله روحه العزیز - را نام برد.

**پاسبانی از بهائیت**

**جهت شکاف در دیانت**

کاربردهای روس و انگلیس در پیشبرد اهداف خویش در کشورهای اسلامی خصوصاً ایران به آنها آموخته بود و قدرت که ملتهای تابع آنها هستند باید مورد توجه قرار گیرند؛ رهبران دینی و پادشاهان، همان دو قدرت قابل اعتنای باشند که می توانند سرنوشت ملتی را رقم زده، سرافرازی او را به صورت تاریخی افتخار آفرین در آورند. به همین اعتبار دقت و توجه خویش را به مذهب این دو قدرت داده، می بینیم در دوره ای که رضاخان پهلوی به سلطنت می رسید **دستور کار تعیین پادشاهی برای رسیدن به سلطنت چنین می باشد:**

اردشیر جی از حبیب الله خان عین الملک سر کرده بهائیان می خواهد **ضمن مشورت بامحفل بهائیان، صاحب منصب بلندقامتی را از بین نیروهای قزاق که شیعه اثنی عشری خالص نباشند به او معرفی کند**، اردشیر جی مجدداً تأیید می کند: «آن فرد نباید شیعه اثنی عشری خالص باشد» عین الملک پس از بررسی و مشورت بامحفل بهائیان، قزاقی به نام رضا مناسبت ترین فرد برای معرفی به اردشیر جی یافت. و عجیب است در همین اوقات شیخ عبدالله حائری معروف به رحمت علی شاه گنابادی به رضاخان می گوید توشاه می شوی (پدروپسر: ۳۵۳) حال بین اطلاع شیخ گنابادی و انتخاب عین الملک بهائی چه ارتباطی است خداداند و همان دوتن. رضاخان آن روزها در محله باجمالوها که ساکنان آن عمدتاً علی الهی بودند سکونت داشت و در مجالس حاجی آخوندبایی نیز حاضر می شد (روزنامه جام جم: پنجشنبه ۸/۱/اسفند ۱۳۸۱ سال سوم شماره ۸۱۳ صفحه ۱۳ ستون اول) و لذامی بینیم دوستانان تسلط بر ایران در دورانی که نغمه شوم حاکمیت اندیشه کافی نبودن دین برای اداره جامعه را کم رنگ می نمودند و زمینه تسلط منطق ایجاد تحول اجتماعی بر اساس مدل های غربی را برای تضعیف اقتدار رهبری پیشوایان دینی به کار می گرفتند، **رضاخان با معرفی بهائیان کهنه کار ایران با امتیاز شیعه خالص نبودن، زمام امور را به دست می گیرد** و به خواست دشمنان ایران و اسلام به تضعیف نهاد مذهب می پردازد تا به پهنه اقتدار دولتی وابسته به انگلیس بیفزاید. راه از روحانیت جدا کرده، به بهانه های واهی که قصه های ساختگی، پشتوانه اش به شمار می رفت آنها را خلع لباس کرده، مجلس وعظ و خطابه و عزاداری اباعبدالله الحسین را تعطیل می نماید. ولی در همین زمان از شیخ عبدالله حائری مازندرانی صوفی گنابادی زمانی صورت می گیرد که مذاهب رسمی جامعه کنار گذاشته اند و مشروطه نیز به انحراف کشیده شده است. در این ایام دو حرکت مهم جلب توجه می کند: رشد مسلک های ساخته روس و انگلیس و تجدید قوای استبداد قبل از انقلاب مشروطه که هر دو جهت در برقراری الفت بین ایران و انگلیس و روس بسیار مؤثر بوده است. چنانکه عباس افندی می نویسد: «خوش آمدید! خوش آمدید! اهالی ایران بسیار مسرورند از اینکه من اینجا هستم و الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام حاصل می شود و نتیجه به درجه ای می رسد که بزودی افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدای می کنند.» (انشعاب در بهائیت: ۲۳ به نقل از خطابات عبدالبهاء در منزل میس کرایه سال ۱۹۱۱)

در این دوران با چنین فعالیت‌هایی که بهائیت در تقویت انگلیس به عهده داشت «انگلیسی‌ها برای از هم پاشیدن دین اسلام و ایجاد تشنگی در میان مسلمانان کوشش‌ها کردند.» حتی در هر یک از سفارتخانه‌های انگلیس دیپلمات‌هایی که ظاهر مقام دبیری داشتند برای شعبه مخصوص ادیان فعالیت می‌کردند. اینان اطلاعات فراوانی از ادیان داشتند و در هر مملکتی عوامل و جاسوسان مخصوصی با دبیران ادیان در ارتباط بودند.» (همان مدرک: ۱۲۸-۱۲۹) بودجه مخصوصی که دولت انگلیس به نام بودجه موقوفه «اودهند» برای اطلاع از جزئیات آن به صفحه ۹۷ تا ۱۱۲ کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران نوشته اسماعیل رائین رجوع شود) در اختیار سفرای انگلستان در بین‌النهرین و ایران گذارده، بهترین وسیله برای پیشبرد هدف‌های سیاسی و اخلاص در فعالیت‌های مذهبی به خصوص دین اسلام بود که بهائیت فراهم آورده و در پیشرفت آن می‌کوشید.

تا عصر پهلوی که مصادف است با ابتدای ریاست شوقی افندی، جانشین عباس افندی که بهائیت خود را در پناه دولت از هر خطری حفظ کرده و رضا پهلوی که اساساً به لحاظ نداشتن تعصب دینی برای پادشاهی ایران شیعه انتخاب شده بود، لازم می‌نمایاند و وجهه‌ای مذهبی داشته باشد تا مورد قبول مردم قرار گرفته ملت از او پشتیبانی نمایند. (بهائیت در ایران: ۲۳۲)

در حالی که رضاخان در چنین دورانی مأموریت داشت به بهائیان بسیار خوش بین بوده، به همین جهت سرگرد صنیعی بهائی که در کاراکه بعدها سپهبد می‌شود، آجودان مخصوص فرزند خود ولیعهد ایران می‌نماید (بهائیت در ایران: ۲۳۳) و لذا می‌بینیم **سیاست دین و روحانیت زدایی رضاخان پهلوی مطابق میل و هدف بهائیان دست نشانده انگلیس صورت می‌پذیرد.**

مهمترین که مناصب حساس کلیدی کشور به افراد بهائی، مانند تیمسار ایادی که پدرش از روسای مسلک بهائی بود و واجد شرایط جاسوسی طراز اول انگلیس‌ها (خاطرات ارتشبد فردوست: ۵۷/۱-۵۶) سپرده می‌شود و چنان تسلطی به ایران پیدامی‌کند که فردوست می‌نویسد: «نمی‌دانم در این دوران، {دکتر} ایادی بهائی برای ایران سلطنت می‌کرد یا محمد رضا پهلوی» (همان مأخذ: ۲۰۴) در این دوره است که بهائیان ایران توسط ایادی، با داشتن متجاوز از هشتاد شغل پول‌ساز (همان مدرک: ۲۰۴-۲۰۱) سه برابر می‌شوند (همان مأخذ پیشین) و هویدا بهائی، بهائی زاده نخست وزیر می‌گردد (همان منبع: ۳۷۴) و عجیب است که ایادی، این موقعیت مهم و حساس را در ایران به لحاظ بهائی بودن به دست آورده بود. چنانکه پروین غفاری می‌نویسد: «ایادی پزشک معتمد (شاه) است او به دلیل اینکه بهائی است مورد توجه خاص شاه می‌باشد» (تاسیاهی در دام شاه از پروین غفاری: ۸۲) هم‌طور تعریف قدرتمندی ایادی می‌نویسد: «چون از متنفذین فرقه بهائیت بود و به محافل بهائی نزدیک بود و موقعیت مهمی داشت» (منبع پیشین: ۱۰۶) و این بهترین راه برای

نفوذ انگلیس هادرایران محسوب می شد درحقیقت دوکارمی کردند: بهائیت، مسلک ساختگی خودراکه مقابله کننده بامهمترین مسئله اعتقادی اسلامی-شیعی «مهدویت» است تقویت می کردندوهم بهائیان رادرپست های کلیدس، بهترین عوامل اجرائی اهداف خودمی ساختند. برای نمونه ملیحه نعیمی همسربانفوذ سپهدخسروانی که پدرش ازکارگزارات اصلی بهائیت (خاطرات فردوست: ۲/۴۵۴) و رئیس کمیته محرمانه درسفارت انگلستان بود (همان مدرک قبل) از بهائیت پاسداری می کردند، بهائی درست می نمودند، بهائیت راترویج کرده، **مأموریت شکاف دردیانت** رانیز انجام می دادند. در صورتیکه دکتر ایادی، جاسوس سازمان سیا، پزشک شاه بوده، مأموریت داشته اگر شاه برای منافع آمریکاقدمی بر نداشت اورابه قتل برساند (بهائیت در ایران: ۲۷۴) عجیب ایت بااین خطر جدی بهائیان، به شاه تفهیم کرده بودند اینان برای سلطنت خطری نخواهند داشت. چنانکه ارتشبدفردوست می گوید: محمدرضا پهلوی نهایت اعتماد رابه عناصر بهائی داشت و معتقد بود که آنان به دلیل اصل مرامی خود، خطری برای سلطنت نخواهند داشت. زیرا آنچه شاه راترسانده بود، نقش حساس پیشوایان دینی در روحیه و تصمیم گیریهای مختلف مردم بود و عناصر بهائی که کاملادراختیار شاه و اربابان او بودند به راحتی می توانستند در راستای دین زدایی ویا حداقل عرفی نمودن دین اسلام در جامعه بسیار مؤثر باشند. و به خوبی و راحتی سیاستهای دول بیگانه رادر ایران پیگیری و اعمال نمایند. افرادی که ایرانی بودند ولی بنابر نوشته ارتشبدفردوست «احساس ایرانیت نداشتند و این کاملاً محسوس بود و طبیعاً این افراد جاسوس بالفطره بودند.» (خاطرات فردوست: ۱/۳۷۵)

کاردین زدائی در ایران توسط بهائیان به جایی رسید که در عصر محمدرضا پهلوی در فرمهای رسمی، مذهب خود را بهائی ذکر می کردند (بهائیت در ایران) برای استخدام در دوائردولتی ایران از «عکا» کسب اجازه می کردند. چنانکه درباره سپهدصنعی چنین موضوع صورت گرفته بود و وقتی ارتشبدفردوست از او می پرسد: چگونه شغل سیاسی را پذیرفته است؟ می گوید: از «عکا» سؤال شده اجازه داده اند.

اینگونه رهبران ضلالت از پی رحلت پیامبر اکرم تاروزگار ما اسلام را پاره پاره کردند در مقابل ویلایت با امامت تشیع، روح اسلام اصیل، مسلک سازی نمودند و در هر عصر و زمانی برای قدرتمندان مخالف شیعه جاسوسی نکردند.

پایان



\* \* \*

[www.bahaismiran.com](http://www.bahaismiran.com)



منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

[bahaismiran@bahaismiran.com](mailto:bahaismiran@bahaismiran.com)

[bahaismiran@gmail.com](mailto:bahaismiran@gmail.com)

[info@bahaismiran.com](mailto:info@bahaismiran.com)

[bahaism1@yahoo.com](mailto:bahaism1@yahoo.com)